

۱۵) آقای داکتر نور محمد صافی: زاید از چهل است که در فرانسه سکونت دارد. در رشته طبابت تحصیل و کار کرده و باستانی حلقه های افغانی در پاریس، با سایر افغانها شناخت و تماس نداشته است. ارتباط او با روم از طریق خویشاوندی خانمش با داماد جنرال عبدالولی میباشد. چند سال قبل بحیث نماینده داکتران افغان در فرانسه بروم رفت و با پادشاه سابق دیدار و معرفت حاصل نمود. بعد از آن همراهی نواسه های پادشاه تماس نزدیک داشته است. یک افغان وطن دوست و دارای احساسات خوب است، اما آنقدر از افغانستان دور بوده که بمشکل میتواند موقعیت و قضایای افغانستان را درک نماید. انتخاب او توسط جناب پادشاه سابق صورت گرفته است.

۱۶) آقای داکتر بشیر احمد زکریا: یکتن از داکتران موفق افغان در نیویارک و استاد دانشگاه طب میباشد که حدود سی سال قبل بامریکا آمده و همینجا موفقانه تحصیل کرده است. منحصراً یکی از پسران مرحوم فیض محمد خان زکریا با جناب پادشاه سابق روابط قومی داشته و هم طبیب شخصی پادشاه سابق میباشد. بهنگام مریضی و عملیات اخیر پادشاه سابق در روم و لندن، داکتر بشیر زکریا حاضر و مشاور بود. داکتر بشیر زکریا با حلقه های افغان در نیویارک در تماس بوده و بمساجد و مجالس افغانی کمک مالی کرده و هم بمهاجرین افغان در پشاور کمک های مالی کرده است. شخص وطن دوست و دارای احساسات خوب بوده در حلقه های اکادمیک امریکا شناخت و تماس دارد. انتخاب او توسط پادشاه سابق صورت گرفته است.

۱۷) آقای قوماندان عبدالحق: از پشتونهای جبار خیل ننگرهار است و در جهاد از طریق تنظیم ملا خالص خدمات خوب انجام داده و هم پول کافی بدست آورده است. وی از جمله قوماندانهای بسیار متمول جهاد شناخته شده است. با پریزیدن ریگان که بجهاد افغان مقابل روس کمک زیاد کرد، شناخت و تماس نزدیک داشت و از او پول زیاد هم دریافت نمود. سه برادر دیگرش یکی حاجی دین محمد وزیر معارف ربانی و معاون ملا خالص بود، حاجی قدیر والی ننگرهار و برادر چارمی هم دارد. اینها قبل از جهاد مردم عادی بودند، بعد از آنکه پول و قدرت سیاسی پیدا کردند، برای خود در ننگرهار موقوف خاندان سلطنتی را قایل شده حاجی قدیر در ننگرهار سلطنت میچلاند و قوماندان عبدالحق هم وزیر خود مختار بود و هم در راس عملیات تجارتی هوتل و میدان هوایی جلال آباد قرار داشت. باستانی یکمده که از پهلوی این چار برادر پیسه دار شدند، در ننگرهار خوش بین ندارند. قوماندان عبدالحق در کابل بعد از استقرار حکومت تنظیمی بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر شد و خانه سردار محمدنیم خان در مجاورت ارگ را بمبلغ دو لک پوند از پول شخصی خود بنرخ مساعد از حکومت ربانی خریداری کرد. بعداً که وظیفه کابل را ترک نمود سه موتر رسمی بیت المال دولت بشمول یک موتر بنز قوماندانی ژاندارم را با خود به پشاور آورد؛ و قتیکه از او درین مورد سوال شد، گفت: در حکومت ربانی چور بود، من هم سهم کوچکی برای خود گرفتم... قوماندان عبدالحق و سه برادر دیگر او مخاف سرسخت طالبان بوده، والی قدیر با ربانی و مسعود ائتلاف نموده از طریق مسعود از روسیه سلاح میگیرد و در سرحدات ننگرهار آشوب می آفریند. این چار برادر ادعای تاسیس یک حکومت خاندانی را در ننگرهار داشته و برای این مقصد مبارزه دارند. قوماندان عبدالحق با پادشاه سابق در روم تماس نزدیک داشته و انتخاب او هم توسط پادشاه صورت گرفته است. از او برای آشوبگری و اغتشاش در ننگرهار و پکتیا کار گرفته شده میتواند و موسسات ذینفوذ امریکا هم با او شناخت و تماس نزدیک دارند.

۱۸) آقای حامد کرزی: جوانترین پسر آقای عبدالاحد کرزی و یگانه پسر اوست که در سیاست شامل شده است. وی از لیسه حبیبیه فارغ ولی از امتحان کانکور برای شمول در پوهنتون موفق نشده، برای تحصیلات شخصی روانه هند شد و کالج رادر هندوستان تمام کرده است. بعداً در تنظیم صبغت الله مجددی با اساس شناخت و روابطیکه بین آقای عبدالاحد خان کرزی و مجددی وجود داشت بحیث سکرتر مجددی در پشاور مقرر گردید. بهنگام استقرار حکومت تنظیمی ساخت پاکستان در کابل بحیث معین وزارت خارجه حکومت ربانی کار میکرد، اما برادران پنجشیری او را طرفدار مجددی تشخیص نموده بعد از یک لک و کوب مفصل برطرف کردند. آقای حامد جان کرزی بطور مخفی از کابل فرار و دوباره به پشاور آمد و در تنظیم رئیس جمهور مخلوع کار میکرد و بقرار اظهارات افغانها با (آی اس آی) پاکستان و موسسه استخباراتی مابائل آن در غرب تماس و نمبر دارد. از آنجائیکه با رویکار آمدن حکومت طالبان سیستم خان - ملکی از بین رفته و اشخاص عالیجنابی مانند آقایان عبدالاحد خان کرزی و عزیزالله خان واضفی که

خود هاراسردار قوم می‌شناسند، بقندهار رفته نمیتوانند، آقای عبدالاحد خان کرزی در کویته موقوف گرفته (البته بموافقت مقامات پاکستانی) و آقای حامد کرزی نیز در پهلوی پدر در کویته سیاست مینماید. آقای عبدالاحد خان کرزی از قدیم الایام طرفدار موسسه سلطنت بوده پدر و پسر برای تجدید رعایت جناب پادشاه سابق کار میکنند و هر دو از مخالفین شدید طالبان میباشند. آقای عبدالاحد کرزی اکنون بداخل قندهار و افغانستان نفوذ ندارد، اما باحلقه هائی از قبیل گل آغا سابق والی طفیلی قندهار در کمین نشسته اند تا فرصت آشوبگری و اغتشاش در حواشی سرحدات رابیابند و یقیناً برای این مقاصد بدرد خواهند خورد. حامد کرزی نه تجربه تکنوکراسی دارد و نه دانش و بینش سیاسی، اما پدر او بطور عنعنوی جزء دربار افغانستان و بعداً جزء تشریفات روم بوده و انتخاب حامد جان جنبه ارثی دارد.

ما من حیث روش معمول ژورنالیستی غربی، تا جائیکه معلومات ما قد میداد، سوابق و سوانح ۱۸ نفر هموطن را که بحیث متخصصین و تکنوکراتها در روم دعوت شده اند، باطلاع خوانندگان مجله آئینه تقدیم و با اعتراف بعجز و اشتباه و ناتوانی خود از هموطنان محترم تقاضا میکنیم در تصحیح و تکمیل آن کمک نمایند. هموطنان محترم شامل درین لست نیز حق تصحیح و اضافات را دارند که عیناً نشر خواهد شد.

حالا هموطنان خود قضاوت فرمایند که ادعای شخص آقای سیرت که متخصصین و تکنوکراتها برای ترتیب مسوده پلان پادشاه سابق دعوت میشوند و ادعای نشریه «درد دل سیرت» که «اعلحضرت از کسانی مشوره میخوانند که شخصاً بفکر عالی، نظر صائب، وطنخواهی، احساسات ملی و دیانت و صداقت و پاکی و نجات ذاتی ایشان، معتقد باشند...» چطور تحقق یافته میتواند؟ یک دانشمند موسسید از کلفورنیا که این مدعیات را شنیده بود بمن گفت: «همینکه ذوات انتخاب شده بحضور اعلحضرت مشرف شوند، خود بخود صفات فوق را حایز خواهند شد...» لهذا ما هم برای موفقیت شان که بتوانند کشتی شکسته افغانستان را بیکطرفی، ولو طرف شاه باشد، نجات دهند، دعا میکنیم.

قصه بی هم تداعی شد که باید گفته آید: میگویند وزیر مالی وقت مرحوم محمد آصف خان پوپل سابق رئیس اداری وزارت مالیه را که از میرزاهای سابق بود بحیث عضو در کمیسیون طرح مسوده پلان (پنجساله) مقرر کرده بود و کمیسیون هم او را بحیث منشی خود تعیین کرده بود. بعداً دوسه نفر از جوانان تحصیل یافته در اقتصاد هم در کمیسیون مذکور شامل شدند. اینها میدیدند که ارقام سرسام آور افغانی و اسعاری که وزراء برای پروژه های عادی و انکشافی پیشنهاد میکردند بدون بحث و تدقیق توسط منشی در طرح داخل میشد. یکی ازینها انتقاد کرد و پرسید: چطور میتوان فهمید که این ارقام بدرستی تثبیت شده و آیا پروژه های مذکور از نظر رجحانات بدرد انکشاف ملوک میخورد یا خیر؟

آقای پوپل قلم را روی میز گذاشته گفت، برای شما یک قصه میکنم: حدود ۳۰ سال قبل (از آنوقت) من مدیر ساختمانی بلدیہ کابل بودم، یکنی از امراء خاندان شاهي در زمستان سخت وفات کرد، رئیس بلدیہ عصر نا وقت روز که دفتر ها بسته شده بود مرا احضار و گفت فردا ساعت ۱۰ روز جنازه بالای توپ از طریق لب دریابرای نماز جنازه بمسجد پل خشتی برده میشود، اعضای خاندان هم پای پیاده عقب جنازه میروند، سرک از ارگ تا مسجد پل خشتی خامه است، باید امشب پرکاری و برای فردا آماده تشریفات باشد؛ وزیر فواید عامه منتظر ماست، هر قدر پول و وسائل ضرورت باشد وزارت فواید عامه میدهد.

آقای محمد آصف پوپل به بیانات خود ادامه داده گفت: قبل از رفتن نزد وزیر فواید عامه یکتولی پولیس را همراهی نفر بلدیہ مامور کردم تا هر قدر سقو که در کابل باشد همراهی مشک هایشان آورده، دوسه خر و ارچوب خشک هم تهیه و بزیر پل خشتی منتظر من باشند. حین ملاقات با وزیر صاحب دیدم که اوبسیار پریشان است، خصوصاً که میگفت حضور والا حضرت صدراعظم صاحب محمد هاشم خان و دیگر والا حضرات برای بار اول پای پیاده از سرک لب دریا تا پل خشتی میروند و این سرک یک زانو کوش دارد، چطور خواهد شد؟ عرض کردم که دریک شب سرک پخته ساخته شده نمیتواند، اما غم نخورید، انشاالله چاره کار میشود بشرطیکه فوری ۲۰ لاری و دوسه نفر بمن بدهید. او امر داد و من بطرف پل خشتی آمدم، دیدم که یکعده سقوها آمده، فوری دو دایره کلان چوب خشک را آتش زدیم تا سقوها و عمله از بلکه آن گرم باشند، چندتا چراغهای گیسوی و چایجوش کلان و سماوار هم آوردند، چای و بوره و نان فراوان هم خواستم، متعاقباً صدای موتر ها شنیده شد و به باشی های بلدیہ هدایت دادم بهرجائیکه در نزدیکی ها خاک باشد بالای موتر ها انداخته شروع کنند به پر کردن سرک از حصه پلخشتی و لب دریا تا دهن ارگ. بعمله و موتر رانها دمدم چای میدادیم و اگر خنگ خورده بودند بنوبت برای گرم شدن نزدیک بلکه زیر پل می آمدند. این عملیات تادم صبح که ملا اذان صبح را داد دوام کرد و فضل خدا سرک از خاک پر شده و تسطیح شده بود. آنگاه به سقوها که انتظار بودند امر کردم از دریا آب گرفته به آبپاشی روی سرک شروع کنند و بهر کدام وعده دادم که بقرار حساب خود شان اجرت فی مشک آب پرداخته میشود.

آنگاه من نماز خواندم و بخداوند تضرع و استدعا کردم یک خنگ سخت نصیب کند که در غیر آن کشته میشوم. همانطور هم شد، بعد از نماز صبح هوا بسیار سرد شد و سرک را آنطور یخ زد که مثل سرک قیر شد. آفتاب که برآمد برئیس بلدی و وزیر فواید عامه خبر دادم که سرک تیار است، حمله شود جنازه پیشتر از ساعت ده بجه از ارگ برآید. همانطور شد. جنازه بالای توپ با صدراعظم صاحب و اعضای خاندان شاهی و اعضای کوردپلوماتیک پای پیاده از ارگ بمسجد پل خشتی آمده بعد از نماز جنازه از همین راه بالای موترها بطرف تپه رفتند.

وقتی نماز جنازه خوانده شد وزیر صاحب فواید عامه روی مرا بوسید و بسیار خوشی کرد و درضمن پرسید: مدیر صاحب صدآفرین، چی کردی که سرک خامه را مثل قیر ساختی؟ گفتم صاحب امر تعمیل و کاراجرا شد، بعد از توپ چاشت که آفتاب گرم شود مردم تا زانو به لوش میباشند... شخص تحصیل یافته که سوال سنجش و تدقیق رامطرح کرده بود، گفت: آنگاه محمد آصف خان پوپل روی خود را طرف من و اعضای کمیسیون کرده و گفت: قربان، مه پلان ساز، پدرم پلان ساز، نیکه ام پلان ساز؟ بیه امر کردند درین کمیسیون باشم، آمدم؛ کمیسیون مرا منشی تعیین کرده پذیرفتم؛ هر وزیر و رئیس مسئول که ارقام میدهد داخل پلان میسازیم؛ این پلان اقتصادی اگر من و تو بخواهیم یا نه، همینطور سمجوتکی تیار و هم تطبیق میشه؛ اینکه پسان آفتو برآمد، مثل اونمو سرک خامه، گل ما تا یک زانو ده لوش خواهیم بود، اگه شما پیشنهادی دارین بخود سردار صاحب تقدیم کنین...

یادداشت مدیر مسئول

درباره مجلس مشاورین اعلحضرت پادشاه سابق که بتاريخ ۲۶ جون ۱۹۹۹ در روم منعقد میگردد، ما با اساس وظیفه ژورنالیستی که ارائه اطلاعات بمردم میباشد مقاله های وارده و معلومات دست داشته را در فوق تقدیم کردیم و اکنون من حیث مدیر مسئول مجله ای که ده سال تمام در راه نجات افغانستان از چنگال تنظیمها، دیکتاتورها، چوکی طلبها، وطن فروشها و تجزیه طلبها مبارزه کرده است، لازم است موقف خود را هم روشن سازیم.

ما دشمن، بدبین و بدخواه اعلحضرت پادشاه سابق نیستیم، بلکه با وقوف کامل از اشتباهات بزرگ اعلحضرت در دوره سلطنت، بهنگام استعفی در روم، در دوره جهاد و اکنون در تلاش تلافی و چاره جوئی و مشاورت و مشوره خواهی، باز هم این شخصیت محترم، نیک بین و خیر خواه را بسیار غنیمت، مفید و موثر می شماریم و برای موفق شدن اقدامات صلح خواهانه شان معلومات و نظریات خود را که از تماس وسیع با ملت افغان سرچشمه میگیرد، بیریا وبدون تملق و چاپلوسی تقدیم مینمائیم، ازینقرار:

(۱) از بسیار کسانی که با من ارتباط دارند می شنوم هنوز شک دارند که جناب شما از داعیه تجدید سلطنت منصرف شده باشید، لهذا پیشنهاد میکنم از همه اولتر ضمن یک اعلامیه رسمی و صریح اشاره های مبهم قبلی تانرا تأیید نمائید که در فکر تجدید موسسه سلطنت و احراز مقام شاهی برای خود نمیشاید.

(۲) درباره مشاورین خود با اساس مفید بودن آنها در پروسه تحقق پلان صلح وقتاً فوقتاً تجدید نظر فرمائید. نکات آتی که مردم بالای آنها گپ میزنند، غرض غور ومذاقه اعلحضرت تقدیم است:

(الف) آقای عبدالستار سیرت با براه انداختن دو لویه جرگه در استانبول و بن، با ائتلاف رسمی با گروه ربانی - مسعود و ستمی ها و کمونتهای معلوم الحال، که هدف اصلی وی خود نمائی برای احراز مقام تخلیلی (صدارت) بود، پلان صلح سابق شما را بی اثر ساخته و موجودیت او در راس مشاورین شما و مشارالیه بودن او در پلان جدید شما، ذهنیتی را تقویه کرده است که پلان لویه جرگه اضطراری منتشره ۲۹ اپریل ۱۹۹۹، دوام لویه جرگه بن میباشد. ملتفت باید بود که اگر شخص خود شما بمنظور ایجاد تفاهم و آشتی گروه های متذکره فوق را بدور خود جمع میکنید، شما مدت چهل سال پادشاه و اولولامر افغانها بودید، این طرز العمل برای شما عیب نیست، چونکه هدف شما معلوم است، اما سیرت پادشاه نبوده و صلاحیت عفو عمومی را ندارد! علاوه وقتی یک سیاستمدار بدروغ گفتن مشهور گردید، موجودیت او در حلقه اش نه تنها گریخت بلکه رنگ زردی بار می آورد. دو دروغ شاخدار اوازی نقرار است: بهنگام تدویر لویه جرگه بن بریاست خود او، بسوال نماینده صدای امریکا که آیا کدام مخالفتی در بن با جرگه او ظهور کرد یا خیر؟ سیرت گفت: «هیچنوع مخالفتی بداخل جرگه یا بیرون از جرگه ظهور نکرد و بنظر نرسید و اعضای جرگه شاهد این مدعا میباشند...» در حالیکه هم بداخل جرگه بیاناتی در مخالفت با آن اظهار شد (شما از آقای داکتر انور الحق احدی که بروم می آید بپرسید زیرا یکی از مخالفت کنندگان

همین داکتر احدي بود) و هم در فاصله دو صد متری موضع لویه جرگه سیرت، در شهر بن، افغانها جرگه ۳۰۰ نفری را بمخالفت با لویه جرگه سیرت براه انداختند که رویداد و قطعنامه آن در جراید اروپا و امریکا نشر شده است (بطور مثال، نگاه کنید آئینه افغانستان شماره ۷۲، آگست ۱۹۹۸، صفحه ۱۷). مثال دوم بیانات مورخ ۲۷ می ۹۹ سیرت در مصاحبه اش با رادیو مشهد که توسط صدای امریکا هم پخش شد، او گفت: «طالبان هنوز این پلان را رسماً رد نکرده اند...» و بعداً بتاریخ ۸ جون باردیگر گفت که مذاکرات بین نمایندگان اعلحضرت و طالبان جریان دارد و ما توقع داریم طالبان هم در جلسات روم شرکت کنند؛ در حالیکه تا آن تاریخ چهار بار از حلقه های طالبان در رد پلان اخیر شما بیانات و اعلامیه ها شنیده شد. آقای حکیم مجاهد نماینده طالبان در رینباره بمن گفت: من و هم مقامات امارت اسلامی موقف خود را درین باره بتکرار گفته ایم، اینکه مشاورین پادشاه سابق نمی شنوند اختیار بخود شان است... این مطلب نیز بمن رسیده که سیرت در مذاکره با طالبان چندان بفکر شما و پلان تان نبوده بلکه برای شخص خود کلچه میزند که اگر پلان شما بطور قطعی رد شود و یا خدا ناخواسته شما در اثر حادثه طبیعی جامه بدل کنید یا متقاعد و زمینگیر شوید، در آنوقت سیرت نزد طالبان کزیدنی داشته باشد. علاوه بر روابط محرمانه سیرت با ربانی و دوستم از سالها باینطرف مورد سوال بوده و آقای حمید صدیق که از اقارب دوستم میباشد در زمینه رابط بوده است.

(ب) دو نفر دیگر، آقایان عبدالاحد کرزی و عزیزالله واصفی، که قبلاً دو رقیب سیاسی و دو مخالف شدید ادعای «لوی خان» بودند، از بسکه در پی قدرت و چوکی بریادرفته تلاش کردند، حالا نه تنها بداخل افغانستان نفوذ ندارند، بلکه در بین فامیل و اقارب خود نیز کافی پیرو ندارند. از آنجمله شاغلی عبدالاحد کرزی در مورد دوستی و تعهد خود شخص با پرنسیپ و یکدنده میباشد و پیهم از موقف زعامت شما و حتی تجدید موسسه سلطنت جداً حمایت کرده است، اما شاغلی واصفی شخص پله بین بوده همیشه سیالیت داشته است: در وقت جمهوری قلابی که او تیوریسین لیونی سردار بود، در خطابه های سیاسی خود در بین مردم جناب شما را «ظاهر کل» و «ظاهر بدبخت» خطاب نموده (کاست ثبت صدای او موجود است). بعد از آن وقتی جناب شما بار اول شاغلو سلطان محمود غازی و سیرت را بحیث نماینده بپاکستان فرستادید، آقای واصفی در چند جای در ملای عام و بحضور خود من ازین اقدام شما انتقاد و اظهار ناراضیتی کرد و پیش بینی نمود که از دست این هیات چیزی ساخته نمیشود (مردم میگفتند آقای واصفی بسیار آرزو داشت در آن هیات شامل میبود). باردوم که جناب شما جنرال عبدالولی را همراهی شاغلی غلام غوث وزیری بحیث سکرتر او بپاکستان فرستادید، واصفی نه تنها شفاء اعتراض کرد (بلکه اعتراض رسمی خود را برای نشر بمجاهد ولس فرستاد که به پشتو و انگلیسی نشر گردید)؛ او در محافل افغانها میگفت که از دست وزیری غیر از بوت پاکی چیزی ساخته نیست و بعداً همین آقای واصفی، غلام غوث وزیری را تشویق کرد تا طالبان را تقبیح نماید، چنانچه متحدالمال وزیری در تقبیح طالبان بخط و قلم خودش، آنهم از دفتر شما و بحیث سیاست شما، بدست طالبان افتید و بعداً در جراید هم نشر شد. بنظر من اگر در هیات دوم همراهی جنرال عبدالولی، آقای واصفی را تعیین میکردید هم بکمیسر هیات افزوده میشد و هم از تبارز حسادت و خودخواهی واصفی جلوگیری میشد.

شنیده میشود که شاغلو کرزی و واصفی توقع داشتند طالبان به آنها تمکین میکنند، ولی آنچه در قندهار واقع شد و این دو نفر بحماییت از حکومت فاسد ملا نقیب و گل آغا با طالبان جنگیدند، از آنطرف روی خوش ندیدند، آنگاه بدامن پادشاه آویختند و برای او کزیدت نی بلکه مسئولیت خلق کردند. اینها در جمله کسانی بودند که با طمطراق در جرگه های استانبول و بن در بالاسر مجلس نشستند و آخر هم با «فیلی فیلی» برآمدند. طالبان حق دارند با موجودیت چنین اشخاص در حلقه شاه در باره پلان صلح شاه مشکوک باشند.

(۳) آقای سید احمد گیلانی و حلقه او که در بین مردم بحیث ملیونر ها و عیاشان مولود از توشه جهاد شهرت دارند، اینها برای حفظ و دوام زندگی خاص و خصوصی خود بداخل افغانستان، بحماییت پادشاه منحیث یک ضرورت گزائیده اند و برای خود پنداندن، خود را «روحانی» میخوانند که اگر روحانیتی هم داشتند از بین رفته است. شمول و حضور پسر گیلانی در قرار داد خنجان بحضور نماینده روس، از خاطره مردم افغانستان فراموش نشده است. از دست اینها نه بسویه نظامی چیزی ساخته است نه بسویه اجتماعی و مردمی؛ از شمولیت اینها در حلقه شاه بحیث سیاهی لشکر اگر جلوگیری شده نمیتواند، پروا ندارد، باشند، اما مشارالیه ساختن اینها در پروسه صلح از موثریت پلان میکاهد.

۴) ما از دعوت شاه برای دیدار و مذاکره با آقای داکتر زلمي خليلزاد استقبال میکنيم و تریب اینچنین اشخاص دانشمند را که هدف شخصي ندارند، توقع داریم؛ تغییراتی را که داکتر خليلزاد در سلسله مراتب پلان پادشاه پیشنهاد کرده و نشر شده است، نیز معقول و مفید می پنداریم. اگرچه داکتر خليلزاد مانند رفیق دیگرش داکتر اسحق نادري حدود سه دهه از افغانستان بدور بوده و برای درک و فهم شرایط مینی کشور بمطالعات و مشاهدات بیشتر ضرورت دارند، اما داکتر خليلزاد از یکطرف باین مشاهدات شروع کرده و از طرف دیگر در بین دستگاه امریکا شناخت و نفوذ دارد که شمولیت او در حلقه مشاورین پادشاه یک کریدت بشمار میرود.

۵) وقت آن رسیده که جناب پادشاه سابق در تشخیص اشخاص تنها بفهرست ها و سفارشات مشاورین خود اتکاء نکنند، زیرا این مشاورین از خود مقاصد و خیالاتی داشته، اعمال و مشوره های آنها در گذشته موقف غنیمت جناب پادشاه سابق و پلان صلح شانرا بحیث آلترناتیف سوم، مصدوم ساخته اند. آلترناتیف سوم با این نوع مانورهای خام و دو رویه که توسط مشاورین اجرا شد، تحقق یافته نمیتواند. بهمین ملحوظ است که یکمده خدمتگاران سابق و دانشمندی که در مسائل سیاسی تجربه، عاملیت و موثریت دارند، یا تماس با روم ندارند و یا از روم فاصله گرفته اند. نشریه (ملی وحدت) ارگان رسمی حزب و لویه جرگه سیرت که بخاطر سیرت ارگان روم نیز شناخته میشود، در سرمقاله شماره پنجم خود از زبان آقای سیرت یکمده صفات ملایک مابی را که خود سیرت هم فاقد آنها میباشد، برای مشاوریت پادشاه قطار کرده و در پایان آن نوشته است «... کسانی که فاقد این صفات هستند، هوس مشاوریت را از خود دور کنند که تلاشهای بیجا درین مورد، جز درد سر، سودی نخواهد داشت!» این نوع بیانات غیر مسئول از زبان آقای سیرت درین وقت حساس بیانگر واقعیتست که سرنوشت افغانستان از همین حالا بدست سیرت قرار گرفته است، گو آنکه آقای سیرت بالای زمین خشک یخمالک میرود! کسانی که نسبت به سیرت در افغانستان طولانی تر و در عهده های حساستر و با مسئولیت بیشتر خدمت کرده اند، ازین نوع بیانات مشتمل و از روم و پلان صلح آن گریزان میشوند. لهذا براعلحضرت پادشاه سابق است که تنها بالای سیرت و نظرات او اتکاء نکنند، چونکه سیرت از سایه پادشاه انرژی میگیرد و دور از سایه پادشاه هادی ترین یک فرد افغان بشمار میرود، اعلحضرت بنا بر مصلحت افغانستان باید تماس مجدد را با خدمتگاران سابق کشور برقرار ساخته نظر شانرا بارتباط پروسه صلح خود یعنی آلترناتیف سوم بشنوند. شرط سیاست اینست تا نظر کسانی هم شنیده شود که فکر میکنند ازین مشاورین و ازین پلان چیزی بور نمیشود که در آنصورت باید راه حل ها و طریقه های جدیدی برای پروسه صلح جستجو شود.

۶) مدیر مسئول آئینه افغانستان و اکثر همکاران و خوانندگان مجله آئینه افغانستان طرفداران جدی دایر شدن لویه جرگه میباشد، مجله آئینه چهار شماره اخیر خود را بطور فوق العاده وقف انعقاد لویه جرگه ساخته است، اما در تاکتیک با پلان سیرت و پلان روم توافق ندارند. ما اطلاع داریم که مشاورین پادشاه درز عمیق بی اعتمادی بین پادشاه و طالبان ایجاد کرده اند و طالبان بجای بازیهای سیرت ملتفت شده بسخنان و وعده های او اعتماد ندارند. از جانب دیگر طالبان جلسات مشورتی روم را یکنوع تخریش و ضدیت بمقابل خود میدانند و با دوام این نوع مجالس روز تا روز بالای اهداف پادشاه مشکوک و بی اعتماد شده میروند. اگر در نزد حلقه روم چنین ذهنیتی باشد که لویه جرگه بخارج افغانستان و بدون اشتراک طالبان یک تلاش عبث و بیهوده میباشد، پس این راه و طریقی که برای تحقق دادن آلترناتیف سوم در پیش انداخته شده نیز عبث و بیهوده خواهد بود! و ما علینا الا البلاغ. بدعای موفقیت صلح و ختم جنگ. با احترامات فایقه. دکتور سید خلیل الله هاشمیان ۲۰ جون ۱۹۹۹

که نن وي که سبا وي دا ملک د زرغون شاه وي

ادامه صفحه 36 صلاح عام

سلاح و امکانات پاکستان برای برادر کشي و افغان کشي استفاده میکنند که این حقیقت را امریکا و تمام دنیا بصراحت میداند، و باید بهر قیمت که باشد جلوگیری شود. والسلام

یادداشت اداره: ما نامه الحاج غفوري صاحب را که یک مسلمان صادق و وطن دوست است نشر کردیم؛ ایشان تنها از پاکستان بحیث مداخله گر سرتکائی دارند، اما مداخله گران در افغانستان که اینهمه قتل و بردار کشي را براه انداخته اند تنها پاکستان نیست؛ ایران و روس علنا باحمد شاه مسعود و بقایای حزب وحدت اسلحه و پول میدهند؛ ایران و روس نیز دشمن درجه اول افغانستان و قاتل افغانها شناخته شده اند و ربانی و مسعود و حزب وحدت هم نوکر ایران و روس میباشند.

عوامل داخلی و خارجی موثر در تطبیق آن

دکتور محمد عثمان روستار تره کی از فرانسه

بالاخره شاه سابق افغانستان بمطالبات بین المللی و تمنیات ملی پاسخ دادند و عزم جزم خود را در ایفای نقش موثر بغرض دریافت راه ختم جنگ در کشور اعلام نمودند. پیمانۀ موفقیت شاه در گشودن گرهٔ معضلهٔ فعلی کشور، بسته بمعامل داخلی و خارجی است.

یک - عوامل داخلی :

در آغاز فتوحات نظامی طالبان، تصور عمومی چنان بود که به اسرع وقت ائتلاف اقوام اقلیت (که ازین به بعد باختصار بنام ائتلاف یادخواهد شد)، ملزم بقبول «سیستم توزیع طبیعی و تاریخی قوای اجتماعی» خواهد شد و دست از مصیانگری برخواهد داشت.

اشتراک حاکمی از قناعت و درعین حال سازندۀ ائتلاف، در کانفرانس عشق آباد در ماه مارچ ۱۹۹۹م بامیدواری ها افزود. همه باین باور شدند که کرسی های حکومتی بهر یک از گروه های درگیر معرکه بمعیار شایستگی و توانمندی رزمی ایکه بمقصد زمین گیری از خود نشان داده اند، توزیع خواهد شد و جدال بیهوده بامید وصول بصلح نهائی که بدنبال تدویر احتمالی لویه جرگه آمدنی بود، خاتمه خواهد یافت.

طبعاً در مذاکراتی که در جریان نبرد آغاز میگردد، غنایم جنگی به خورد و بزرگ، مغلوب و غالب و مفتوح و فاتح یکسان توزیع نمیشود. طرفی که ساحات بزرگ ارضی را در تصرف خود می بیند، بتاسی از منطق زور آزمائی از جانب مقابل، مطالبۀ امتیاز میکند. کسب این امتیاز در حالیکه طبیعی است، ضمانت قوی موفقیت مذاکره نیز است.

در مذاکرات عشق آباد ائتلاف، در آغاز با واقع بینی ناشی از قبول معادلۀ قوای جنگی، احراز چند کرسی را در حکومتی که طالبان رهبری آنها بدست دارند، پذیرفتند. جرعه های امید ختم جنگ، قلب ظلمت زدۀ اهریمن شر و نفاق را شکافت. اما دریغ که این جرعه هابزودی خاموش شد. ائتلاف به تحریک خارجی، برخلاف منطق جنگ، اعلام کرد که حاضر به پذیرفتن اصل توزیع کرسی های حکومتی بر مبنای اصل تقسیم قوای جنگی نیست. یعنی مدعی داشتن امتیاز بیشتر از استحقاق خود، در ادارۀ دولت است. مذاکره به بن بست کشید و جنگ ادامه یافت.

واقعیت اینست که غلبۀ نظامی بر طالبان از جانب ائتلاف بهمان اندازه غیر قابل تصور است که موفقیت در یک مذاکره ای که طی آن قیادت سیاسی طالبان در معرض سوال قرار بگیرد. بناء ائتلاف اگر بخواهد یا نخواهد، جنگ را بمشابهٔ وسیلۀ دسترسی باراضی بیشتر و از آن طریق کسب امتیاز زیادتیر باخته است. اما موفقیت ائتلاف در یک مورد مسجل معلوم میشود و آن گرم نگاهداشتن آتش جنگ بعنوان وسیلۀ ایجاد فشار برطرف مقابل است.

لازم به تذکر است که زمینۀ این موفقیت را تا حد زیادی طالبان خود فراهم کرده اند. باین معنی که آنها نتوانستند و یا نخواستند مشی حکومت خود را با اقتضات عصر و مطالبات ملی و بین المللی، عیار بسازند. راه شناسائی خود را توسط جامعهٔ بین المللی هموار نمایند و گروه های مخالف خود را از نظر سیاسی اول تجربه کنند و بعداً تا زمانی بکوبند که آنها حاضر بقبول صلح و رعایت سلسلۀ مراتب اخلاقی در بطن خانواده اقوام افغانستان گردند و از میراث سیاسی خانوادگی، بیشتر از استحقاق خود دعوی نکنند.

بهر حال، گروه های مخالف طالبان میخواهند هم اکنون از تکنیک ادامۀ جنگی که دران نه برنده شده اند و نه کاملاً آنها را باخته اند، به قصد وسیلۀ جلب توجه افکار عامۀ بین المللی بقضیۀ حل نا شدهٔ افغانستان، بهره برداری کنند.

فعلاً فعالیت نظامی ائتلاف صرفاً به پرتاب وقفوی چند راکت بطرف شهر مخروبهٔ کابل و کشتن چند رهگذر و دو کانداز محدود شده است. این فعالیت نظامی قطعاً پشتوانۀ مطمئن برای طرح دعوی بلند بالای کسب امتیاز سیاسی مورد توقع، قرار گرفته نمیتواند. باید ضعف آنها را با مانور های مساعد سیاسی تلافی کرد. از اعلام تشکیل پارلمان در سوراخ کوه پنجشیر تا قرار گرفتن درسنگر سیاسی شاه سابق در روم،

بعد وسیع این مانور را افاده میکند. اما در بدست آوردن نتیجه مثبت ازین مانور، نمیتوان شک و تردید نداشت، چه:

اولا طالبان هنوز هم بر رجحان راه حل نظامی قضیه افغانستان اصرار میکنند، و گذشت زمان را به نفع خود تلقی می نمایند. این گذشت زمان دوستم را از بطن ائتلاف جدا کرد و احتمالا در آینده نزدیکی شک و تردید عناصر دیگری چون تنظیم اتحاد اسلامی (سیاف) و حزب اسلامی را به تصمیم گیری خروج از ائتلاف تبدیل خواهد کرد.

ثانیا مردم میدانند که سر سپردگان شورای اهل حل و عقد به لویه جرگه، پارلمان و انتخابات اصلا باور ندارند و از آن بمثابة شعار راه کشائی بسوی کسب قدرت بهره برداری میکنند.

ثالثا استفاده از نفوذ سیاسی شاه سابق به نفع طرفی که میدان را باخته است، کار رابجائی نمیرساند. موضعگیری شاه سابق در رابطه با حراز نقش سیاسی در حل قضیه افغانستان بدنبال یک سلسله اقدامات قبلی ایشان (تشویق کانفرانس استانبول و بن بخرض زمینه سازی لویه جرگه) صورت گرفته است، که در آنها بوضاحت نفوذ سیاسی ائتلاف ضد طالبان مشهود است. این امر با احتمال قوی قبول ابتکار سیاسی شاه را از جانب طالبان با اشکال مواجه خواهد ساخت. با آنها، فرض کنیم طالبان بدون هیچگونه قید و شرطی وساطت سیاسی شاه را بپذیرند. آیا چنین وساطتی میتواند استقرار سیاسی و صلح را تضمین کند؟

تجربه گذشته نشان داده است که شاغلی مسعود باخود خواهی و ماجراجویی ایکه دارد بهیچ چیزی باصطلاح کمتر از «پادشاهی» قانع نیست و برای تحقق اهداف جاه طلبانه حتی از سازش با دشمنان خونریز مردم افغانستان، مانند روسها، دریغ نمیکند.

جنگ فعلی بر سر احراز رهبری سیاسی دولت است، نه تقسیم کرسی. چنین شنیده میشود که ائتلاف شمال قصد دارد تا اولاً توسط شاه طالبان راهز صحنه بیرون کند و سپس بحساب شاه رسیدگی نماید. شاه که هیچگونه ساز و برگ مستقل نظامی در اختیار ندارد، برای جلوگیری از یک کودتای احتمالی برضد خود، چه تضمینی میتواند در دست داشته باشد؟

شاه برای جلب همکاری ائتلاف هیچگونه مشکلی در پیش ندارد. زیرا ائتلاف خود را در چند قدمی گودال نابودی مشاهده میکند و حاضر است برای رفع خطر از آخرین چانسی که ورود شاه در صحنه سیاست بوجود می آورد، استفاده کند. مشکل کار شاه کشانیدن طالبان بقصد بحرکت در آوردن عرادۀ صلح است

واقعیت اینست که یگانه راهیکه برای تضمین موفقیت ابتکار سیاسی شاه باقی میماند، جلب اعتماد طالبان است. جلب اعتماد طالبان نکته مرکزی موفقیت تلاش سیاسی شاه را ازین جهت باید تشکیل کند که:

(الف) - طالبان قدرت حاکم سیاسی و نظامی در کشور بحساب می آیند و با چنین موقعیتی هیچگونه ابتکار صلح بدون موافقت آنها روی کامیابی را نخواهد دید.

(ب) - طالبان اکثریت قومی را در کشور تمثیل میکنند. جلب رضائیت شان افاده کننده ضمانت حفظ حقوق اکثریت است. صلح نباید بقیمت از دست رفتن حاکمیت اکثریت بدست آید.

(ج) از قرائین معلوم میشود که شاه حد اقل در آغاز کار درصدد تدارک کدام ساز و برگ مستقل نظامی خارج از نفوذ دو گروه متخاصم برای حمایت لویه جرگه و حکومتی که تشکیل میکند، بناء لازم دیده میشود که شاه روی حمایت هر دو طرف معامله، بخصوص طالبان که طرف سنگینتر معامله را تشکیل میکنند، حساب کند.

قابل یادآوری است که فقدان یک اردوی بیطرف ملی (که انصافاً تشکیل آن در اوضاع فعلی بسیار پیچیده معلوم میشود) تا از تلاشهای صلح شاه حمایت کند، یکی از نکات ضعف پلان متذکره بحساب می آید. چه در حالت فقدان چنین اردو، شاه باید الزاماً روی حمایت نظامی طرفین منازعه و یا در صورتیکه «واقعیت» عدم موازنۀ قوای جنگی در نظر گرفته شود، روی پشتیبانی جانب قوی حساب کند. آنگاه پادشاه بی آنکه اراده آنرا داشته باشد، باتکای بیشتر بیکی از طرفین منازعه کشانیده میشود. در آنصورت شاه نقش میانجی ثالث بالخیر رانخواهد داشت، بلکه یک پرزۀ اضافی جنگ در دست طرفی خواهد بود که در زور آزمائی فعلی شایستگی کافی از خود نشان داده است. گرچه چنین انکشافی ممکن است بطبع اعلحضرت ناسازگار آید، اما در برابر فشار جبر حوادث که مثل واقعیت «سیستم توزیع قوای اجتماعی» است، جز اعلام تسلیم چه میتوان کرد؟

صحبت اندکی در حاشیه لفزید. سخن اصلی ما پیرامون ضرورت جلب حمایت طالبان برای پلان صلح شاه

دور میخورد. درین رابطه یک نکته دیگر لازم بیاد آوری دیده میشود. و آن اینکه در ترکیب کمیسیونها و هیاتهای صلح که در گذشته بهدایت مستقیم یا غیر مستقیم شاه بمیان می آید، بیشتر عناصر وابسته یا «سمپتایزر» ائتلاف شامل می بود. این واقعیت این طرز تلقی احتمالا ناوارد را خلق کرد که پادشاه قصد جبهه گیری علیه اکثریت قومی را دارد. برای ازمیان بردن چنین طرز تلقی باید در ترکیب ذواتی که کمیسیون ۳۰ عضوی تدارک لویه جرگه اضطراری را تشکیل میکند و یا هیات های دیگری که حامل پیام صلح شاه میباشند، از حد اعظمی ملاحظه کاری و دقت کار گرفته شود. انتباه خوب و یا بد اولی از چگونگی هویت سیاسی شخصیت های حامل پیام صلح تولید میشود.

دو - عوامل خارجی :

ضمن صحبت پیرامون انکشاف تازه ای که از طریق تطبیق پلان صلح شاه بمیان آمده است، ارزیابی موضعگیری دو کشور بسیار دیدخل در دوام جنگ در افغانستان، ضروری بنظر میرسد. این دو کشور پاکستان و ایران است.

اول - پاکستان: بسیاری از مبصرین باین باوراند که در تطبیق پلان صلح شاه، بیش از آنکه عوامل داخلی رول داشته باشند، عوامل خارجی دیدخل است. این مبصرین چنان تصور میکنند که کلید حل قضیه افغانستان در دست مقامات پاکستانی است.

آنها معتقد اند که مقامات پاکستانی بتاسی از سنت دوران جهاد در افغانستان بنحوی پل پای امریکا را در معضله تعقیب میکنند. بعقیده ناظرین اوضاع، در وابستگی پاکستان بامریکا روی عوامل متعدد سیاسی، اقتصادی و استراتژیک از یک سو و تبارز امریکا بمشائۀ ژاندارم جهانی از برکت شکست شوروی در افغانستان از سوی دیگر، طی بیست سال اخیر انکشاف قابل ملاحظه بمشاهده میرسد. بناء کافی است تا امریکا با نشان دادن باصطلاح «زهر چشم» پاکستان را متقاعد بسلب حمایت از طالبان، بعنوان قدرتی که فتح افغانستان را از راه جنگ در نظر دارد، بنماید.

مبصرین سیاسی را عقیده برین است که دیروز تغییر سیاست امریکا در مورد حزب اسلامی، اخیرالذکر را بکمک پاکستان درست در زمانی از صحنه، بالوسیله طالبان، بیرون کرد که حزب موصوف قریب بود بر کابل ویران شده توسط راکتهای حزب، قبضه کند. امروز معروض به کم لطفی ناشی از تغییر همین سیاست، طالبان قرار گرفته اند.

بنظر ما درینجا دو موضوع قابل بررسی عبارتند از :

الف) معیار سرسپردگی پاکستان در برابر «دیکتات» امریکا.

ب) پیمانۀ اطاعت طالبان از حکمروایان پاکستان.

الف) معیار وابستگی پاکستان بامریکا: در اوضاع و احوال فعلی پاکستان، بدلیل نیازمندی شدید بکمکهای اقتصادی امریکا در سیاست منطقوی و جهانی، گوش شنوا در برابر حرف های امریکا دارد. اما قرائن نشان میدهد که این کشور در ساحاتی چند از جمله در گیری رقابت ذروی با هندوستان و در مورد افغانستان نوعی استقلال عمل خود را حفظ کرده است. در دوران جهاد افغانستان این استقلال عمل تا سرحدی محسوس بود که امریکا راملزم به تبعیت از پاکستان ساخته بود. در آنوقت، امریکا سخت نیازمند همکاری پاکستان بود و در مورد معیار و شیوه حمایت گروهای مجاهدین از پاکستان متابعت میکرد.

در همین ردیف ضیاء الحق رئیس جمهور اسبق پاکستان دفاع از حزب اسلامی را بامریکا سفارش کرد که مورد قبول هم قرار گرفت. سالیان چندی پس از خروج لشکر شوروی از افغانستان، پاکستان آلترناتیف طالبان را مطرح کرد که بار دیگر از جانب امریکا پذیرفته شد.

از آنچه گفتیم این مطلب استنتاج میشود که در گذشته ها در مواردی چند، این امریکا بود که در اول معامله از پاکستان در رابطه بشیوه برخورد به بحران افغانستان متابعت میکرد، نه عکس آن. بهرحال! فعلا ظهور یک اختلاف در برخورد با طالبان بین پاکستان و امریکا بسیار محتمل بنظر میرسد.

گمان می رود پاکستان سهولت حاضر نخواهد بود تا از سرمایه گذاری طویل المدت سیاسی در افغانستان بنفع دریافت یک راه حلی که حصول مفاد اختصاصی از آن مشکوک است، بگذرد.

پاکستان میداند که در عقب شاه لشکری از ناسیونالست ها، تکنوکراتها، ماجراجویان کمونست و بصورت عموم روشنفکران سنگر گرفته اند. آنها علی الرغم داشتن اختلاف سلیقه سیاسی، همه چشم براه اند تا از «موکب شاهانه» بنحوی استفاده شود که افغانستان استقلال کامل سیاسی خود را باز یابد. بناء با

ملاحظه اینکه با ظهور مجدد شاه در عرصه سیاسی، پاکستان زمینه مساعد اعمال نفوذ خود را در افغانستان از دست میدهد، آمادگی «واقعی» برای حمایت از پلان صلح شاه نشان نخواهد داد. ازین گذشته پاکستان نگران آنست تا با نفوذ ناسیونالیستها در حکومت شاه، یکبار دیگر پرچم پشتونستان، و اینبار باصلابت و هیت بیشتر و حمایت جدی پشتونهای آنطرف سرحد، باهتزاز در نیاید.

در نظر میرسد که در صورتیکه امریکا بخواهد همکاری پاکستان را برای تطبیق پلان صلح شاه مطالب کند، اخیر الذکر ترجیح خواهد داد تا به امریکا بگوید که مقامات پاکستانی به آن حدی که تصور میرود، دارای نفوذ بالای طالبان نیست؛ و شاه برای تطبیق پلان صلح خود باید با طالبان کنار بیاید - که بنظر ما این کاریست بسیار مشکل.

بافرض اینکه تماس سیاسی بین شاه و طالبان آغاز گردد، پاکستان برخلاف اعلام رسمی قبول طرح صلح، بصورت مخفی به ارسال کمک های لوژستیک خود به طالبان ادامه خواهد داد (درمورد قضیه افغانستان، همیشه بین سیاست رسمی و علنی حکومت پاکستان و سیاست غیر رسمی و مخفی استخبارات نظامی آنکشور، اختلاف موجود بوده است). این موضوع باعث دوام جنگ خواهد شد و به چاقوری تبلیغاتی پاکستان با این ادعا که طالبان مستقل عمل میکنند و کمک پاکستان چندان ضرورتی ندارند، دسته خواهد داد.

واقعیت اینست که عملاً هیچ وسیله ای برای کنترل امداد تسلیحاتی خارجی بگروه های رزمنده افغانی وجود ندارد. این موضوع بر پیچ و خم تلاشهای صلح می افزاید.

ب) پیمانۀ اطاعت طالبان از پاکستان:

قراین کافی بدست آمده است که طالبان از هر فرصتی برای اعلام استقلال عمل خود در جنگ و صلح در برابر پاکستان استفاده کرده اند. گرچه هیچیک از طرفین، متمایل بافشای موضوع متنازع فیه نیست، اما حوادثی بوقوع پیوسته است که موجودیت اختلاف نظر پاکستان و طالبان را آفتابی میسازد: ازقراین بر می آید که در اثر بروز اختلافاتی، پاکستان از ارسال کمک های لوژستیکی خود به طالبان بقصد فتح مناطق تحت نفوذ تنظیم جمعیت در شمال کابل و شمال شرق کشور خود داری کرده است. با آنهم طالبان فعلاً نود فیصد خاک افغانستان را تحت کنترل دارند و با ذخایر در دست داشته اسلحه و پرسونل، میتوانند برای ماه های متمادی علیه فشار سیاسی امریکا و احیاناً پاکستان، مقاومت کنند.

ازین گذشته این تنها کمک لوژستیکی مقامات پاکستانی نیست که طالبان را سرپا نگاهداشته است. آنها فقدان کمک احتمالی حکومت پاکستان را از طریق جلب معاونت جماعت اسلامی پاکستان، جمعیت العلمای پاکستان و سپاه صحابه پاکستان جبران خواهند کرد.

اکنون طالبان بیک نیروی سیاسی ایکه کنترل آن برای پاکستان بسیار مشکل شده است (هرگاه ناممکن گفته نتوانیم) تبدیل گردیده است. دشواری کنترل از جانب پاکستان بالای طالبان، نه تنها در داخل افغانستان بلکه در داخل پاکستان نیز محسوس است: حکومت پاکستان از نظر سیاسی، حوصله مقابله را در داخل با جمعیت العلمای اسلامی و جماعت اسلامی که هر دو نسبت به طالبان سر لطف دارند، ندارد.

نکته مهم اینست که فعلاً «تحریک» طالبان یک واقعیت غیر قابل تردید در عرصه سیاسی افغانستان است. امکان بیرون راندن آنها از صحنه سیاست و جنگ بالوسيله مراجع داخلی و یا خارجی از طرق مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز، عملاً وجود ندارد. بناء پادشاه ناگزیر است، پلان صلح خود را با قبول حضور سیاسی و نظامی طالبان و دریافت راه های جلب همکاری آنها، تطبیق کند. و پاکستان نیز باید همین پروسه را تطبیق نماید.

دوم - ایران: این کشور از طریق حمایت ائتلاف در تشدید و دوام بحران افغانستان نقش بازی میکند.

پشتیبانی ایران از ائتلاف بهدفع زمینه سازی احراز قدرت سیاسی توسط ائتلاف، نیست. چه ملاهای ایران آنقدر ذکاوت سیاسی دارند که بدانند که چنین چیزی مغایر طبیعت است. علاوه بر ایران بقصد حصول سهم بیشتر در اداره دولت، ائتلاف را بجنگ تشویق نمیکند. بدلیل اینکه مقاصد توسعه طلبانه و جاه طلبانه آخوند های ایران باین وسیله تطبیع نمیشود.

واقعیت اینست که ایران عجلالتابقص در یافت امکانات بهره برداری از مساعدت های اقتصادی و تجارتی بازار های بکر در سطح منطقه، آرزوی تمديد جنگ افغانستان را از طریق ائتلاف شمال دارد. ایران با فروزان نگاهداشتن آتش جنگ در افغانستان و از آن طریق انسداد راه های تجارتی مرکز و جنوب آسیا، تا حد زیادی توانسته است توجه «معامله گران حاجت مند» رابسوی خود جلب کند.

شدت مخالفت ایران با پروژه های صلح درمورد افغانستان به پیمانۀ امکان چانس موفقیت این پلانها است.

بناءً اگر مقامات ایرانی چانس زیادی برای تحقق پلان صلح شاه ببینند، یقیناً علیه آن دست به شرارت خواهند زد.

یک دلیل مزید دیگر نیز ایران را بابتکار صلح شاه در افغانستان بدین می سازد و آن تاثیر حتمی چنین پروسه بر اوضاع سیاسی ایران است. احمد رضا پسر پادشاه سابق ایران همیشه در نقش رهبر سیاسی آینده باروزنامه نگاران مصاحبه کرده؛ وی ملامهای ایران را فقط «صاعقه گذرا» در آسمان سیاست ایران معرفی کرده است.

قابل تذکر است که سیاست ایران بامشی پاکستان در رابطه به افغانستان، در یک نکته درهم آهنگی قرار میگیرد و آن اعلام قبول پروژه صلح (ازهر ناحیه ایکه باشد) بشیوه رسمی و تعقیب دوام مداخله بصورت غیر رسمی و مخفی است.

نتیجه

علی الرغم احساس مسئولیت و حسن نیتی که نزد شاه و همکاران، برای ادای یک خدمت سترگ تاریخی برای افغانستان، وجود دارد، تطبیق پلان صلح ایشان خالی از دشواریها نیست.

مشکل اول درین است که ابتکار «عملی» صلح درست زمانی رویدست گرفته میشود که به بن بست رسیدن جنگ، نتیجه وجود تعادل قواء بین طرفین منازعه نیست: طالبان در موقعیت بهتری قرار دارند و امکان دارد بدلیل آزمودن چانس بیشتر موفقیت در جنگ که بمرور زمان ضرورت دارد، به پلان صلح شاه روی خوش نشان ندهند.

ازین گذشته، پلان صلح برای دریافت چانس تحقق، باید قناعت انبوهی از گروههای متخاصم داخلی و کشور های رقیب خارجی را، که طی بیست سال اخیر هیچگاه سر سازگاری با هم نداشته اند، فراهم کند. تامین چنین مامولی، هرگاه ناممکن نباشد، یقیناً بسیار مشکل خواهد بود.

نکته قابل توجه دیگر اینست که فشار های احتمالی خارجی، حتی کمکهای موعود خارجی، برای تضمین پلان صلح شاه بسیار قطعی و موثر معلوم نمیشود.

با اینهمه، امکان وقوع پیوستن معجزه ای در سیاست، آنطوریکه قبلاً افغانستان شاهد آن بوده است (مثلاً سقوط کمونیزم بین المللی)، دور از احتمال بنظر نمیرسد.

بهر حال! در صورتیکه خدای ناخواسته ابتکار صلح به نتیجه ای نرسد، عواقب منفی ایکه میتواند بدنبال داشته باشد، اینست که احتمالاً موجب بروز دو دستگی در صفوف طالبان خواهد شد. این امر بوحثت سیاسی آنها صدمه خواهد زد، و در نهایت ثبات نسبی ایرا که بوجود آورده اند، بالوسیلۀ گروههای مخالف اخلاص خواهد کرد. و من الله التوفیق لیون - فرانسه، مورخ ۲۵ می ۱۹۹۹

د پادشاه لویه جرگه که لویه جبهه؟

قابل توجه اعلحضرت: استاد داکتر زیرکیار از من خواهش کرده اند بتوجه اعلحضرت برسانم تالفا این مقاله شانرا توسط یک پشتو زبان ترجمه و مطالعه فرمایند

لیکونکی: داکتر رحمت ربي زیرکیار د کابل پوهنتون پخواني استاد د لویې جرگې د نامه لاندې د پخواني پاچا اعلحضرت محمد ظاهر شاه يوځلې بيا راتودېږي مشر، د هنر مرغی (الوتلو) ته ورته ښکاري چی دواړه وزرې پېرماتې دي او د ډير وړې پېشو په خواکې چغېږي. طالبان په اوسني افغانستان کې تر ټولو غټ زور دی، او د پخواني پاچا د لویې جرگې باران د طالبانو په ضد یوه جبهه ده چی د حرکت په مسیر کې یی د مسعود - رباني تاثیر محسوس سېږي. څوک چی د طالبانو زور ماتوي باید د طالبانو په شان سرتیري او د طالبانو څخه زیات زور ولري. طالبان د نن پورې د وسلو په راټولولو، د امنیت په ټینګولو، د خاورې څخه په دفاع کولو، او دخلکو د ناموس په ساتلو کې د ټولو هغو ډلو، گوندونو او اشخاصو څخه ډیر میرني دي چی د پراخ بنسټ جنگ په گودا گیتوب او د سیاسي خبرات په نعمتونو کې خپله بقا ویني.

د پخواني پاچا سياسي پټه ارټی د (اتحاد شمال) سره زیات شوې دي او د پاچا دفتر دستمیانو، د ستمیانو د همزادانو او د گیلیم جمانو د سیاست تمرین حای گرځېدلي دي. د لویې جرگې د نامه لاندې د ستمیانو،



وضع منطقه ما تشویش آور است !

جنگهای شدید، بشمول بمباردمان توسط طالبان و فیر راکتها بالای شهر کابل توسط مسعود، در ولایات شمال و مرکزی افغانستان وهم در کوهدامن و پنجشیر ادامه دارد. طالبان بامیان را دوباره اشغال و بعداً دره صوف را که اهمیت سوق الجیشی دارد اشغال کردند. جریده دروغگوی (امید) در شماره ۳۷۲ خود خبر داد که ۲۵۰۰ ساختمان حکومتی دره صوف توسط بمباردمان طالبان تخریب شده است. کسانی که دره صوف را دیده اند، اگر امید از تخریب ۲۵ ساختمان حکومتی در آنجا خبر میداد شاید باور میکردند؟ در تمام ولایات شمال ۲۵۰۰ ساختمان حکومتی نبوده و یا آباد نمانده، تا چه رسد به دره صوف! البته تبلیغات دروغین و بسیار مبالغه آمیز (امید) درباره اوضاع و اخبار افغانستان مانند سابق ادامه دارد. دانشمندان میگویند: از آنجائیکه امید خوانندگان خود را به دروغ و مبالغه و فتح و غلبه ربانی - مسعود مشروط ساخته، اگر این روش خود را تغییر دهد، هم ایران کمکهای خود را قطع میکند و هم خواننده و خریدار نمیداشته باشد.

یک توطئه ایران در هرات کشف و خنثی گردید و حدود ۲۰ نفر عاملین آنرا طالبان بدار آویختند.

حلقه های رژیم ربانی ادعا کردند که طالبان بعد از تسخیر مجدد بامیان دست بقتل و قتل زده اند؛ موسسه عفو بین المللی و منابع غربی نیز آنرا تأیید و اظهار تشویش نمودند. طالبان این مدعیات را رد کردند. طالبان ایران را بدوام مداخله و تجهیز اغتشاشیون متهم ساختند. ملا محمد عمر مجاهد رهبر طالبان از طریق پیام رادیویی از لشکر طالبان و مردم بامیان خواستار قطع عملیات انتقام جویانه شده، از هردو طرف تقاضا کرد تا (برادروار) باهم زندگی کنند. «تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها!»

مردم منطقه چاریکار، کوهدامن و پنجشیر از جنگ و مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ بستوه آمده از مسعود تقاضا کردند تا باین وضع خراب و برادر کشی خاتمه دهد. قرار مسموع مسعود سه ماه مهلت خواسته که یک ماه آن اینک سپری شده است. مسعود ربانی را نزد جمهوریت های نو تاسیس شمال برای جلب حمایت فرستاد و خودش هم به ازبکستان رفت اما جمهوریت های شمال روز تا روز با اهداف شخصی ربانی - مسعود متوجه شده بر ربانی و مسعود سفارش میکنند تا شرایط طالبان را بپذیرند. اجلاس متخصصین (۴) پادشاه سابق در روم هم تلاشی است که ربانی - مسعود به آن نمایندگان خود را فرستاده و به نتایج آن بسیار امیدوار میباشند، تا دیده شود چه نتیجه بدست می آید.

در ارتباط بمجلس مورخ ۲۶ جون در روم و ۱۸ نفر متخصصین (۴) دعوت شده، از صفحه دوم این شماره تا صفحه ۲۵ معلومات و مقالات دانشمندان چاپ شده، خوانندگان این مجله را در جریان واقعیت ها قرار میدهد. درباره کنفرانس قبرس هم معلومات تقدیم شده است.

در کابل گرسنگی از انسانها به سگها (که حتی استخوان برای خوردن نمی یابند) اثر کرده، سگها دیوانه شده و حدود دوصد نفر را گزیده، و حدود یکصد نفر از عدم موجودیت دوا و وسائل طبی هلاک شده اند. اطلاعاتیکه درین باره برای ما از کابل رسیده مشعر است که هرگاه یک شخص مریض میشود و در صورت عدم تدای و وفات میکند، عکس العمل مقامات حکومت اینست که «اجلش رسیده بود وفات کرد.» واقعا قیمت حیات و انسان امروزه در افغانستان برابر یک مگس هم اهمیت ندارد!

از تاریخ پانزدهم جون ۹۹ بعد میدیای امریکا، خصوصاً دستگاههای تلویزیونی آن، موضوع موجودیت بن لادن را در افغانستان و توطئه جوئی او را برای حمله بالای موسسات امریکائی بشدت تبلیغ میکنند. از جانب دیگر امریکا از معضله (کوسوبو) قسماً فارغ شده، مبصرین میگویند که پریزیدنت کلینگتن در مدت دو سال با قیامانده دوره ریاست جمهوری اش، بموضوع افغانستان متوجه خواهد شد. جنگ هند و پاکستان هم تشدید یافته و هندوستان پیوسته از موجودیت طالبان در ارتفاعات کشمیر تبلیغ میکنند. اگر این جنگ دوام کند دگر گونیهای سیاسی و نظامی در پی خود دارد که تغییر وضع در افغانستان شامل آن خواهد بود.

در چند روز یک گروه دوهزار نفری طالبان و مامورین طالبان اجتماعی تشکیل داده بودند و قرار مسموع کسانی در آن جلسه از مشروعیت لویه جرگه و زعامت پادشاه سابق هم سخن گفته بودند. مقامات طالبان این اجلاس را برای تبادل نظر بمنظور بهبود امور اداری و اقتصادی حکومت شان جلوه دادند، اما اجلاس شکل سیاسی پیدا کرد و به تبلیغات اسلامی انجامید.

مدیر مسئول این مجله یک عملیات در پیشروی دارد و شماره ۷۸ مجله شاید دیرتر بدسترس شما برسد. هکذا نسبت کثرت و اهمیت موضوعات سیاسی و قلت جای درین شماره، بخش زبان و ادبیات ضمیمه شده نتوانست. معذرت ما را بپذیرید، در شماره آینده جبران خواهد شد. باتقدیم سلامها و تمنیات نیک.

دکتر سید خلیل الله هاشمیان

مدیر مسئول آئینه افغانستان - ۲۳ جون ۱۹۹۹

دستمیانو دهمزادانو او گیلیم جمانو پلان په دی هدف راڅرخي چی د پخواني پاچا له لاری د دراني او غلجي په مینځ کی د نفاق اور ولگوي او په نتیجی کی پښتانه (دافغانستان د وگړو اکثریت) ژوبل کړي (خدای مه کړه!)

پخوانی پاچا په کلتوري لحاظ د پښتون کاریکاتور دی. د پخواني پاچا کلتوري احساس او روان سیاسي فعالیت ددی زیری نه شي ورکولی چی پښتانه (دټول افغان ملت شمزي) په نوموړي باندی د خیر غوښتونکی میڅگړی اتبار وکړي. دملاتیر چی مات شي، پوښتی نه ټینگیزي. پښتانه (په تیره هغوی چی ځانونه «دشعوري پښتون سیاستمداران» گڼي) باید دبیزوگانو په غیرو پیښو ونه غولیزې. دافغانستان په روانی جنگنی وضعی کی هغه څوک د ابتکار خاوند دي چی دپراخ بنسټ جنگ گوداگیان په گوندو کوي، وسله راټولوي، ټول افغان ملت د جنگ سالارانو د فدرالیزم څخه ژغوري، او داغیز منی ملیراردو د رامینځ ته کیدلو لپاره زمینه برابروي.

که پخواني پاچا په دی ډاډه وي چی داتحاد شمال سره غبرگ دافغانستان ملي او اسلامي حیثیت تامینولی شي، نوبیا خو دپخواني پاچا ملي او اسلامي مسئولیت دی چی دخپل اتبار څخه گټه واخلي، په دی ډول:

(۱) پخوانی پاچا دی دافغانستان د پیژندل شویو اشخاصو یو هیأت دخپل استازی سره غبرگ د افغانستان یو داسی ولایت ته واستوي چی په خلکو کی یی د محافظی قدرت موجود وي، تر څو له هغه حایه د ملي پیوستون او تړون حلقه په اساني سره اړیکه شي او د (روم) مبارزه د افغانستان په دننی کی افتاده شي، نه دا چی افغانستان په (روم) کی و غوښتل شي.

(۲) د پخوانی پاچا دحلقی (هیات، تنظیمونکی جرگه گۍ...) هر غړي دی ژمنه وکړي چی د انتقالی دوری په اداري چارو کی به هیڅ ډول لوړ رتبه مقام ونه مني.

خو که دغسی نه کیزي، نوبیا به سمه وی چی پخوانی پاچا د پخوانی خدمتگار په حیث ځان له دی څخه وژغوري چی د لویی جرگی د روند نوم او خپل اتبار د سیاسي خیرات په غورو دربو کی سپک کړي. افغانستان په (روم) کی نه جوړیزي او پښتانه په تش په نامه پښتنو نه غولیزې. اعلیحضرت! دلویی جرگی دنامه لاندی ستاسی هڅی په واقعیت کی د ثور دکودتا د دریم پړاو (اپریل ۱۹۹۲ - ثور ۱۳۷۱) ادامه ده چی په نتیجی کی به یی «د بچه سقر جایزه» ستاسی غاډی ته لوپزي؟! الله (ج) دی هیجانه د دی وس ورنه کړي چی د ټول افغانستان سره خیانت وکړي او دټول افغان ملت د ارادی سپکاوي وکړي!

یادونه: پورتنی لیکنه می د (دعوت) د اخبار دمسئول مدیر ښاغلي محمد طارق بزگر د لاندینی پوښتی په جواب کی وکبله چي:

«تاسی د پخوانی پاچا محمد ظاهر شاه د لویی جرگی اوسني هڅی څومره گټورید گڼی؟»

بزگره وروره! د پورتنی لیکنی یوه کوپي می داکتر سید خلیل الله هاشمیان ته هم واستوله، ددی لپاره چی په (آئینه افغانسان) کی یی خپره کړي. داکتر زیرکیار.

یادداشت میرمن فخریه الفي

میخواهم بگویم که از اعلان (لویه جرگه) اعلیحضرت بهر وسیله که میشود پشتیبانی نمائید. ازین غیبت بزرگ که هنوزهم امید صلح رافراهم میسازد نباید غفلت نمائیم. شما مطمئن باشید شکر صحتش شکر بکلی خوب است، من دست اول خبردارم. نسبت بما جوانها فضل خدا فعالتر و امور روزمره اش مفیدتر پیش میرود.

تشویش ما باید این باشد که دستهای غرض آلود پاکستان () و روسیه و ایران برای مضمحل ساختن طبقه پشتون موفق نشوند. هر کدام از طرفهای درگیر دست آویز دشمنان افغانستان اند، بعضی شان زیرکانه و بعضی شان ساده لوح بوده، ملت افغان را بنام پشتون و تاجک و غیره به تباهی زیاده تر میکشانند. پادشاه کسی است یا شخصی است که حامی پشتون و تاجک و همه اقوام افغان اند، شما را بخدا بطلبان ساده لوح بفهمانید که باعث تباهی پشتونها نشوید و بصدای اعلیحضرت لیک بگوئید، در غیر آن آنانیکه زیرکانه چینلهای غرب بخصوص امریکا را جذب نموده اند ملت پشتون را قربانی طالب خواهند ساخت. طالبان باید بصدای ملت جواب بدهند ولویه جرگه را برای تعالی افغانستان بپذیرند تا همه در پهلوی هم دیگر دریک افغانستان واحد بسر بریم.

من هم در مجلس (فیمنست مجاریتی) در لاس انجلس دعوت بودم و از حقوق زنان افغان بداخل افغانستان از هر حنجره ای که بالا شود دفاع مینمایم. فخریه الفي

تجاوز باسلام را در صفحه ۹۳ بخوانید



چهره های زعامت سیاسی افغانستان

نصیره و گردآوری عکسها
توسط غلام غوث "ترجمان"
نیویارک دهمی ۱۹۹۹

درسه قرن اخیر

POLITICAL MIENS
AFGHANISTAN
(1700-1999)

(۱۷۰۰-۱۹۹۰)

THE IDEA OF A BROAD-BASED GOVERNMENT FOR AFGHANISTAN WAS PHRASED SOME TIMES DURING THE 1980'S. IT WAS NEVER PRACTICABLE THEN & HAS NOT BEEN SO AS YET. THE STAGE OF POLITICAL POWER IN AFGHANISTAN IN THE LAST 280 YEARS HAS BEEN FEATURED BY AUTOCRATS, PERSONALITY CULTS, FEUDAL LORDS, THEOCRATS AND INVASIONS. NEITHER THE OUTBURST OF WARS NOR PEACE HAS BEEN ABLE TO CHANGE IT. THE PRE-REQUIREMENT OF A BROAD-BASED GOVERNMENT IS A TO-BE-DRAFTED CONSTITUTION. AND AFGHANISTAN HAS NEVER HAD A CONSTITUTION IN ITS TRUE SENSE. VARIOUS METHODS HAVE BEEN THUS FA TRIED TO ACHIEVE IT BUT HAVE FAILED TO PRODUCE A VIABLE CONSTITUTIONALITY STATUS FOR THE COUNTRY. IT IS NOW ENDURING TO SURVIVE FROM THE SCOURGE OF CIVIL WARS, ENCROACHMENTS AND GEOPOLITICAL SUFFERINGS. THE ABOVE DISPLAY PORTRAITS ARE INDICATIVE OF AFGHAN POLITICAL HEADS OF LINEAGE SINCE THE YEAR 1710 A.D.

اندیشه و مفکوره به وجود آوردن یک حکومت با قاعده و وسیع برای افغانستان در اثناء سالهای ۱۹۸۰ م عبارت سازی و انشاء شده بود. اما هیچگاه نه در آن زمان مریع الاجراء قرار گرفت و نه تا اکنون توانسته است عملی گردد. صحنه اقتدار سیاسی در افغانستان را طی ۲۸۰ سال گذشته تاکنون زعامت جای مطلق العنانی، جنون شخصیت پرستی ارباب پستندی ملوک الطوائفی، دین سالاری و جنگهای تهاجمی و استیلاگری طرح صورت و کیفیت داده است نه شیوع و بروز جنگ ها و نه صلح و مسالمت، هیچ یک نتوانسته اند که وضع اقتدارگیری سیاسی را تغیر دهد. به وجود آوردن یک حکومت با قاعده و وسیع مستلزم یک قانون اساسی میباشد. و هیچگاهی افغانستان تطبیق یک قانون اساسی به معنی حقیقی آن را روی کار نیاورده است. آزمایشات مختلف بعمل آمده که آن منظور را تحقق دهد، اما در جهت قانونیت دمی و تطبیق یک قانون اساسی برای مملکت منجر به ناکامی گردیده است. اکنون کشور برای بقای خود در مقابل بلا و آفت جنگ های داخلی و تحطی ها و سیاست های تسلط ارضی در رنج و عذاب بسر می برد. و در قدم نخست شکل یک لوی جرگه را حلال مشکلات سیاسی کشور می بیند. چهره ها و تصاویر فوق نشان دهنده ستران رهبر ادودمانهای سیاسی افغانستان اند که از تاریخ سال ۱۷۱۰ م به بعد در مقام زعامت قرار داشته اند.

Ghulam Ghaus
41 Tiffany Street, Apt. 27
Bronx, N.Y. 10459

با احترام غلام غوث "ترجمان"
۱۹۹۹، ۲۰

کابل سفید میشود و شاه جدي !

جنرال محمد زکریا ابوي از سکرانتمو

زنگ تلفون باز آرامش روجي مرا برهم زد. صدای اورا شناختم همان رفیق دل خور و جگر خراش من بود که با مکالمه با خود مرا از محیط بی غرضی و گوشه نیستی و آسوده طلبی روزگار پیری بیرون میکشد و در عالم غم و غصه های فراموش شده دوباره غوطه ور میسازد. گرچه خوش نمیشوم برایم زنگ بزند، مگر اگر چندی از او بیخبر بمانم برایم دلواپس میشوم چه صداقت و وطنپرستی او در دلم مقام خوب دارد. اینبار هم مثل سابق که در مجله قبلی شرح داده ام عصبی و نارام بود. گفتم خیریت است، همشیره و اولادها خدا کند خوب باشند، خنده تلخی نمود و گفت آنها خوب استند مگر در اثر جنگهای طالبان و حزب وحدت و تقویه قوای احمد شاه سپه سالار، بت بامیان خساره دیده و بیگانه آثار باقیمانده هم ضربه خوردند. گفتم بیار جگرخون نباش، ما تو خداپرست و مسلمان هستیم، لعنت به بت بامیان؛ بر علاوه طالبان و برادران وحدت را چرا ملامت میکنی؟ سالها پیش در زمان اعلحضرت یا امیر بگویم عبدالرحمن خان قسمت وسط پاهای سلسال (بت مذکر) را امرای به توپ نپرانند که جنگ هم نبود؟ حالا خو جنگ مردان جریان دارد، در جنگ نان و حلوا بخش نمیشود، نمی بینی که دریوگوسلاویا را کتها سفارت چین را خراب کرد؛ اگر از تبصره ها و خیالبافیهای بعضی ژورنالیست ها که آنها تصمیم قصدي میدانند بگذریم، اینگونه غلطیها در همه جنگها طبیعی بوده و خطاها و غلطیها اسباب و علل طبیعی، تخنیکي و علمی دارند؛ پس خرابی یک حصه بت آنهم در دره فراموش شده افغانستان که زیر سنگ هزارها دشمن قرار گرفته است، چه جگرخوانی دارد؟ دیدم عصبی شد و گفت تو برای مجرمین برائت میتراشی. گفتم عصبی نشو جنگ که بخیر خلاص شد بتها ترمیم خواهند شد و انشاء الله هیکل تراشان افغانی ظهور خواهند کرد که هم بتهای موجوده را که شاهکار مشهور جهان است ترمیم خواهند کرد و هم در پهلوی آن تمثال هائی خواهند ساخت که هریک از نظر صنعت بی مثال خواهد بود، مجسمه هائی خواهند ساخت جذاب و مرکب از اشکال حیوانات مختلف با سرو و صورت حکمتیار، سیاف و دیگران (میگویند سیاف پسر خاله حفیظ الله امین کمونست خوانخوازمیباشد و سیاف هم از امین کمتر نی بلکه غلیظتر خونخوار و هم وطنفروش رقم لیلای است؛ امین مسلمانان بیگناه را در پلچرخی بشهادت رسانید اما سیاف را که مثل خودش خونخوار است نجات داد، چونکه میدانست نوبت او بعدا خواهد رسید) و هم در نیمه بالائی این تمثال ها از اندام برهنه اناهیتا و پلوشه بحيث سمبول وحدت بین ریش داران ریاکار و کمونست های خوش مشرب کار خواهند گرفت.

گفت فانتازی و خیالبافی را بگذار، نمیدانی که ریش پروران دستار پوش و نیمچه ملا هادر کابل امر داده اند که مردم گرسنه و غریب برای سفید سازی شهر- شهر مخروبه که نیمه آنها حکمتیار راکت باران کرد و نیمه دیگر راشیر بچه پنجشیری راکت می اندازد- دیوار ها و خانه ها را سفید رنگ نمایند، کسیکه پول نان خشک را ندارد، رنگ سفید از کجا کند؟ بیوه زنان با چادری و برقه و رنگ مالی اجباری که گویا طالبان ضرب المثل «کاربوزینه نیست نجاری» را مصداق عمل داده اند؟؟؟ گفتن بسین باز بی انصافی میکنی، تمام گناه بگردن ملا؟ گفت مقصد ت چیست، چه میخواهی بگوئی؟

گفتم یاد ت رفته است که در وسط سلطنت اعلحضرت محمد ظاهر شاه که پایانتز از صدراعظم، اکثر وزراء، معین ها، روسا تا کاتب گرفته همه تحصیل یافته، بکلوریا دیده، لیسانسه و دارای مقامات علمی بلند تر و دنیا دیده بودند، و قتیکه رئیس جمهور امریکا، پریزیدنت ایزنهاور، بکابل می آمد و طیاره او در میدان بگرام فرود می آمد، امر شده بود که تمام قلعه ها، انگورخانه ها، دیوار های تاکزارهای دوطرف سرک، از بگرام الی دشت چمتله (زیر کوتل خیر خانه)، که همه گلی و پخسه ای بودند، سفید رنگ شود که طبقا و جبرا اجرا شد، و خنده آور این بود که قبل از ورود رئیس جمهور امریکا بارانی رخ داد و اکثر سفیده کاریها را نیمه شست، پخسه ها رنگ قشنگ طبیعی خود را هم باخت، درختان سبز، تاکزارهای قشنگ و دیوارهای ابلق بامر دهندگان دهان کجی میکردند، یاد ت آمد یانه؟

او خاموش ماند و چرت میزد. گفتم دیگرش را گوش کن: پوهاندیکه حالا هم سر و صدا بلند میکند، شاروال کابل انتخاب شد، او نتوانست حتی محوطه کوچک مینار میوند را پاک نگه دارد. درینوقت ملل متحد مبلغ ۴۰ هزار دالر که در آنوقت مبلغ هنگفت بود بشاروالی کابل کمک کرد؛ سناتور میر محمد شاه خان نزد او مراجعه و توثیسه کرد که برای مصرف آن پلان صحیح ترتیب شود تا ممد بدرفت و آبروهای قدیم زمان امیر عبدالرحمن خان باشد و در چند گوشه شهر مبرزهای عصر ساخته شود، موثرهای کشفات کش نهیه شود، و... مگر پوهاند صاحب عقل بیشتر داشت و یا مجبور بچنین کاری شد،

یعنی همه آن پول را در خشت کاری و دروازه خورد چوبی شانیدن در دهن مبرزهای شهر کهنه بمصرف رسانید که برای چند روز بنظر خوب میخورد، مگر در مدت کمتر از سه ماه همه با بیل خرکارهای پاروکش فروریخت و دروازه های کنده مبرز ها هر طرف پراگنده افتیده ازبین رفت و کثافت بیشتر از آنچه شد که بود. آقای گل مشاهده کن، انصاف بده که کار از شروع خراب بود، و تو حالا از ملائی گله میکنی که از دنیا و این و آن خبر ندارد، و هم در ساحه دین و در موضوعات دینی بیخبر است، چنانچه برضد جهانبینی مولانای رومی بلخی و دیگر عرفای مشهور اسلام فتوا میدهند! جای گله نیست، از کی گله و از چي گله، آب خت از سرچشمه جاریست!

گفت هرچه میگوئی درست، انشاء الله برق خوشبختی در حال درخشیدن و چراغهای فلاح و صلاح بزودی روشن شدنیست. گفتم باز کدام خبر خوش داری؟ گفت بسیار خوش نیست، مگر نیمه امید بخش میباشد. باشتیاق گفتم زود بگو! گفت خبرداری یانه؟ اعلحضرت بسیار جدي شده، پلان مکمل ساخته و یک شوری تشکیل و توظیف نموده است که ثمره آن عنقریب برملا میشود، درین شوری اشخاص نخبه، پوهاند ها، جنرالان فهمیده دوران جنگ موجود است که همه بساختن ستراتیجی مهارت دارند. گفتم ازین اقدام شان خبرداشتیم، از شنیدن آن خوش شدم، دعا میکنم که هر قدم که برداشته میشود بخیر افغانستان زخمی و درهم شکسته تمام شود، آمین، و خدا کند که مثل سابق زود بد بین نشوم. گفت بدبین یعنی چه و برای چه؟

گفتم من در امور اداری که شامل آن بودم مقام خورد داشتم مگر طوریکه تماشاگران هر توطئه یک موضوع رازیر ذره بین قرار میدهند، منهم چنان که شرح آن طویل است و بعضی مسائل هم باید گفته نشود جز درخفا همراهی رفقا، باشد برای وقت دیگر، صرف یک موضوع را طور خلص قصه میکنم تا که معنی اوامر و تصمیمات خوب را بدانی. نام جنرال محمد گل خان طوطی خیل را شنیده باشی، او شخصیت محترم، پاک نفس، با انضباط. بی پروا در حفظ مقام بود و هم بسیار دقیق و سخت گیر در موضوع حسابی تا پولی خلاف قانون و بیجا خرج نشود، و همیشه متوجه بود تا قطعاتش آرام و استحقاق شان بدون کم و کاست برای شان برسد و درین موضوع بسیار مراقب و سخت گیر بود. جنرال موصوف از بدگوئی مردم و تهدیدات این و آن هراسی نداشت، چه در زمانیکه قوماندان هرات بود یا ژاندارم و پولیس، حینیکه قوماندان فرقه نهرین بود (فرقه نبر ۲۰) چندین سال احتیاجات خوراکه فرقه را طبق قوانین وضع شده توسط قراردادیها اکیال میکرد و در سالهای ۳۴ یا ۳۵ بود که وضع حاصلات در قسمت شمال مملکت نامساعد شد و قراردادی ها نسبت قلت مواد و بلند رفتن نرخ آذوقه از اکیال تعهدات خود شانه خالی میکردند و بهر وسیله که بود برای خود طرفدارانی پیدا کردند و از مرکز هم حمایه شدند، مگر قوماندان مذکور همه اوامر مرکز را جواب رد میداد و قراردادیها راتحت فشار میگرفت تا مطابق قرارداد عمل کنند. بالاخره موضوع بیاد شاه رسید و قراردادیها موفق شدند که شاه فرمان دهد که تعهدات شان و قرارداد های شان معطل قرار داده شود و فرقه از طریق دیگر احتیاجات خود را رفع کند. قراردادیها بخوشی بفرقه مراجعه و تطبیق فرمان شاه را تقاضا کردند مگر قوماندان طوطاخیل بهمان لهجه ای که پشتونها دري را تلفظ میکنند برایشان گفت: این فرمان را یک کاتب نوشته کرده و نزد اعلحضرت برده وایشان امضاء کرده، اگر آنها نمیسردند، اعلحضرت امضاء نمیکرد، فرمان در دوسه مخصوص حفظ شود و قراردادیها مجبورند مطابق قرارداد جنس را تحویل بدهند. این خبر را بسردار داود خان رساندند و او را برآشفته ساختند، او امر داد محمد گل خان نژد حاضر شود. روزیکه جنرال محمد گل خان نزد محمد داود خان میرفت، وقتیکه داخل اطاق شد همه مخالفین او در وزارت خوشحال بودند که این جنرال سرکش و بد رفیق آخرین نفس خود را میکشد. ملاقات طولانی شد، بالاخره قوماندان مذکور تر و تازه و خندان از اتاق خارج شد، راسا بفرقه خود رفت و از قراردادی طبق قرارداد شان (که البته از آن در سالهای گذشته فایده کرده و پولی بحیب زده بودند) اکیالات فرقه را حسب دلخواه خود جبرا تحصیل نمود.

برفیق گفتم قصه را شنیدی، گفت بلی. گفتم حالا دعا میکنم که اقدامات اعلحضرت بخیر ملت غمدیده افغانستان تمام شود و کسانی که زور و تاثیر انداخته و چنین پیشنهادات و پلانها را بحضور تقدیم و منظوری شاه را گرفته اند، بمقابله ملا ربانی و مشاور جنگی و خاصا جنگ افروزان اجنبی قرارنگیرند و امیرالمومنین طالبان فرمان به لغو فرمان ندهد و از حاشیه های کنز و موبه فتوائی بمخالفت شان نه پالند.

رفیق که خودش زنگ زده بود عصبانی شد، گفت تو بسیار پسمیست هستی و گوشي را بقهر ماند و ادامه قصه قطع شد، اگر باز زنگ زده، دیگر قصه ها را برایش میکنم. مورخ ۱۱ می ۱۹۹۹

یادداشت مدیر مسئول: از نوشته فوق من بحیث یک خواننده چنین انتباه گرفتم که جنرال محمد گل خان طوطا خیل و هم محمد داودخان هردو بعدالت اجتماعی، دیموکراسی و سلسله مراتب عقیده نداشتند.

بقیه صفحه بعدی

اینهم مشهود میگردد که بگفته جنرال مذکور پادشاه وقت فرامین را فقط امضاء مینمود و در پی تعمیل و تطبیق آن نبود، یا اینکه زورش نمیرسید.

در تواریخ آمده است که مرحوم امیر عبدالرحمن خان وقتی بدورترین نقطه کشور فرمان میفرستاد، شخص دیگری را هم مامور میکرد تا شاهد تطبیق آن باشد و چگونگی را اطلاع بدهد. چه بسا حاکم ها که در اثر عدم تطبیق فرمان یا اندک عدول از هدایات مندرج در آن شلاق خورده یا جریمه ویندی میشدند. علاوه بر این، امیر در فرامین خود هدایات خود را ماده وار، مفصل و صریح مینوشت و تطبیق آنرا عینا متوقع میبود. دو فرمان امیر عبدالرحمن خان از جمله ده فرامینش بعنوان مرحوم سید جعفر خان کنری حاکم غوری (بعدا حاکم بهسود، بعدا حاکم شیرخان) ذیلا نشر میشود، یکی در باره ارسال خبربوزه از غوری بکابل و دیگری درباره حاجی محمد که از طرف امیر بحضور خود او در کابل سیاست شده و درباره تبعید عیال و اولاد و اقاربش بمزار شریف بحاکم وقت هدایت داده، ملاحظه میفرمایند که این فرامین چقدر صریح، واضح و مفصل است، و نایب الحکومه ها و حکام را طاقت آن نبود که یکسر مو از تطبیق هدایات فرو گذاشت کنند:

قابل تذکر است که یکمده فرامین معنونه مرحومین سید جعفر پاچا (پدر کلان) و سید محمد سرور پاچا (پدر) دکتور هاشمیان بهنگام بازدید از کابل در سنه ۱۹۹۷م بدست آمده، این اوراق بیانگر یکمده مسائل مهم اجتماعی و سیاسی وقت میباشد؛ در نظر است بعون الله اوراق مذکور در کتابی بعنوان « گوشه ای از حالات اجتماعی و سیاسی افغانستان در دوره سلطنت امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و اعلحضرت امان الله خان» چاپ و بدسترس استفاده عامه گذاشته شود. دکتور سید خلیل الله هاشمیان

متن فرمان متضمن هدایات در باره ارسال خبربوزه:

« هالیجاء ارادت نشان سید جعفرخان حاکم محال غوری را بعد مرحمت واضح خاطر باد چون ایام فرستادن خبربوزه آنولا است که بحضور والا برسد ولاکن نه بالو که دونقصان دارد اول بمردم رعایا از حواله الو حد بیحد زحمت و دشوار می گذرد ثانی خبربوزه زخمی و داغی میشود تا بحضور والا میرسد از کار بدر میگردد پس از حضور سر رشته آن امر می شود که موازی هشت راس یابوی سرکاری را مقرر بدارید که برای بارگیری خبربوزه باشد و هر دفعه ده راس یابو بارگیری شود و بارگیری آنهم باینطریق باید شود که خبربوزه رادرمیان کاه شالی پیچیده و بمیان توکری ها با احتیاط تمام گذاشته بطریقی که یکی بر دیگری دکه نخورد و زخمی نشود که بمحض آنکه زخمی شد گنده میشود و از خوراکه برون میگردد بهمین طریق خبربوزه ها را در توکری ها کرده و بارگیری نموده الی حد دهنه پنجشیر یابوهای سرکاری هفته به هفته برساند از آنجا الی دارالسلطنه یابوهای سرکاری از دارالسلطنه مقرر است که در آنجا رفته و منتظر رسیدن خبربوزه بوده باشد خبربوزه ارسالی شما که می رسد این یابو ها بار کرده بدارالسلطنه بیاورند و یابو های مقرری شما واپس برود و باز ده راس یابوی تازه بارگیری شود باین شکل هم خبربوزه زود و بی عیب می رسد و هم زحمت مردم رعایا از انداز الو برطرف شده بهمین سر رشته باید خبربوزه متصل بحضور والا برسد زیاده خیریت است فقط تحریر ۱۲ ماه محرم الحرام سنه ۱۳۰۹ مکرر اینکه عریضه شما با یکصد دانه خبربوزه بمطالعه والا رسیده درباره خبربوزه بهمین قرار فرمان والا معمول دارید.»

یادداشت اداره:

(۱) درین فرمان کلمه «الو» سه جا ذکر شده، یکی در سطر دوم «ولاکن نه به الو که دو نقصان دارد»، دوم در سطر سوم «از حواله الو حد بیحد زحمت» و سوم در سطر ۱۱ «وهم زحمت مردم رعایا از انداز الو برطرف شده»، اما من نمیدانم که (الو) چه معنی دارد، آیا با الف زبر آ (آلو) نوشته میباشد، یا به الف خالی، آیا حرف لام به ضمه خوانده میشود (الو) یا به فتحه (آلو)، و آیا الف به فتحه خوانده میشود (آلو) یا به کسره (الو)؟؟؟ کسانی که میدانند لطفا راهنمایی فرمایند.

(۲) در دو جای فرمان، یکی در سطر چهارم بالای کلمات «هشت راس» کسی «عشت راس» (هشت را به عین) نوشته و دیگری در سطر هشتم کلمات «هفته بهفته» اضافه شده، هر دو اضافات مذکور خط کاتب فرمان نمیباشد، شاید حضور امیر بعد از خواندن فرمان خود شان علاوه کرده باشند.

(۳) هدایت در باره ارسال خبربوزه بسیار صریح، مفصل، جامع حتی مفید و مسلکی معلوم میشود که گویا این تجربه بهمین نهج قبلا نیز صورت گرفته است، اما در تعداد یابوی سرکاری که در سطر چهارم (هشت راس) مقرر شده و باز در سطر پنجم و دهم «ده راس» تغییر یافته، معلوم نمیشود چرا در متن فرمان

این تغییر صورت گرفته است؟ علاوه بر هدایت « هر دفعه ده راس» و در سطر دهم « ده راس یابوی دم تازه» میرساند که باید بیست یابوی سرکاری بکارانداخته شده باشد زیرا یابوهائیکه از پنجشیر مراجعت میکردند «دم تازه» نمیدادند؟!

(۴) از لحاظ طی و طریق فواصل ازین فرمان همینقدر معلوم میشود که در وقت امیر عبدالرحمن خان در فصل تموز که موسم خربوزه است فاصله بین غوری و دهنه پنجشیر در ظرف یک هفته (دو طرفه) طی میشده، چونکه هدایت « هفته بهفته» ذکر شده است؛ تصور ما از دو طرفه بودن این فاصله بقرار هدایت « هفته بهفته» است که قاطر ها شاید در ظرف سه روز خربوزه را از غوری بدهنه پنجشیر میرساندند، در ظرف سه روز دیگر به غوری مراجعت و دوباره باربندی میشدند.

(۵) اصطلاح «دهنه پنجشیر» بسیار جالب است، اما نمیتوان فهمید کدام موضع مد نظر میباشد؟ اگر مقصد جبل السراج باشد، پس عبور و مرور قافله از راه سالنگ صورت میگرفته و اگر جای دیگری باشد بداخل پنجشیر، احتمال عبور و مرور از راه اندراب مطرح میشود. اهل خبره لطفا در زمینه روشنی اندازند. ختم
بعینه در صفحه آینه (میکور) (ن)

ادامه صفحه 73 در داستان کجرتو

فعالیت زیاد پولیس بگرفتاری محمد اعظم و محمد عثمان موفق آمده آنها را محکوم بیک سال حبس با مشقت نمود، مگر بجای سقو باثر ضمانت محمد صدیق تاجر و اقرار منسوبیت دوکان سماوارچی بتاجر مذکور، از گرفتاری نجات یافته و رهسپار پاره چنار گردید و از آنجا باریگر بعلاقه سرحدی افغانستان داخل گردید.

قتل و غارتگری بحیث پیشه بجای سقو: حبیب الله ملقب به بجای سقو چون با زندگی مغاره های کوه خوگیر شده و از قتل و غارت حظ وافر میبرد و بکدام مشغله آرام و آبرومندانة اخلاق و مزاج او سازگار نبود، با وصف تعقیبات حکومت در احساسات سلحشوران اش هیچ تزلزل رخ نمیداد و بیهراس در علاقه های افغانی و سرحدی بازار قطاع الطریقی و غارتگری را گرم ساخته بود؛ در عین حال از نا رضایتی مردم از نتایج سفر اعلحضرت امان الله خان (غازی) باروپا و ممانعت روحانیون از اصلاحات جدید، برای او این موقع میسر شد که کنترول دشت ها و کوه های دور دست سرحدی را که حکومت بران واریسی کرده نمیتوانست، مستقیما در دست بگیرد و روز بروز بر جمعیت نا عاقبت اندیشه خود افزایش بعمل آورد. (باقیدارد)

ادامه صفحه 53 (تعارف کای محمود)

اعلحضرت رژه میرفتند و هم نیزه زنی را با مهارت خاص شان نمایش میدادند ولی بعدا سقوط کرد و جای آنرا در جشنهای استقلال جوانان از منطقه کتواز و غزنی و مخصوصا جوانان قره باغ غزنی گرفته این بازی باستانی را به نمایش می گذاشتند.

نیزه عبارت بود از یک چوب بطول دو متر که در سر آن یک خنجر نوک تیز نصب بود؛ گل میخی را در زمین گور مینمودند، سردیگر آنرا بیرون از خاک می گذاشتند تا سوار کار گل میخ را دیده بتواند، بعدا نیزه زنها بمسافه بیشتر از صد متر دورتر منتظر شروع بازی میبودند، و قتیکه سیگنال شروع بازی داده میشد یکی از سوارکاران نیزه زن بتاخت و سرعت زیاد بسوی گل میخ طوری پیش میرفت که نوک نیزه اش بسوی زمین و آماده فرو بردن نیزه در گل میخ و کشیدن آن از زمین و تکان دادن آن در هوا بوده بدین ترتیب همه نیزه زنها مهارت خود را نشان داده در اخیر به برندگان اول و دوم و سوم جایزه داده میشد. (باقی در آینده)

نماینده طالبان در پاریس !! ؟؟

قرار آخرین اخبار رسیده، نمایندگان فعلی حزب اسلامی، با همدستی با نمایندگان حزب افغان ملت میخواهند نمایندگی و یا دفتری به نام طالبان در پاریس گشوده و به نفع شان تبلیغات نمایند.

نمایندگان حزب اسلام به صورت علنی حکمتیار را توهین نموده و هر چی مدح و ثنا دارند نثار طالبان میکنند !!

.....
(آقای مسکن از نشریات افغانی در اروپا)

دومین کنفرانس قبرس بمصرف گلبدین

دومین کنفرانس قبرس از تاریخ ۵ تا ۸ جون ۱۹۹۹ با اشتراک ۲۳ نفر افغان بدعوت حزب اسلامي گلبدین حکمتیار دایر شده بود. شخص گلبدین در کنفرانس حاضر نبود اما دامادش همایون جریر و وزیر مالیه و خزانه دارش عبدالهادي ارغندیوال از گلبدین نمایندگی میکردند و نه تنها کرایه طیاره دو طرفه مدعوین، بلکه مصارف ابطه و امانتشان در مدت چهار روز ظاهراً از طرف خزانه دار عبدالهادي ارغندیوال پرداخته شد.

کسانی که بدعوت گلبدین سفاک لیک گفته بقبرس رفتند ازینقراراند :

- (۱) انجنیر رحیم نمایندۀ رباني - مسعود (اجیر روس)
- (۲) حامد اکرم (پسرانجنیر اکرم سابق وزیر مخابرات) از طرفداران رباني - مسعود
- (۳) عبدالحق شفق از جناح خلیلی حزب وحدت اجیر ایران
- (۴) عزیزالله شفق از جناح اکبری حزب وحدت اجیر ایران
- (۵) داکتر احمد جاوید (از طرفداران جدی رباني - مسعود - وحدت اجیر ایران - بعد از آنکه داکتر روان فرهادي داکتر جاوید را همراهی خود به آسترالیا برد، داکتر جاوید بسفارش روان فرهادي بهمه کنفرانسها دعوت میشود).
- (۶) رحیم الله مجددي (پسر صیفت الله مجددي و رئیس دفتر سیاسي جبهه نجات ملي)
- (۷) صدیق مجددي (پسر غلام فاروق مجددي از میر بچه کوت و عضو جبهه نجات ملي)
- (۸) سید اسحق گیلانی (به نمایندگی از محاذ ملي سید احمد گیلانی)
- (۹) داکتر پشتونیار (رفیق و همسفر سید اسحق گیلانی)
- (۱۰) جلیل شمس سابق نمایندۀ تجارتي دولت اسلامي ایران در جرمني (که عموماً از نظریات و اهداف سید احمد گیلانی پیروی میکند).
- (۱۱) عنایت الله اسحقزی (عضو حزب افغان ملت از جناح داکتر انورالحق احدي که عموماً از نظریات و اهداف سید احمد گیلانی پیروی میکند).
- (۱۲) همایون جریر (داماد گلبدین و نمایندۀ حزب اسلامي حکمتیار که بهنگام فیر راکت بالای شهر کابل قوماندۀ فیر میداد).
- (۱۳) عبدالهادي ارغندیوال (مشاور سیاسي و خزانه دار گلبدین حکمتیار که در پهلوی حکمتیار قوماندۀ فیر میداد و از دو سال باینطرف در دفتر مرکزی استخبارات ایران در تهران کار میکند).
- (۱۴) انجنیر گردیزی (سابق رئیس پروژه جرمنها در پکتیا که میگویند عضو حزب اسلامي حکمتیار میباشد).
- (۱۵) نجم الدین ثاقب (سابق قونسل در قطر و کویت - نمایندۀ عبدالرسول سیاف و مبلغ مذهب و هابی).
- (۱۶) داکتر یعقوب بارکزوي از طب ننگرهار (که میگویند عضو حزب سیاف میباشد).
- (۱۷) انجنیر احسان الله مایار از طرفداران جدی پادشاه سابق
- (۱۸) داکتر قاسم فاضلي از طرفداران جدی پادشاه سابق
- (۱۹) داکتر عزیزالله لودین سابق مشاور سیاسي قوماندان تورن اسمعیل خان امیر هرات (فعلاً بیطرف)
- (۲۰) داکتر عطا محمد نورزائي غیر حزبي و بیطرف
- (۲۱) فضل غني مجددي (فعلاً بیطرف)
- (۲۲) زمان ستانکزي (فعلاً بیطرف)
- (۲۳) (؟)

قرار مسموع مشترکین کنفرانس تعهد کردند که برای خود و حزب خود کارنمیکنند، حتی از حزب خود نمایندگی نمیکنند بلکه برای ملت کار میکنند و فیصله های کنفرانس را بالای حزب خود می قبولانند. (همان تنظیمهایی که قبلاً در خانه خدا بالای قرآن سوگند کرده بودند و شکستند و حالا بفیصله چند نفر مهمان هیچکاره از روش و اهداف خود صرفنظر میکنند!!!!؟)

میگویند پیشنهاد آقای داکتر قاسم فاضلي که «عودت بسلطنت یگانه راه حل است» و سید اسحق گیلانی هم در آنباره بسیار گلون پارگی کرد، اما پیشنهاد رد شد.

شنیده شد که در قطعنامه آمده است که پادشاه سابق پلان صلح خود را و گیلانی و مجددي پلان صلح خود را بنزد مشترکین کنفرانس قبرس برای تحلیل و ابراز نظر تقدیم کنند. درینباره مردم تبصره کردند که اینها «بالای پشقل نشسته کشمیر رامیپینند!».

ماده دیگر قطعنامه همان آرزوی تشریفاتی است که در هر قطعنامه گنجانیده میشود و آن اینکه طرفین

درگیر از جنگ و برادر کشی صرفنظر نموده از راه صلح و مفاهمه مشکل را حل کنند. (مهمانان که از دستر خوان گلبدین نمک خوردند، حد اقل باید این دهای بعد از نان را میکردند).

یک ماده مهم سیاسی که مشترکین کنفرانس قبرس بعد از جاروجنجال زیاد فیصله کردند اینست که حاضر شدند حکومت طالبان را بحیث «امارت اسلامی افغانستان» برسمیت شناخته از نمایندگان طالبان در کنفرانس آینده بداخل افغانستان دعوت با اشتراک کنند. درباره این ماده مبصرین گفتند که شکست خوردگان و باختگان اکنون کیاب ائتلاف استند و با تصویب این ماده از نهایت رندی و چالاکی کار گرفته شده زیرا اگر کنفرانس آینده آنها بداخل افغانستان دایر گردد در آنجا خواهی خواهی حاضر برسمیت شناختن «امارت اسلامی» طالبان میباشد؛ و اگر کنفرانس آینده شان بیرون از افغانستان دایر شود در آنصورت ولو اینکه «امارت اسلامی» طالبان را برسمیت بشناسند، حکومت طالبان بکنفرانس آنها شرکت نخواهد کرد زیرا حکومت طالبان در باره این کنفرانس در اعلامیه رسمی خود گفتند که «اشخاص غیر ملی و غیر موثر در آن اشتراک دارد...» از جانب دیگر گمان نمیرود که سید اسحق گیلانی از پشاور یا همایون جریر و عبدالهادی ارغندیوال از ایران دل و گرده رفتن کابل یا قندهار را داشته باشند.

نکته قابل تذکر اینست که اگرچه مصرف این کنفرانس (حدود ۴۰ هزار دالر) بمقابل سرمایه ۷۰۰ میلیون دالری گلبدین یک مبلغ جزئی میباشد، معهذا ترتیبات این کنفرانس از طرف دولت ایران گرفته شده بود زیرا دولت قبرس نه گلبدین را می شناسد نه داماد او را، در حالیکه دولت ایران نزدیکترین مناسبات را با قبرس (که دشمن ترکیه میباشد) دارد و ایران میخواهد از طریق جریر و ارغندیوال که هردو از ایران معاش میگیرند بطور غیر مستقیم بالای افغانها اعمال نفوذ کند.

ملاحظه میفرمایند که اکثر مشترکین کنفرانس قبرس نمایندگان تنظیمهای پشاور بودند؛ سوالی پیدا میشود که در حالیکه هر تنظیم صدها میلیون دالر سرمایه جهاد رادزیده و بحسابات شخصی انداخته اند، چرا اینها هنوز هم در پی چوکی و قدرت تلاش میورزند؟ بنظر ما دوجواب موحود است: یکی اینکه اینها بمرض «قوچ سیاست» گرفتار بوده، خارشست سیاسی اینها را آرام نمیکند، لهذا گاه و بیگاه جلسات و کنفرانسهائی تشکیل میدهند. دودیکر، اینها قدرت سیاسی و نظامی را بسیار احمقانه بکسانی باختند که بادیگارد، بهره دار، آفتابه لگن بردار، شاطر و نوکرهای شان بودند و حالا میخواهند از طریق ائتلافهای سیاسی امتیازاتی حاصل کنند. اما طالبان آنقدر احمق نیستند که بونه های بگیل و دزدان و جنایتکارانی از قبیل گلبدین را که بحیث «دشمن بشریت» قابل محاکمه میباشد، در حکومت خود شامل سازند. لهذا ازین نوع تلاشها، غیر از طمطراق و نمایش، چیزی بور نمیشه! کسانی که بکنفرانس قبرس رفتند از سفر مفت و آب و هوای مطبوع مدیترانه و مهمان نوازی نمایندگان گلبدین برای چند روز مستفید شدند؛ میگویند: «شراب مفت را قاضی هم میخورد».

کنفرانس اول قبرس که بتاريخ ۲۰ فروری دایر شده بود و ماخبر آنرا در شماره ۷۵ با اشتراک ربانی و گلبدین گزارش داده بودیم، بعدا معلوم شد که خوجه ئین ربانی و گلبدین حکمتعار شخصا در آن اشتراک نداشته اما نماینده های خود را فرستاده بودند.

رهین کیست و چه ها کرد ؟

نوشته الحاج سخی زاد از ویست کاوینا- کلفورنیا
اکنون که مراحل جهاد و آنچه در گندگیهای پشاور مربوط به آن بود بسر رسیده و حالا عهد و زمان جهان دیگر است که باید متوجه اعمال خود بود و هر آنچه را انجام میدهم باید جواب آنرا داشته باشم زیرا اعمال ما در حقیقت جوابگوی طرز العمل سیاسی و اجتماعی ما میباشد.
دو چیز مرا مجبور به نوشتن این مقاله نمود، یکی بدست آوردن رایگان چند شماره (امید) از یکمغازه کتابفروشی در بازار (Artisa Roumle) لاس انجلس و مطالعه و مرور مضامینی بنام (احمدزاده) (کوشان) (سمندر غوریانی) (شریف فایز) و غیره که باین نتیجه رسیدم که این نامه پر عقه و دورگو حتی بقسم رایگان هم ارزش مطالعه را ندارد؛ چونکه از هر صفحه ۴۵ فیصد آن دروغ و ۴۵ فیصد دیگر آن بهتان و ناسزا است، ۱۰ فیصد متباقی هم اعلانات و بعضی مسائل دیگر را در بر میگیرد و از جمله اعلانات هم اعلان کتاب «(سرگذشت یک ملت مظلوم در مسیر سده بیستم)» بقلم غلام حضرت کوشان (ناشوکی) جلب نظر میکند که بهمکاری و تصحیح داکتر رهین نوشته شده و بیچاره ظاهر خان و نادر خان و خاندان او را

کرونولوجی واقعات تا مجلس ۲۶ جون ۹۹ در روم

بعد از لویه جرگه سیرت در بن (جولای ۱۹۹۸) که چهره واقعی آقای سیرت و ماهیت کار و پلانیهای او شناخته شد و کریدت ده ساله بیطرفی و خیرخواهی پادشاه سابق نیز در اذهان مردم صدمه دید، سکوت جانگذاری برای مدت ۱۰ ماه در حلقه های سیرت مسئولی بود بنحویکه از داخل حلقه خودش انتقادات بالای لویه جرگه سازی بیسود اوشیده میشد.

درین میان وقایع جدیدی پدید آمد که روابط حکومت طالبان و امریکا را بیشتر متاثر ساخت: موضوع اقامت بن لادن و فیر راکتهای امریکا برخواست، راپور تخطیهای بیشتر از حقوق بشر و حقوق زن در افغانستان و انتقادات موسسات عفو بین المللی، ملل متحد و جراید غربی و از همه مهمتر تحریک (فیمینست مجاریتی) توسط گماشتگان ربانی - مسعود در امریکا و سهمگیری این موسسه بدفاع از حقوق زن که ذهنیت عامه مردم امریکا را برای قبول راپور های وحشت در افغانستان مساعد ساخت و موجب شد تا زعما و حکومت امریکا نیز در زمینه عکس العمل بدهند، چنانچه رئیس جمهور امریکا سه بار، خانمش دوبار و وزیر خارجه امریکا نیز چند بار در تقبیح روش حکومتداری طالبان بیاناتی داده اند.

آقای سیرت ازین فضای متشنج سیاسی در پی بهره برداری برآمد و بعد از دیدار با حلقه های ایرانی، عربی، پاکستانی و امریکائی و مشوره با اوقیان حلقه خود فرصت را مساعد دید تا لویه جرگه ناکام بن را بنوع دیگری، اینبار بزر سایه مستقیم پادشاه سابق در روم برگزار سازد. همان بود که بتاريخ ۱۷ اپریل ترتیبات یک مجلس در آرنج کونتی گرفته شد. درین مجلس ۵۲ نفر دعوت شده بودند، نصف آن محمد زائیهای مقیم آرنج کونتی که حامیان دایمی جناب پادشاه سابق میباشند و نصف دیگر همکاران سیرت و اشخاص خوشبین به پادشاه و سیرت و هم نمایندگان رژیم ربانی - مسعود که توسط روان فرهاهی اعزام شده بودند و از همه مهمتر کانگرسمن روهر باخر که نوشته های او رابحمایت از رژیم مخلوع ربانی - مسعود افغانها در نشریه امید خوانده اند. روهر باخر سه نفر امریکائی دیگر را نیز بحیث مشاهد باخود آورده بود. رئیس مجلس آقای عزیزالله واصفی و منشی آن آقای عبدالله پوپل انتخاب شد و مدت ۷ ساعت تقریر ها بتائید انعقاد لویه جرگه و تجدید زعامت پادشاه سابق صورت گرفت. هدف مجلس این بود که چطور میتوان بن بست فعلی را شکست و چطور میتوان لویه جرگه را دایر ساخت؟ واصفی چند بار کانگرسمن روهر باخر را مخاطب قرارداده گفت: پادشاه سابق فقیر است، پول و وسائل ندارد؛ آیا شما حمایت و کمک مالی دولت امریکا را برای حرکت شاه تامين کرده میتوانید و قرار مسموع کانگرسمن روهر باخر جواب و وعده مثبت داده است. در قطعنامه این مجلس از پادشاه سابق تقاضا شد تا لویه جرگه اضطراری را زیر نظر مستقیم خود دایر سازند و از حکومت امریکا و ملل متحد تقاضا شد تا از کمک مادی و معنوی دریغ نکنند. رویداد این مجلس بطور مفصل با تصاویر در ارگان نشراتی سیرت، نشریه شمار ۳ و ۴ (درد دل - ملی وحدت) مورخ ۵ می ۱۹۹۹ نشر شده است.

قرار مسموع، در ختم آن مجلس یک عده ۱۲ نفری بخانه یک افغان رفتند و بساعت دو بجه شب که معادل ۱۰ بجه روز ۱۸ اپریل باشد رویداد مجلس و قطعنامه را بجناب پادشاه سابق گزارش دادند، پادشاه توسط ترجمان با روهر باخر صحبت کرد و پرسید که آیا حمایت دولت امریکا را تامين کرده میتواند یا خیر؟ قرار مسموع روهر باخر اطمینان داد. پادشاه دو روز مهلت خواست و قرار مسموع بتاريخ ۱۹ یا ۲۰ اپریل پیامی فرستاد تا توسط آقای حمید صدیق (نماینده دفتر سیرت در بن) بوزارت خارجه امریکا تسلیم شود. روهر باخر زمینه ملاقات حمید صدیق را فراهم ساخت و بتاريخ ۲۱ اپریل پیام پادشاه به آقای کارل اندرفورث معاون وزارت خارجه امریکا تسلیم داده شد (نگاه کنید بصفحه ۱۶ همان نشریه سیرت). باز هم از حلقه های سیرت در آرنج کونتی شنیده شد که بتاريخ ۲۶ یا ۲۷ اپریل یک هیات دونفری وزارت خارجه امریکا همراهی یکعضو بلندرتبه سفارت امریکا در روم بحضور پادشاه سابق رفته دیدار و صحبتی داشتند. بتاريخ ۲۹ اپریل جناب پادشاه سابق بطور غیر مترقب اعلامیه ای صادر و تدویر لویه جرگه اضطراری را بحضور خود شان در روم در آینده نزدیک اعلان کردند. آنعه افغانهاییکه بین ۲۶ تا ۲۹ اپریل در روم حاضر بودند اسامی شان ازینقرار گزارش یافته است: آقایان سیرت، هدایت ارسلان، حامد کرزی، سلطان محمود غازي، جنرال رحیم ورک ویکنفر از فامیل گیلانی (این اطلاعات شفاهی و روایتی بوده از طرف مقامات مربوطه قابل تصحیح میباشند).

در فاصله دوهفته از اعلان مذکور، بتاريخ ۱۳ ماه می ۹۹ وزارت خارجه امریکا اعلامیه ذیل را بتائید از مساعی افغانها برای استقرار صلح صادر نمود که بطور ضمنی از مساعی پادشاه سابق نیز حمایت شده است: «دولت امریکا از مساعی افغانها، بشمول مساعی که توسط پادشاه سابق و دیگر معتدل پسندان برای

با اصطلاح پخته پرانک کرده، اگر راست میگفت پروا نداشت، اما چونکه ناشوک بسیار بهتان کرده و دروغ گفته یقین دارم از گرز های آتشین ملایک روز سه چارتا یا در برابر هر دروغ یک گرز بر فرق او درقبر حواله میشود. نمیدانم کسی کدام نسخه این بهتان نامه را بحضور املحضرت پادشاه سابق روان کرده تا خودشان ببینند که از خاندان شان کوشان و رهین چه ساخته اند.

داکتر رهین که بنامهای (احمدزاده) و (خیر اندیش) و چند نام مستعار دیگر صفحات امید را با نوشته های ضد و نقیض سیاه میسازد که همه مظهر بداندیشی و ضمیر سیاه او بمقابل نفوس اکثریت کشور است. طوریکه مردم خبر دارند داکتر سید مخدوم رهین تصدیقی بنام داکتری از پوهنتون تهران از رشته نشر نویسی فارسی دارد که در جمله داکتریهای جهان چندان بحساب نمی آید و داکتری تهران رادامریکا (پی اچ دی) قبول نمیکنند؛ داکتر رهین بیچاره زمانیکه در تهران بود چنان زیر تاثیر زبان فارسی و ایران دوستی قرار گرفت که زبان دری و افغان بودن را فراموش نمود و در جمله سرسپردگان ادب فارسی از نوع ایرانی آن قرار گرفت. وقتی از تهران بکابل برگشت بقسم کلانکاری اصطلاحات ایرانی استعمال میکرد، خالد بشیر مدیر قلم مخصوص پوهنتون قصه میکرد که وقتی داکتر رهین برای معرفی و ملاقات تشریفاتی نزد رئیس پوهنتون وقت (که هنوز زنده و در کلفورنیا است) آمده بود، بعد از چند جمله حرف زدن به تکرار میگفت « دست شما درد نکند، قربون شما»، رئیس پوهنتون باو نصیحت کرد که آقای دکتور شما یک افغان میباشید و در کشورتان آینده دارید، و بیحیث استاد آینده زبان و ادب دری در پوهنتون نباید اصطلاحات ایرانی را استعمال کنید...

این داکتر صاحب فارسی درصدد آن برآمد تا در زبان اصلی دری تغییرات بوجود بیاورد، اما در کابل زور او نرسید و فقط بهمینقدر قناعت و اکتفا میکرد که در نوشته های خود کلمات دانشگاه، دانشکده و امثالهم را استعمال میکرد تا اینکه چند نفر دیگر مثل او بعد از ایران رسیدند از قبیل شیر احمد نصیری (حق ناشناس)، بصیر دولت آبادی؛ نجیب مایل هروی که خودش وطنفروش بود و نام و خدمات پدر و اجداد خود را هم در بدل پول بایران فروخت و بهمرای نویسندگان بی بند و بار و بیگانه پرستی چون (غلام حضرت کوشان)، (شهرستانی)، (گیزابی) و غیره یک کاروان زبان فروش و کلتور فروش و ایران پرست تقویه گردید.

رهین چندین اثر دارد که یکی آن (اشک خراسان) و دگر آن (سوگواران) عنوان دارد. در زمانیکه افغانستان در آتش جنگ روس میسوخت و رهین هم تازه به پشاور آمده بود نوشتن چنین اثری با عنوان (اشک خراسان) آنهم از خزینة یک تنظیم جهادی چه سودی داشت، مگر اینکه با نوشتن چند قصه و داستان نام خود را بلند کند و بتکرار از (خراسان) یاد کند و دریگجا بگوید که « در خراسان نه خطیب است امروز نه منبر » و در جای دیگر تناقض آفریند که « من همه حکمت یزدان بخراسان یابم ». در (سوگواران) دو داستان درج است یکی (چوب خط یادگاری) داستان عاشق شدن یک دختر جوان بالای یک شاگرد نانوائی که از عنعنات شریف افغانی درین داستان نه عزت وجود دارد، نه شجاعت، نه عفت و نه شرافت، و دومی (تازیانه بهرام) است که داستان گیسو و بهرام را بقرار ابیات شاهنامه فردوسی بیان میکند و این بود آثاریکه داکتر صاحب زبان فارسی تحصیل یافته ایران از پول تنظیم های جهادی نشر کرده بود.

خانم داکتر صاحب رهین جلیله سراج است که از جمله ده یار اناهیتهای زناکار معشوقه کارمل ملمون بود و این شاخه فامیل محترم سراج روی بعضی ملحوظات فامیلی به پرچم پیوسته بودند. این دختر شامل پوهنحي ادبیات شد و داکتر رهین، این استاد چشم سفید، بروی و موی شاگردش عاشق شد. فامیل دختر در اول چندان موافق نبودند ولی اولیای پرچم مداخله کرده این وصلت را انجام دادند. در اسلام و فرهنگ افغانی معلم حیثیت پدر را دارد و اگر پدر اصلی اش نبود، در پدر معنوی بودن آن شک موجود نیست و داکتر رهین همانطوریکه در یکی از داستانهایش نوشته که کمونستها میخواستند در امور اجتماعی انقلاب وارد کنند، خودش چنین یک انقلاب (SEXUAL) را در پوهنتون بوجود آورد که سابقه نداشت. از طرف دیگر داکتر رهین در کوچه زیبایی و اخلاق از جمله ناکام هاست زیرا نه قد دارد نه قواره و نه خلوص نیت و نه احترام بزوجه، خانمش محمد زائی و پشتون است، هر وقتیکه داکتر رهین به پشتونها اهانت میکند در حقیقت اولین دشنام را نثار زوجه و خسر خیل خود میسازد و هم از فرزندان خود خجالت نمیکشد چونکه مادر آنها پشتون و از یک خانواده سرشناس و محترم محمد زائی میباشد که پدران شان دو صد سال بالای افغانستان حکومت کرده، پس پشتونها نباید از داکتر رهین گله مند باشند که زبان و فرهنگ و کلتور شانرا پیهم توهین و تحقیر میکند، شخصیکه رعایت همسر و فرزند خود را نکند بدیگران چه اهمیت قایل میباشد؟

داکتر رهین بسیار تلاش داشت بچوکی و مقام برسد، از داود خان و مقاصد او شنیده بود و از بند و بست های مخفی در بین گروه های کابل خبر داشت و در خلال برخورد ها و تماسها با حسن شرق و هم با سید

عبدالله دیدار ها و تماسهایی قائم کرد. همینکه کودتای لیونی سردار صورت گرفت، بحیث مشاور سید عبدالله مقام گرفت و بحیث عضو بسیار فعال کمیته تدوین قانون اساسی لیونی سردار اخذ موقع کرد و یکبار هم نتوانست بمقابل واصفی ووفی الله که هردو پشتون بودند نام فارسی ورجحان فارسی را بگیرد زیرا او میدانست که لیونی سردار از طرفداران پشتونستان و پشتونها است و قانون اساسی لیونی سردار درمورد زبان موقف قانون اساسی زمان سلطنت را داشت! اما رهین برای خوش ساختن لیونی سردار و نزدیک ساختن به او خود را از طرفداران جدی مفکوره حکومت یک حزبی معرفی کرد، از لیونی سردار چه تعریف ها نبود که نمیکرد؛ در مقالات خود داودخان را بحیث (رهبر)، (رهبر انقلاب کبیر)، (رهبر انقلاب سفید) و غیره یاد میکرد و بعدا در لویه جرگه لیونی سردار بحیث عضو انتصابی شرکت کرد. درین دوره بسیار معتبر و اوقی بود، هم استاد پوهنتون بود و هم رئیس (تحقیقات دوره کوشانی) دروزارت اطلاعات و کلتور و هم نازدانه و دردانه لیونی سردار. اما درین دوره داکتر رهین نمیتوانست موضوع تضاد بین فارسی و پشتو را دامن بزند.

تعجب آور نیست که داکتر رهین در زمان حکومت تره کی هنوز بحیث رئیس مقتدر دروزارت اطلاعات و کلتور همراهی بارق شفیعی یار و همکار بود و از انقلاب برگشت نا پذیر سخن میزد، تماسهای قبلی و همکاری در دوره شاهی و هم در دوره جمهوری از طریق خانم خود با حزب پرچم داشت! وقتی مقامات حزب خلق بالای پرچمها بی اعتماد شدند رهین از ریاست دروزارت مطبوعات و استادی در پوهنتون معزول گردید، ولی بعد از برگشت ببرک و لشکر سرخ داکتر رهین دوباره باستادی پوهنتون مقرر شد، اما پرچمها بخاطر ایران مابی اش برایش چوکی ریاست ندادند و داکتر نجیب الله قبلا داکتر رهین را یک شخص ضد پشتون تشخیص داده بود که اگر در دوره نجیب الله در افغانستان میبود تادیب میشد. داکتر رهین که درک کرد حکومت ببرک در شرف سقوط است به پشاور گریخت و در دوره مهاجرت خود در پشاور مدت چهار سال در سرزمین پشتونها مهمان و مهاجر بود.

داکتر رهین که شخصیت مثل گوگرد تیز، در پشاور خود را در لباس تصوف زد و از نواده های میر واعظ آغای کابل معرفی کرد و البته این دروغ نبود، اما شما یکبار هم در افغانستان نشیده باشید که داکتر رهین موضوع نسب خود را به میر واعظ آغا بالا کرده باشد، بلکه در دوره شاهی و لیونی سردار و هم در دوره کمونستی خود را تجد خیال، ترقی پسند و انقلابی معرفی کرده بود. در پشاور که چطور باتواضع و کورنش بجان پیر گیلانی زد (در جمله اسرار باشد) و چون گیلانی در پی یک شخص نویسنده میگشت رهین را بحیث رئیس نشرات حزب محاذ ملی مقرر کرد. یک نفر از کارکنان حلقه پیر گیلانی قصه میکند که در یک شب مهمانی داکتر رهین در پایان مجلس نشسته بود، دختر پیر گیلانی متوجه شده باو گفت: «داکتر صیاحی رهین چرا بالا سر نزدیک پدرم نمی نشینید، و رهین جواب داد که: «گداهی به شاهی متماثل نشیند!». بعدا مسائلی پیش آمد (در جمله اسرار مگوی) که گیلانی از رهین برید و متعاقبا بحیث رئیس نشرات و هم رئیس دفتر صیغت الله مجددي مقرر گردید، درین دوره چهار سال، رهین به پرچمهای فراری هم توسط تنظیمها کمک کرد و حمایت داد. در پشاور که پشتونها در جهاد سهم برارنده داشتند، داکتر رهین نتوانست دشمنی خود را با پشتونها تبارز بدهد، پیر گیلانی که خودش از مادر پشتون است باو چنین موقع نمیداد، بلکه میگویند همینکه گیلانی به تمایلات ضد پشتونی رهین ملتفت شد رخصتش کرد. چهره اصلی داکتر رهین و دشمنی و تمایلات درونی او بضد پشتو و پشتونها در امریکا بشدت تبارز کرد. در امریکا داکتر رهین خود را علنا بجناح ربانی انداخت که در آنوقت حکومت ربانی هنوز در کابل برچوکی نشسته بود. مقالات داکتر رهین در نشریه (نام خراسان) و بعد از آن در نشریه (امید) بضد پشتو و پشتونها و بطرفداری از احمد شاه مسعود و ربانی آنقدر زیاد است که اگر یکجا جمع و نشر شود یک کتاب هزار ورقه از آن جور میشود. رهین باینهم اکتفا نکرده در صحبت های رادیوئی همراهی آقای فاروق تمیز که هفت سال پیش در لاس انجلس رادیو داشت رسماً بتائید و پیروی از سیاست ربانی - مسعود که شورای اهل حل و عقد را تیار کرده بودند از دایر شدن لویه جرگه انتقاد کرد و رسماً پیشنهاد نمود که کلمات پشتو از قبیل (لویه جرگه)، (جرگه)، (پوهنتون) (پوهنځی) (پوهنځی) و غیره از قاموس زبان دری برون ساخته شود و بعوض آنها کلمات ایرانی از قبیل (مجلس بزرگ ملی)، (مجلس)، (دانشگاه)، (دانشکده)، (دبستان) و غیره داخل ساخته شود. ثبت این مصاحبه که در آن داکتر صاحب هاشمیان هم بحیث یک زبانشناس سهم گرفته و پیشنهادات داکتر رهین را تبعیضی و غیر علمی خوانده و رد کرده است، نزد من موجود است و هم در آرشیف رادیو تمیز موجود است.

بعد از آن بود که مقالات زیادی از طرف روان فرهادی، سعید فیضی، غلام علی آمین، غلام حضرت کوشان و دیگر ستمی های ضد پشتون به تائید پیشنهادات داکتر رهین در امید و دیگر نشرات ستمی ضد پشتون نشر شده است و شعار های «تاجک فوق همه» و «یا تخت است یا تابوت» از طرف اینها بالا و

تعقيب شد، حتی غلام علي آئين بحيث تئوريسين حزب رباني - مسعود پيشنهاده کرد که زبان پشتو يکزيان فقير و غير قابل انکشاف است و بايد زبان دري بحيث زبان رسمي و زبان تعليمي افغانستان شناخته شود و اين نوع کامپين تبليغاتی بسمرايه ايران از پنج سال باينطرف توسط نشرات ستمي دوام از دوسال باينطرف صدای داکتر رهين از واشنگتن از چينل يک سازمان جديد شنیده ميشود که نام آنرا «شورای صلح و ديموکراسي» مانده است و يکعده افغانها ي واشنگتن آنرا (مجلس کرمبول و شريت نوشي) گذاشته اند. درين مجلس اکثر اشخاصي شرکت ميکنند که طرفدار تجزيه افغانستان و برتري قومي در افغانستان و تبعيض زباني و قومي ميباشند و موجوديت داکتر رهين در راس آن بذات خود گواه اين مفاهيم ميباشد و کسانی مانند من که داکتر رهين را هم در کابل و هم از کارروائيهایش درمدت چهارسال در پشاور از نزديک بچشم خود ديده و خبر دارد، ابداً بچنين چالبازيهها فريب خورده نمیتواند. در پشاور رياست امور فرهنگي و جهادي که داکتر رهين در راس آن قرار داشت، درين رياست حدود ۱۵۰ نفر مامورين و عمله و فعله موظف بوده معاش ميبردند و در هر سه ماه نشر يک اخبار در چهار صفحه و در هر ششماه نشر يک مجله در حدود ۱۲۰ صفحه که همه به عکسهای نيم تنه ای آقایان گيلاني و مجددي مزين ميبود، صورت ميگرفت درحاليکه مصارف و معاشات اين رياست بالغ بمليونها کلدان ميشد والبت کرايه خانه و موتر و موتروان و ديگر مصارف رئيس صاحب هم قابل ملاحظه بود. اکنون که من نظر بمجله آئينه افغانستان می اندازم که جناب داکتر هاشميان به تنهائی و باوجود مشکلات اقتصادي اين مجله را طبع و بدسترس مردم ميگذارد، پس داکتر صاحب رهين چه جواب داده ميتوانند که چطور آن معاش و مصارف را حلال ميساختند؟

من در برابر نوشتار و گفتار خود خودم مسئول بوده و اسناد هم دارم که اراء کنم، از مجله آئينه افغانستان تقاضا دارم به پيروي از عنعنۀ خوب امريکائي که مردم حق دارند سوابق و سوانح رجال سياسي و اجتماعي خود را نشر کنند، اين مقاله را موقع نشر بدهند. با احترام.

يادداشت اداره: محترم آقای سخي زاد: مقاله شما را با حذف يک پاراگراف آن که بسيار عرياني داشت، ديگر عينا نشر کرديم و با شما هم عقیده هستيم که سوابق و سوانح رجال سياسي کشور بايد برای معلومات مردم نشر شود. جناب آقای دکتور سيد مخدوم رهين هم حق دارند از خود در برابر مدعيات شما دفاع کنند و دفاعيۀ وي نيز نشر خواهد شد. قرار مسموع جناب داکتر رهين بحيث متخصص قانون اساسي و لويه جرگه درجمله هيات ۱۸ نفری مشاورين جناب پادشاه سابق به روم دعوت شده اند و چون بزبان دري خوب بلد ميباشند شايد بحيث منشي کميته متخصصين مقرر شوند، خدا کند اين کميته برای بوجود آوردن صلح واقعا مصدر کدام خدمتی شده بتواند، در غير آن چند روز هواخوري در روم برای شخصی مانند آقای رهين که از کار زياد خسته شده، غنيمت خواهد بود.

موقعيت جديد افغانستان

اين بحث يکنوع پيشگوئي آينده افغانستان ميباشد. در پرتو خصلت حوادث تاريخي، خوانندگان گرامي آنرا بخوانند ولی باور نکنند! (حداد فرهاد)
قدرت الله حداد از ويرجينيا
فن شريف تاريخ را «گذشته» می پندارند ولی آن برای آينده است. يکي از اشتباهات مطرح کردن هويت ملي بود! ميگفتند افغانستان تاريخ ندارد، مطلوب شان از اين جمله اين بود که نام افغانستان در قرن ۱۹ آمده است. حتی اشخاص موسپيد و سالخورده موضوع (خراسان) را بچند گونه مطرح کردند و آنرا درحاليکه بعد از اسلام نام افغانستان ميدانستند، تلويحاً نام افغانستان می پنداشتند. نوشته های اين مورخ نماها يکدور جديدي بميان آورد و آن اينکه ميبايد در مورد هويت ملي تحقيق کرد، چونکه نتايج اين تحقيق ما را بسوی يک واقعيت نو رهنمون ميشود.

در حقايق تاريخي مردم و سرزمين مهم است، هرناميکه اختيار نمايند کار همان مردم در همان سرزمين ميباشد، ولو ده سال بعد از اين تصميم گرفته شود؛ اين تصميم گيري در صلاحيت ملت در افغانستان ميباشد. بر نتايج طرح هويت بعدتر صحبت خواهيم داشت.

افغانستان وارث سه مدنيت ميباشد که عبارتند از مدنيت حوزه سند، سيحون و جيحون و هيرمند (سور - باکتر - ساک). از برکت اين موقعيت جغرافيايي بعد از اسلام پنج نهضت ملي بوجود آمد که عبارتند از

نهضت صفاریان، غزنویان، غوریان، هوتکان و ابدالیان؛ درین میان وقفه تجاوزات مغل، انگلیسها و سایرین نیز شامل بود. صفاریان، غزنویان و غوریان دین مقدس اسلام را بسرزمین هند رساندند، این نهضت ها از افغانستان برخاستند و فاعل آن همین افغانها بودند. کسانی که بحران هویت و جنگهای قومی داخلی را آوردند بچشم سر نتایج مرگبار آن را ملاحظه میکنند.

اکنون افغانستان در آستانه یک تحول بزرگ قرار دارد که هنگامه سرایان از عواقب افعال خود و نتایج ناشی ازین تحول بیخبر بودند. اکنون بیک نکته از صد ها غلطی و دسیسه سال ۱۳۷۱ هـ و عاملین آن که معلوم اند اشاره میشود: گویند یکی از خلفای بغداد با مردی دانا مشاوره کرد که در مدینه یکی از بنی اعمام او سربرداشته است، چه باید کرد؟ آن مرد برایش گفت: به بصره عسکر بفرست. خلیفه برآشت و گفت: من میگویم در مدینه شورش است، تو میگوئی به بصره عسکر بفرست! مرد دانا گفت: در مدینه چهیزی نیست برای خوردن، بزودی بر بصره حمله میکنند، و چنین هم شد. درمابعد این مقاله توضیح همین حکایت خواهد آمد.

مسائل اقتصادی همیشه مهم بوده است اما در افغانستان بیرکت جوانمردی مردم آن، اهمیت اقتصاد در درجه دوم قرار داشت، بنحویکه از یک سرمایه دار دگوری میجستند اما بیک فقیر سروپا برهنه احترام میکردند، کانون این فرهنگ شهر کابل بود و آزانجا بسایر شهرها انتقال کرده بود. اگر بدستان بیست سال گذشته بروم، خواننده احساس خستگی میکند. در موقعیت جدید افغانستان کابل رونق خود را از دست داده است و علت های آن ازینقرار است:

(۱) تجارت از ساحه کابل دور بوده اکنون جلال آباد، خوست، نیمروز، هرات و قندهار در مسیر تجارت قرار دارند.

(۲) در اثر جنگ ما، مردم تعلیمیافته و هنرمند از کابل برآمده اند.

(۳) صنایع محلی کابل سالها پیش از بین رفته بود.

(۴) در کابل و شش کروهی زمین های زراعتی از بین رفته و سیستمهای آبیاری بهم خورده است.

یگانه راه تجارتی کابل شاهراه سالنگ بود که آنرا مسعود ویران و مسدود کرده است. باینصورت جبل السراج و چاریکار از رونق افتاده، محصولات کوه دامن و شمالی بهیچ طرف راه ندارد و در اثر جنگها مردم به کشت و باغداری دست نزده اند؛ مردم از مجبوری از سایه های پر بار شمالی بکمپهای ناصر باغ، کچه گهری و اکنده ختک رفته اند. مسعود بلا تشبیه خود را خدای شمالی ساخته و آن عده مردمی که در آنجا باقیمانده از روی مجبوری از اومتابعیت دارند، اینکه پیرو جوان شمالی به تنخواه مسعود بجنگ میروند بخاطر بیست که خود و اولاد شان حتی نان خشک ندارند.

ولایت نیمروز مثلثی است که در آنجا سه کشور افغانستان، پاکستان و ایران باهم وصل میشود؛ اکنون این ولایت را ابودابی دوم میگویند، بصد ها اتفاق تجارتی دارد و معاملات خلیج و آسیای مرکزی و پاکستان حتی ایران از اینجا صورت میگیرد و در آینده یک ولایت معمور خواهد بود. سرمایه داران زمینهای آنرا مشر میسازند، گفته میشود که ذخایر زیر زمینی نیز دارد.

ولایت غزنی هم اکنون گسترش یافته است، سرمایه داران حاضر شده اند سرکهای داخل شهر را قیرریزی کنند که این قدرت پولی را در سابق نداشتند. هزارها عراد و لاری داخل شهر میشود و از مارکیت های شهر مال میخرند، از سبب همین کثرت ترافیک مردم مجبور شدند به قیرریزی سرکهای داخل شهر بپردازند؛ موترها از طریق غزنی در چند ساعت بپاکستان میروند. غزنی آینده درخشان دارد، ذخایر پترول و آهن نزدیک آنست، این ولایت از ولایات غنی خواهد بود.

ولایت هرات و بادغیس تجارت شمال، غرب و شرق را باهم وصل میکند، اکنون بصد ها غرفه اسعار آنجا موجود است و مال ممالک همانجا خرید و فروش میشود، یک حامل آنقدر پول بدست می آورد که مامورین و درس خوانده ها نیز به آن مایلند. این شهر در مسیر پایپ لاین آبادتر میشود و قریه های جدید بوجود می آید، ازین سبب کابل در آینده یک مجتمع مامورین و متعلمین خواهد بود، نه یک شهر تجارتی. اما در خوست (پکتیا) اکنون زراعت مکانیزه است، برق جنریتور و شمسیه موجود است، حدود صد درملتون در شهر خوست فعال میباشند، تریپول ایجنسیها آنجا فعالیت میکنند. خوست اکنون چهار شفاخانه دارد و نسبت بکابل چند سال پیش معمورتر است. ولایت پکتیا بسیار آباد خواهد شد.

درین میان ممالک آسیای مرکزی مایل به تجارت و یافتن راه بجنوب میباشند تا از حوزه نفوذ روسیه دور باشند و با دل ناخوaste با تاجکان از یک های شمال افغانستان همکاری میکنند؛ منافع اقتصادی و سیاسی این ممالک در نهایت این است که بوسیله تاجکان و ازبکها با افغانستان روابط نیک داشته باشند، اینکه اکنون تاجکها و ازبکها با ائتلاف شمال کمک میکنند، این سیاست روسیه است نه تاجکستان و

ازبکستان، اگر یک حکومت ملی در تاجکستان و ازبکستان بوجود بیاید و ربانی - مسعود - دوستم - ملک در اختیار شان باشد همه شان را برای خوشنودی افغانستان اعدام میکنند.

ایران نیز از دخالت در افغانستان صدمه می بیند و لاقلاً در جستجوی روابط عادی و همسایگی میباشد. قیام مسلحانه اقلیتها بضرر اقلیت ها تمام شد و تعلیم یافتگان شان با کلمات زننده دلخوش کردند، یعنی «والله چنان گفتم و چنین نوشتم».

در قسمت شهر کابل دو حمله از طرف شمالی مسایل جدی بوجود آورد: حمله اول سقوی، دوم مسعودی، یعنی اینخار بغل باید کشته شود. تیوری اول آنها اینکه مسعود بیاید بشمالی و اراضی شاداب شمالی را میدان جنگ بسازد، سرسبزی و آبادی از بین میرود، مردم فرار میکنند، آنانی که آنجا میباشند در غربت و بیچارگی میباشند که مسعود این پلان را موفقانه پیش میرود و هنوز هم دوام دارد. خدمت دیگر مسعود به تحریک دشمنان افغانستان به نورستانیها و پشه ثیها بود که در ولایات لغمان و کنرها بودند. این مردم را مسعود بجنگ با طالبان وادار ساخت، چون تعداد شان نسبت بسایر باشندگان کم است تلفات سنگین دیدند، کشته و فرار شدند. این مناطق نیز خالی از سکنه میشود و از این سرزمین خارج میشوند چون در محاصره اقتصادی میباشند بمرور زمان خانه و کاشانه خود را ترک میگویند.

مسعود در اجرای این پلانه بسیار ماهر است، او میدانند اگر در لغمان مردم حاشیه (نورستانی و پشه ثی) موفق شوند جلال آباد را اشغال کنند، روز بعد از چهار طرف جلال آباد مردم مثل مور و ملخ میریزند، استخوان مهاجم دیگر بچشم نخواهد خورد، خوبست که این قدرت را ندارند و اگر نه در آن صورت محو میشدند. حال این مردم بی حیثیت، بی وفا، ناجوانمرد و بی اعتبار باقی میمانند و تا که این لکه بدنامی پاک شود مدت یک قرن بکار است. مسعود آفت بزرگ است برای شمالی و شمال، اگر مخالف مسعود این خدمت بزرگ او را در نظر بگیرد از حالا باید باو نشان لیاقت بدهد زیرا او (شاید نفهمیده) خدمتگذار بزرگ مخالفین خود میباشد. او با تخریب راه سالنگ مردم شمالی را با کمبود مواد خوراکی مواجه ساخت، مسعود برای قوم خود دشمنی هزاره ها را کمائی کرده است. این مامول از طرف نویسنده گان نشریه (امید) نیز پیش میرود. در موقعیت جدید افغانستان، کابل اهمیت تجارتي خود را از دست داده است که بستن راه سالنگ و حمایت (امید) درین راه ممد ثابت شده است. هشتاد درصد مردمیکه خانه و کاشانه را ترک نموده اند نمیتوانند بخانه و کاشانه خود برگردند، شاید بحیث مهاجر در محیط های جدید ذوب و منحل شوند. هر قدر این وضع دوام کند و مسعود در شمالی باشد مفکوره تخلیه شمالی بهتر عملی میشود.

تیوری دیگر اینکه کابل اهمیت سابق را نداشته باشد درین مورد نیز مسعود (بطور غیر شعوری) کمک میکند و یگانه راه تجارت سالنگ را می بندد، انگور و کشمش شمالی صادر نمیشود، نه بکابل چیزی میرسد و نه چیزی از آن میرود. در حالیکه جلال آباد، غزنی، زابل، قندهار و هرات راه های تجارتي بخارج دارند. در صورتیکه از یکجانب کابل اهمیت درجه اول نداشته باشد و شمالی نیز به بیابان مبدل شده باشد و شمالی واره ها (مردم کوه دامن زمین) دراکوه ختگ و ناصر باغ باشند، مطلوب برآورده است. دسیسه شمالی (باز هم بطور غیر شعوری) در پی کندن ریشه تاجک، ازبک و هزاره کار بسیار موثر کرده است و ایران هم متوجه شده است که داد از قطع جنگ و صلح میزند!

در مذاکرات اسلام آباد در ماه می ۱۹۹۸ یکی از مواد مذاکرات صلح اوربند دایمی بود و معنی ضمنی این ماده این بود که هر کس که در هرجا قرار دارد برسمیت شناخته شد، و این بسیار خطرناک بود، یعنی هزاره در هزاره جات و تاجک در پنجشیر و بدخشان! درین مناطق محاصره شده چیزی وجود ندارد، نه در سرزمین، نه در زیر زمین! اما مذاکرات ناکام شد. متصلاً طالبان اراضی دیگری بدست آوردند و مسایل دیگری از قبیل انشعاب در (جنبش) و مسأله شهر مزار شریف و اختلاف درونی حزب وحدت و بیرونی تاجکها و ازبکها بروز کرد. پس معلوم است که خواستند قوای شمالی بصورت مکمل باید مضمحل شود. مهاجریکه در دوره جنگهای تنظیمی خانه هایشان را ترک کرده اند و بعد ویران شده قادر به بازگشت نمیباشند، در آینده بولایات نیمروز، هرات و قندهار میروند جائیکه عاید بهتر دارد تا روز گارشان خوب بگذرد؛ بادغیس یکی ازین ولایات میباشد که در آینده معمور میباشد. بنابراین موقعیت افغانستان فردا بهتر از دیروز میباشد چون عاید ملی بالا میرود.

جوانان فردا افکار مارا برای تحکیم نهادهای ملی میخوانند چون ما را انحطاط یافته می پندارند و برای جلوگیری از انحطاط فکری آنها ضروری میدانند. وقتی سطح زندگی عامه را با سطح زندگی یک قشر خاص مقایسه کنند تعلیم یافتگان و مامورین عالیرتبه مورد ملامت قرار میگیرند. نسل آینده در فتنال تاریخ میرود و در بین همسایگان خود را سرفراز میدانند، همسایگان ما نیز با یکدور انحطاط مقابل میشوند و از افغانستان در خوف میباشند. مکاتب که حالا بشکل مدارس دینی درآمده از آنجا بطرف

مکاتب مسلکی میروند و نتیجه بهتر بدست می آید. مطالعه جوانان را تاریخ ملی تشکیل میدهد و زبان پشتو از لحاظ شعر و ادب، نشر و ترجمه باوج خود میرسد، در شمال شرق مراکز سیاحین تاسیس میشود و این هم یکنوع عاید میباشد. مردم آثار عتیقه را نزد خود نگه میدارند و بخارج نمیبرند تا وقتی که یک موزیم ملی اعتماد کنند. عناصر ملی در جمع آوری مواد تاریخی و تلقین وطنپرستی کوشش میکنند و این فعالیت شان از نظر دولت پنهان نبوده و جلو آن را نمیگیرد. در اطراف مقابر سلطان محمود، میرویس بابا و احمد شاه بابا پارکها، کتابخانه و موزیم ساخته میشود، بزرگان افغان بجای مناسب خود قرار میگیرند و از تبصره های غیر مسئولانه مورخ نماها نجات می یابند؛ زعمای افغان یک اخلاق اسلامی و ملی از خود نشان میدهند و بدون هدف و خواهش شخصی وارد عمل میشوند.

افغانستان: اگر افغانستان و پشتونهای پاکستان یکجا شوند ترجیحا نام افغانستان را هر دو جانب حفظ میکنند، پشتونخوا مفهوم پنجهزار ساله دارد و همان (پاکتیا) میباشد که هیرودوت نیز ذکر کرده است، اما نام افغانستان با آن مساوی میباشد. وحدت ملی تامین میشود اما نه بشکل سابق؛ زبان، کلتور و تاریخ اکثریت محترم میباشد و به کسی اجازه داده نمیشود کلتور و زبان دیگری را توهین کند. تبعیض قومی، نژادی، مذهبی از بین میرود و مورد نمیداشته باشد، چون ممالک نژادی تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان و ایران میباشد، همینکه در افغانستان این اقوام زندگی میکنند بتاریخ و موجودیت قوی ملت افغان اعتقاد میداشته باشند و تجزیه تلخ ۱۳۷۱ را تکرار نمیکنند. مطبوعات بکثرت وجود داشته هر کس میتواند در منزل مطبعه داشته باشد.

ادبیات دری البته بحال خود باقی میماند زیرا زبان دربار بود و گویندگان این زبان نام و نشانی میزدند؛ اینکه در سال ۱۳۵۲ یک سفیر دست پرورده پادشاه حاضر نشد با پادشاه و ولینعمت خود یکروز بعد از کودتا گپ بزند، شاخص ناجوانمردی این صنف بود که بعدا در جریده (امید) تجمع کردند. فرهنگ جوانمردی و عیاری در فطرت افغان موجود است، در حالیکه دولت پشتو و دری را یکسان پیش میبرد، ولی به سبب دخالت ایران و بی روئی و دوروئی یکعده نویسندگان حیثیت زبان را لطمه میزنند.

در خارج از وطن جراید (امید) و (کاروان) منبخت ارگان نشراتی نسل انحطاط یافته و تجزیه طلب و جیره خواران اجنبی باقی خواهند ماند. این دو جریده بدسیسه شمال ۱۳۷۱ هـ که ملیشه های کمونست ازبک، تاجک و اسماعیلیه با شورای نظار، جمعیت ربانی و حزب وحدت ایران یکجا بودند به تجزیه تخیلی مشروعیت داده و بسدها نویسنده سابق نوکر دربار برضد سلطنت اعلحضرت محمد ظاهر شاه «مقالیدند و کشفاتیاند.» این حرکت در ظاهر یک امر بسیط بود اما در باطن یک تحول بزرگ بود زیرا تا اینوقت ما یک ملت بودیم اما (امید) و نویسندگان آن از بریدن تاروپود وحدت ملی آگاهی دادند، و تا چند سال آینده رهبران ایدیالی شان مسعود و ربانی چنان سرگردان و بدنام شدند که با دشمنان تاریخی افغان یعنی روسیه و ایران وهند و دشمن اسلام یهود یکجا شدند و حلقه غلامی بگردن انداختند. در شماره ۲۲۳ امید مورخ ۲۹ جون ۱۹۹۸ عریضه غرائی بعنوان خاتمی رئیس جمهور ایران به نشر رسید و استدعا شد تا گلبدین بالای شان تحمیل نشود. این عریضه بجای درست و مرجع اصلی یعنی ریاست جمهوری ایران بود، در اخیر عریضه نوشته شده که «باغتنام فرصت یکبار دیگر احترامات فایقه خود را تجدید می نمائیم.» عریضه تره کی بماسکو و عریضه عبدالرحمن خان به وایسرای هند نیز ثبت تاریخ میباشد. ما افغانها با رژیمهای ایران، پاکستان، روس و انگلیس با نوک شمشیر صحبت کرده ایم.

اکنون صفحه جدید باز شد و بنا بر ضرورت زمان پیش میرود. دوحمله سقوی و مسعودی بر کابل مردم و فرهنگ کابل را از بین برداشت و مسعود در خالی کردن شمال از سکنه و آبادی برای رفع خطر در آینده ازین ناحیه خدمت کرد، او نگذاشت شمالی شمالی باشد و کابل کابل، هر کس درین شبهه نماید فرصت بیشتر برای ویرانی کمایی میکند. فردا کسانی پیدا میشوند که بگویند: مسعود خدمتی انجام داد برای خالی کردن شمالی و حزب وحدت برای خالی کردن غور که در قرن پانزدهم مردم آن بحیث فاتحین بهند رفته بودند؛ حاشیه های لغمان و کنرها از مردم پشه ئی و نورستان خالی خواهد شد، فقط چند سال دیگر بوجود مسعود و حزب وحدت و جنبش شمال اشد ضرورت است؛ این نه لطیفه است نه مزاح و نه کنایه، این یک حقیقت مسلم است که جنبش شمال، حزب وحدت، شورای نظار و جمعیت ربانی برای اضمحلال کامل تاجک، ازبک، هزاره، پشه ئی و نورستانی دست بکار اند و تا کنون خوب پیشرفته اند.

نسلهای بعد دشمنان خود را میشناسند که عامل تباهی این اقوام فقط از دامن خود شان برخاسته بودند. اعلحضرت محمد ظاهر شاه برای رشد این اقوام کوشید و در سراسر افغانستان برایشان موقع داد، ولی موسسین (امید) منبخت یک پالیسی دشمنی، تحقیر و اهانت بسلطنت و خاندان محمدزائی را سرخط نشرات

خود قراردادند (ملاحظه کنید اعلانات مسلسل امید درباره کتاب مزخرف و سراپا دروغی که غلام حضرت کوشان بعنوان «سرگذشت یک ملت مظلوم در مسیر سده بیستم» نوشته است)، علاوه نویسنده گان (امید) و (کاروان) بدون استثنی بحیث روشنفکران شورای نظار برای کندن بیخ و بنیاد تاجک و کابلی فعالیت کردند.

پرچمها و خلقها در سقوط اتحاد شوروی مفید ثابت شدند، اما خلق و پرچم، جمعیت ربانی، شورای نظار مسعود، جنبش شمال دوستم، و حزب وحدت ایران در مجموع در تحول بزرگ در افغانستان و منطقه سهم گرفتند. نویسندگان (امید) و (کاروان) و سایر نویسندگان این سبک و روش با درباریان و درباری زادگانی با حماقت بیحد و حصر شاید بطور غیر شعوری دست بهم داده افغانستانی را برداشتن و زمینه را برای آمدن یک افغانستان بهتر مهیا ساختند و خود فدای امیال بیگانگان شدند. فاعتبروا یا اولی الابصار.

یادداشت اداره: همانطور که حداد صاحب در آغاز مقال خود گفته اند «خوانندگان آنرا بخوانند ولی باور نکنند» در مورد پیشگوئیهای این مقاله شاید صادق باشد. علاوه من شنیده ام حداد صاحب شبهای جمعه بعد از نماز خفتن استخاره میکنند و بعد در عالم رویا چیزهایی می بینند، شاید این نبشته هم از همان مشاهدات عالم رویا برخاسته باشد. والله و اعلم بالصواب.

صلاح عام

باید از مصائب و تراژیدیهای که همین اکنون از تمام جهات در افغانستان میگذرد تمام عالم بشریت از آن آگاه ساخته شوند

الحاج عبدالرحیم غفوری از ویرجینیا

البته همه میدانیم، مخصوصاً وقتی مطبوعات را مطالعه و مرور می نمائیم، وضع تآثر بارورقت انگیز و جانکاهیکه از تمام جهات از قبیل گرسنگی، بیماری و غیره و غیره در افغانستان موجود است و عوامل گوناگونیکه باعث مرگ و میر هزاران انسان بینوا و ناتوان میگردد، باطلاع و آگاهی قاطبه مردم بالخصوص آنانی که با مطبوعات داخلی و خارجی جهان سر و کار دارند رسیده و از فجایع بیحد و نهایت دهشتناک حکومت پاکستان، این غلام تخمین دو صدساله انگلیس، که توسط لشکر مزدور و غلامان زرخیز خود در افغانستان انجام میدهند، اطلاع کامل دارند و آنچه را در این سالها این سپاه هرزه و بیدانش و ایمان فروش در مقابل ملت افغان انجام داده و انجام میدهد دنیا با تمام کم و کیف از آن واقف است که حتی این ظالمان خدا ناشناس باطفال مطلقاً معصوم و بیگناه هم رحم نمیکنند و آنان را بگناه پدرها و اقارب شان که علیه ظلم این ظالمان قیام کرده از خاک و ناموس وطن خود دفاع مینمایند، اطفال معصوم را با تمام قساوت قلبی زنده زنده در آتش بیداد خود میسوزانند دنیا و مخصوصاً امریکا این ابرقدرت موجوده دنیا از این عمل وحشیانه و ظالمانه این ابر وحشی دنیا بخوبی واقف است ولی با تمام قدرت و توان خود از پاکستان، این مملکت ناتوان و ظالم و وحشیکه همین اکنون مردم در آنجا از گرسنگی می میرند، میترسد که پاکستان توسط همین لشکر وحشی خود امریکا را از صفعه گیتی محو و نابود نسازد والا چطور ناظر این همه تجاوز و خطرات آینده پاکستان توسط همین سپاه متجاوز آن در افغانستان است اما بکوچکترین ممانعتی اقدام نمی نماید. بهر حال و بهر دلیلکه امریکا و دنیا از پاکستان، این مملکت بی ارزش، بترسد، مظالم وحشیانه مزدوران آن بنام طلبه در افغانستان بذرایع ممکن باید باطلاع عالم بشریت رسانیده شود و آنچه که بداکتر هاشمیان از مشاهدات عینی مردم رسیده و در شماره ۷۹ آئینه تحت عنوان «در زمستان گذشته در کابل هر شب بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از گرسنگی و مریضی مرده و مرده ها بدون کفن دفن شده - پیام مردم کابل که اگر به زنده ما نان رسانده نتوانستید برای مرده ما کفن برسائید!!!»

واقعا همینطوریکه مشاهده این احوال آقای هاشمیان را گریانده هر انسان با عاطفه را ساعتها میگریاند اما ممالک معظم دنیا که چشم امید جهان متوجه آنها است که بالاخر چطور مملکت متجاوز وحشی و ظالم مثل پاکستان را سرچایش می نشانند که مانع تجاوزات و تخطیهای پاکستان، این کشور نو بدوران رسیده، شوند!! مخصوصاً امریکا باید تمام مناسبات سیاسی خود را با این دشمن بشریت و صلح و آرامش دنیا قطع نماید تا دنیا و مردم بدانند که عاقبت این گونه سرکشها چیست و چه میاشد؟ در حالیکه تمام ممالک دنیا میدانند که حامیان و محرکین طلبه پاکستان است که برای این متجاوزین اسلحه و کمک و حمایت میدهد و اولیای پاکستان با لهجه فاتحانه میگویند که پاکستان آنها را ایله نخواهد کرد و آنها از

این مقاله را بخوانید تا بدانید که ربانی - مسعود بالای چه نوع مردم در بدخشان حکومت میکند در جستجوی منبع دریای آمو

پوهاند داکتر محمد نادر عمر از فرانسه

مجله فرانسوی اکسپرس تاریخی هفته دوم ماه دسامبر ۱۹۹۸ ضمن شرح مفصلی از سفر دونفر سیاح فرانسوی که در تابستان ۹۸ برای یافتن منبع دریای آمو عازم بدخشان گردیده بودند، شرح مفصلی با تصاویر چاپ کرده و من قسمتهای مربوط به بدخشان و افغانستان آنرا تلخیص و ترجمه نموده بمجله آئینه افغانستان تقدیم مینمایم تا هموطنان ما از شرایط زندگی رقت بار مردم آن منطقه مطلع گردند:

دریای آمو که از درازترین دریای آسیای مرکزی است از انتهای شرقی افغانستان سرچشمه گرفته بدریاچه ارال میریزد؛ این دریا که در حدود ۲۸۰۰ کیلومتر طول دارد از ارتفاعات پامیر آغاز می یابد. دریای آمو از جهیل ککمن (Lac Ceqmaqun) سرچشمه میگیرد.

قسمت انتهای شرقی افغانستان بطول ۳۰۰ کیلومتر پیش رفته که توسط پاکستان، چین و تاجکستان محاط گردیده است. سفر پر مخاطره سیاحین مذکور با استفاده از آتش بس بین طالبان و شورای نظار امکان پذیر گردید. آسانترین راه از طریق پاکستان است که جانب شمال بسرحد افغانستان بلند میروود. در آنجا که ارتفاع از ۴۰۰۰ متر تجاوز میکند از اثر کمبود آکسیجن نفس کوتاهی میکند و در ارتفاع ۵۱۰۰ متر سرحد افغانستان واقع شده، سرک جانب قازده (Qazdah) میروود.

کاروان سیاحین مورد فیر ماشیندار مجاهدین قرار گرفت که خاموشی ارتفاعات ۴۷۰۰ متر را برهم زد. بتصور اینکه در کاروان سیاحین گماشتگان طالبان وجود نداشته باشد، تماما کاروان بازداشت گردید. قوماندان امیر قاطعانه امر کرد که محموله ها (بگاژ) و نفری کاروان واپس بپاکستان رجعت داده شوند. پس از سه ساعت مباحثه و پیش کردن ۳۰۰۰ روپیۀ پاکستانی و یکمقدار ادویه، مامور نظامی احمد شاه مسعود متقاعد گردید که کاروان را از طریق قازده تا اشکاشم نزد آمرش همراهی نماید.

سیاحین مینویسند که اشکاشم بفاصله شش ساعت راه با پای پیاده واقع بود و علاوه میکند قوماندانیکه گروپ ما در اسارت وی قرار گرفته بود به «آدم خور» مشهور بود؛ وی به سببی باین اسم مسمی بود که شریان سیاتی دونفر طالب اسیر در قریۀ اشکاشم را با دندان قطع نموده بود. سرنوشت ما در دست قوماندان عمومی بدخشان که اسم او نجم الدینخان بود قرار گرفت. ملاقات با وی همه مسائل را حل خواهد کرد اما او در بارک میباشد.

مزرعه های کوکنار با گلهای بنفش رنگ در دوکنار راه ما قرار داشت. حاصل این کشت پربها که خمیرۀ سیاه رنگ موسوم به تریاک است و در ماه جولائی تهیه میشود، مصارف ولایت را تامین میکند. افغانستان بحیث مولد درجه یک این مخدر قوی در جهان شناخته شده است. ۸۰ فیصد هیروئین که در اروپا بمصرف میرسد از آنجا تهیه میشود و باینصورت مصارف بیست سال جنگ را تامین نموده است.

برای نجم الدین متحد مسعود عاید تریاک بحیث عصب جنگ است. در مقاله تذکر داده شده که در برابر طالبان که توسط بن لادن ملیاردر سعودی مسلح گردیده اند معادن زمرد ولو که شفاف ترین زمرد در جهان است مقابله نمیکند. متحد مسعود اضافه میکند که من از ملل متحد انتظار معاوضۀ مالی را دارم تا از کشت کوکنار و تولید تریاک جلوگیری بعمل آید. سیاحین علاوه میکنند: دو روز قبل نجم الدینخان با یکصد و پنجاه نفر افرادش که بین سنین بیست تا سی سال داشته و جوانان با سواد بودند پس از انجام یک عملیات از بارک مراجعت کرده بودند. در آنجا بحیات یکصد نفر از اهالی که با طالبان پیوسته بودند، خاتمه بخشیدند.

در مجله فوق عکس یک خانمیکه بمرض روماتیزم مصاب است و برای تسکین درد پاهایش در حال چلم کشیدن تریاک است دیده میشود. در آنجا چنین معمول است که این مخدر اثر شفابخش داشته مسکن قوی است و اشتها را قطع میکند و باینصورت احساس گرسنگی نمیشود. اکثریت اهالی و اخان تریاک میکشند که در شرایط کمبود غذا و دوا به آن پناه برده اند. مردم و اخان را (واخی) میگویند و بیشتر شان پیرو اسماعیلیه است.

در قریۀ خانداد که مربوط و اخان است یک مرکز نجات از تسمم (INTOXICATION) وجود دارد که از طرف نارویژیها تمویل میشود و بیش از دوهزار مرد وزن و طفل معتاد در انتظار معالجه اند. تا مدت

یکسال برایشان ادویه مجانی داده میشود، اما بعد از آن؟؟؟ اکثریت خانواده ها برباد شده اند. مولدین بدخشی که برای فروش تریاک به واخان می آیند قیمت سرسام کننده تقاضا میکنند. یک تریاک (معادل هجده گرام) تریاک در بدل پنجاه گیلوگرام گندم معامله میشود. تحت تسلط تریاک تدریجا تمام نسل سرنگون میگردد.

در پایان چند سال کشت و برداشتن حاصل، واخیاها خانه و زمین را رها کرده در سرزمین های اجداد شان مستاجر میشوند. اطفال ناقص تولد میشود و سرنوشت نسلهای آینده محکوم بزوال است. این بود خلاصه راپور سفر سیاحین به بدخشان، خیلی اسف انگیز و حجتالت آور است که با این وضع رفتار، مسعود و ربانی و یک مشت استفاده جویان بی مسئولیت در عوض اینکه بحال این هموطنانیکه محکوم بغنا استند برای خاتمه جنگ و خونریزی و پایان رنج و مصیبت قدم بردارند، آتش جنگ را دامن میزنند. خداوند ما افغانها را هدایت کند. با عرض حرمت ۴ جون ۱۹۹۹.

مزارع کوکنار در بدخشان

DOCUMENT

Début août, dans le Badkshan. Toute la population s'attelle à la cueillette du pavot. L'Afghanistan, premier producteur d'opium au monde, finance ainsi ses conflits depuis vingt ans.



حزب اسلامی یا « حزب بنس لامی » ؟ !

در طول جهاد و بعد از آن حکمتیار و بادران پاکستانی او فقط و فقط به فکر تخریب افغانستان و از بین بردن روشنفکران و وطن دوستان بودند تا میدان افغانستان را برای وطن فروشان و سر سپردگان پاکستان عیار نموده و هر گونه احتمال افغانستان قوی و مستقل را از میان بردارند. هزاران افغان در پاکستان و در داخل افغانستان ترور شده و یا در زندان های مخفی حزب اسلامی جان خود را از دست دادند. اکنون اسنادی وجود دارد که نشان دهنده ی این واقعیت ها بوده و کسانی که از ترس و یا به علل مختلف سکوت اختیار نموده بودند، زبان گشوده و عنقریب در پاکستان اسناد

برای ما مردم و وطن
کدام ارزش نه
دارد. هر که بول
بدیده خد متنگار

عقبت

تجاوز باسلام را در صفحه ۹۳ بخوانید

نوش جان
Aug. 29. 1996

نوش جان مربی داری مربا بخور .

مموطنی این کارتون را فرستاده و ادعا دارد که مسعود درین کارتون بسیار شباهت به ناپلیون دارد. او از هموطنان میپرسد: (۱) آیا بنظر او موافقت دارند یا خیر؟ (۲) بنظر شما کدام علایم فارق در کارتون بیشتر به ناپلیون شباهت دارد؟ (۳) اگر مسعود با این یونیفورم به بدخشان برود، به او چه تحفه خواهند داد؟

استقرار صلح بعمل می آید، استقبال مینماید. دولت امریکا از دیرزمانیست از گروه های مختلف افغانها تقاضا کرده است تا آتش بس را اعلام و از طریق موسسه ملل متحد برای تامین یک توافق سیاسي همکاری نمایند. «اعلامیه امریکا باتکرار موقف دیرین خود اظهار امید کرده است که «توافق متوقعه یک حکومت وسیع القاعده متشکل از اقوام و نمایندگان مختلف را بوجود آورد که معیارهای بین المللي را پیرامون تروریسم، مواد مخدره و حقوق بشر حرمت بگذارد.» در اعلامیه علاوه شده که «دولت امریکا طالبان را بحیث حکومت قانونی افغانستان برسمیت نمیشناسد، چونکه تا هنوز آن معیار هارا تامین نکرده است.» (متن انگلیسی اعلامیه در بخش انگلیسی دیده شود)

اگرچه این اعلامیه با کلمات محتاط و شمرده شده سیاسی صادر گردیده، ولی پاراگراف اخیر آن که مبین عدم رسمیت شناختن حکومت طالبان توسط امریکا میباشد، در متن این اعلامیه بارتباط لویه جرگه پادشاه سابق، معنی خاصی سیاسی دارد.

بتاریخ ۱۲ جون ۹۹ شماره فوق العاده «آینده افغان» که توسط آقای نثار احمد زوری در نیویارک نشر میشود بدسترس ما قرار گرفت. در صفحه اول این نشریه در ستون دست راست مقاله آقای عبدالکریم حکیمی (سابق رئیس هوایی ملکی و بعدا وزیر مالیه در دوره سلطنت) تحت عنوان «حمایت ایالات متحده از طرح صلح پادشاه سابق افغانستان» و در ستون چپ آن مقاله آقای سید فقیر علوی (سابق مدیر روزنامه اصلاح) تحت عنوان «ابتکار اعلحضرت پادشاه سابق برای حل قضیه افغانستان» و در وسط صفحه اول مقاله پرطمطراق مدیر مشول آقای نثار احمد زوری، هر سه با توصیف فراوان، در تائید طرح صلح شاه سابق بملاحظه میرسند.

در باب تائید آقای زوری از پادشاه سابق تداعی رخ داد که چهار سال قبل برای مدت تقریبا هشت ماه مقالاتی بطور مسلسل در باره مامای خود خواجه محمد نعیم سابق قوماندان امنیه کابل نشرو نامبرده را از بابت سیاست و حکمت برابر با فلاتون، از بابت تقوی و دینداری و پاکنفسي بسوی یک پیغمبر توصیف و از ظلم و فجایعیکه در حق او در دوره سلطنت ظاهر خان شده بود سرتکاني ها داشت و چه در قلمش نیامد که در باره پادشاه و خاندان شاهی نگفت. تا اینکه آقای سید کریم محمود و چند هموطن حقگوي دیگر در آئینه افغانستان مقالاتی برای روشن ساختن هویت و شخصیت اصلی خواجه محمد نعیم که یک ضبط احوالاتی تربیه دیده محمد هاشم خان و یک شخص جابر و قاتل ورشتوختوار بود و هنگامیکه سپه سالار شاه محمود خان صدراعظم شد خواجه نعیم را بخاطر شهرت بد و نفرتی که مردم کابل از دوره قوماندانی و اعمال فجیع او نشان دادند، بمزار شریف تبدیل کرد، اودر مقابل صدراعظم جدید عقده گرفت و همراهی چند نفر گاو سوار و خرسوار در پی کودتا و قتل سردار شاه محمود خان افتید تا اینکه رسوا و گرفتار و توقیف شدند. لاحول گفتم و توبه کردم که بیچاره پادشاه سابق را چه نوع مردم دو رویه و دو پشته محصور ساخته و آقای زوری که مقالات او در توصیف و حمایت از ربانی - مسعود - دوستم - مزاری - خلیلی و روان فرهادی در آرشیفها موجود است، این چه واقع شد دفعتا که ۳۸۰ درجه عقب نشینی کرده از حمایت پادشاه سابق سخن میزنند. باز هم لاحول گفتم و توبه کردم.

بیشتر متعجب شدم وقتی در بین نشریه (آینده افغان) مقاله آقای فرید یونس (خسبره داکتر روان فرهادی) را بتائید از لویه جرگه پادشاه دیدم؛ او که از شاگردان روان فرهادی میباشد نه تنها لویه جرگه را طرد و تقبیح مینمود بلکه پادشاه سابق و سلطنت و خاندان او طنزها و دشنامها حواله میکرد؛ در نتیجه، روان فرهادی را که قبلا بحیث شیطان میشناختم، برایش پاداش و ترفیع قایل شده او را باید برتنه و لقب «ارشد الشیاطین» بشناسند. به آقای سیرت نیز باید تبریک گفت که در ائتلاف جدید عجب همکار لایق خود یافته است!

آنگاه شماره پنجم (درد دل - ملی وحدت) از تاریخ دهم جون بدسترس قرار گرفت و در صفحه ۲۱ آن همان مقاله آقای عبدالکریم حکیمی که در نشریه (آینده افغان) بحمايت از پلان پادشاه نشر شده، عینا درینجا نیز چاپ شده است. اکثر مقالات این شماره در توصیف و حمایت از پلان صلح شاه و یا بیانات آقای سیرت است (بیچاره مدیر مسئول چاره ای هم ندارد چونکه آقای سیرت ولینعت و تمویل کننده است).

در صفحه ۳۵ تصویر یادگاري کانگرسمن روراباخر همراهی آقای سردار تواب آصفی وزیر دوره لیونی سردار طور افتخاري چاپ شده، این تصویر از خاطرات مجلس ۱۷ اپریل آرنج کونتی است. قابل فهم است که سردار تواب آصفی و سایر سرداران آرنج کونتی بزعامت و قیادت کانگرسمن روراباخر افتخار میکنند زیرا این کانگرسمن از چند سال متواتر تلاش دارد برای افغانها لویه جرگه بسازد، برای افغانها یک حکومت و دیموکراسی بیاورد، و اکنون بطور جدی برای تجدید زعامت شاه سابق و احیانا صدارت آقای سیرت تپ و تلاش دارد. همین کانگرسمن روراباخر بابتکار دیگری هم دست یاریده و آن اینست که نامه ای بامضای ۱۲ نفر کانگرسمن بحضور پادشاه سابق ارسال و از او تقاضا کرده تا برای بحث پیرامون

دوست گرامی و دانشمند من جناب آقای وهابزاده فریار باگله توام بقهر از نشر یک قسمت یک مقاله شان و عدم تکمیل آن، با رهنمائی ها و روا داریها در مقدمه مختصر مقال خود این بیت را نوشته اند که باز میگویم:

آئینه گر نقش تو بنمود راست خود شکن، آئینه شکستن خطاست
جناب اخوی گرامی (فریار) مقاله ای ارسال کرده اند در شش صفحه کلان که تایپ آن توسط تایپست کم تجربه دو روز رادبرمیگیرد و شاید شش صفحه شود، اگر بمن اجازه بفرمایند و کلمات و توصیفات مترادف آنرا حذف کنم به سه صفحه تقلیل مییابد و هر بار که مقاله سه صفحه ای بفرستند، بدون درنگ با رعایت نوبت چاپ خواهد شد. معذرا این مقاله شانرا خدا گفته تایپ میکنیم تا ببینیم کجا میرسد: هوالمستعان

سرود غم را چو سر کنم من بیاد میهن بیاد افغان
بلرز دهر دل چو کوه از جا، بنالد هرجان چو آسمانها

انقلاب زمانه ها در سیر وسلوک انسانها

عبدالصمد وهابزاده (فریار)

انقلاب زمانه ها را در کردار و پندار و سیر وسلوک خود باید در نظر داشت. چرا که هر کار در گرو وقت و زمان خود است. انقلاب آورهای موفق آنانند که ایجابات زمان و مکان و تحولات فکری و درونی رادر کردار و پندار و گفتار و سیر وسلوک خود در نظر میگیرند. نبض زمان، مقتضیات روز و موقعیت را بفهمند و در اجرای امور کوچک و بزرگ بخصوص در حل مسائل پیچیده ملی واقع بین بوده حتی الامکان در روشنی واقعیت ها حرکت کنند و لوهرحه زحمتده هم باشد، زیرا هر روز از خود شانی داشته و هر روز یک میگذرد. در افکار و نظریات و خواهاشات و مواقف فرد و ملی و اجتماعی مردم تاثیرات بخصوصی دارد. هر اختراع و انکشاف حاصل و عامل و پخش کننده تحولات مثبت و منفی در کله و مغز و دماغ و فکر و ذکر و کردار و رفتار مردم زمانه بوجود می آورد. بخصوص انکشاف سریع و سایل و وسایل رسانه ها و مخابرات جدید و کمونیکیشن و رادیو و تلویزیون و فعالیت ماهواره ها و سستلیت های پخش کننده این اطلاعات بسهولت در تمام کناره ها و گوشه های تاریک و روشن دنیا که دنیای امروزی را از حدود یک دولت سابقه نیز نزدیکتر و کوچکتر ساخته است که اصلا قابل مقایسه نیست. این عوامل و موثرات را باید در جلب و جذب مردم مطابق ایجابات انکشافی وقت و زمان در نظر داشت ورنه هر قدمی که بدون شناخت زمان و مکان و شناخت روحیه مردم برداشته میشود غیر عملی و ناموثر و ناکام و ندامت بار است و مشکلات و بدبختی مردم و ملتها را بیشتر میسازد. از حرف تا عمل از زمین تا آسمان فاصله موجود است. روی همین دلایل است که بیست سال متواتر بیرحمانه ترین جنگ و جدل و خصومت و ویرانگری بدتر از چنگیز در وطن ما روانست و هیچ نظر و پیشنهاد صلحگران نتیجه نمیدهد. سالهاست در مورد تشکیل لویه جرگه افغانی بمنظور ختم خصومات و قتالها و جنگهای حریصانه که محرکین آن فقط همسایگان طماع و خدا ناشناس ما استند و افغانهاییکه از همه کرامات انسانی گذشته و با فراموشی خود، خدا، ملت، وطن و وطندار خود را به بیگانگان شیطان فروخته اند و کر و کور و لال مثل کمپوتر فرمانهای آنها را در ادامه جنگ و ویرانی وطن و در بدری و حتی تجزیه افغانستان که آخرین ارمان شان است، یک بیک عملی میکنند، و بمنظور تامین وحدت ملی و تشکیل دولت سجه افغانی و وضع قوانین و بالاخره انتخاب شخصیت بزرگ ملی و رئیس دولت یا رهبر دلخواه مردم فعالیت های متعدد و مختلف از طرف اشخاص ذیصلاح و اهل خیره و گروه های سیاسی، موافق و مخالف، صادق و منافق زمزمه و طرح میگردد، اما متاسفانه در همین قدر مدت هر پیشنهادی که از هر شخصیت و بهر سویه شده (حتی طرح سه فقره ای حضور اعلیحضرت پادشاه سابق) همه ظاهرا بسیار تشویق کننده بوده، اما نظر بمسائل پیچیده داخلی افغانستان و شناخت گروه های متخاصم و درگیر، اشتها کاذب و شکر خوابهای قدرت و پادشاهی گپ شانرا بجنون کشیده، تشکیل لویه جرگه بمعنی واقعی و موثر و اصالت ملی آن همچنین کار آسانی نیست که به «قند گفتن» دهان شیرین شود. و قتیکه هنوز حکمتیار از چار آسیاب بر مسعود و ربانی و اینها براو راکت پرانی داشتند، معاون استاد ربانی به بن آمده بود در سفارت با افغانها مجلسی داشتند که افغانها باید بوطن برگردند مخصوصا دانشمندان و تخنیکران و امثال آن که ما به آنها ضرورت زیاد داریم و چند نفر هم از جمله معاریف و دانشمندان بسیار تاکید میکردند پلانهای عمران مجدد طرح و آبادی ها شروع گردد، دگری که تازه از کابل آمده بود بیان داشت که من هفته قبل در ارگ با استاد ربانی موضوع عمران مجدد را مطرح کردم و آنها آمادگی کامل نشان دادند و گفتند که ما و امثال ما باید با آنها همکاری کنیم. ازین گفت و شنودها و سوالات زیاد رد و بدل میشد بالاخره من دیدم که بر مشکلات جنگ و مردم و حالت روان فعلی در کابل کس

هیچ توجه ندارد و این بحث ها هوایی تر شده میرود آخر اجازه خواستم و عرض کردم که برادران محترم از جمله شما اگر یکی هم مدتی عهده دار یک وظیفه کوچک یا بزرگ در یکی از دستگاه های سه گانه دولت مخصصا در امور مالی، اداری، اقتصادی و معارف و مطبوعات و تامین امنیت ملی یا ساختمان تشکیلات و بودجه و تدویر امور مالی و اداری دولت میبودید حالا می فهمیدید که پیشتر از طرح پلان عمران در فکر طرح پلان حتی برداشتن قدمهای سریع و موثر برای قطع جنگ و جمع کردن اسلحه و تامین امنیت مال و جان و سر مردم و کارکنان دولت می بودید - امروز استاد ربانی در کابل غار می پالد که شب و روز از اصابت راکتها در امان باشد همچنان همکاران شان. شما از آنها طرح پلان عمران مجدد تقاضا میکنید و جناب معاون صاحب استاد ربانی هم که از دانشمندان و کارمندان مهم دولت های سابقه اند رفتن بکابل و همکاری با دولت استاد ربانی را تقاضا میکنند اینهم یک صلاهی سمرقندی و مشروع نشان دادن حکومت شان است و رنه خواست هر دو طرف غیر عملی است، در کشوری که جنگ باشد هیچکس کار کرده نمیتواند اگر مجبور باشد بکار، ابتکار کرده نمیتواند هرچه بسازد مثل کابل و پل جبل السراج و سالنگ و سایر ولایات و شاهراه ها و تمام تاسیسات مدنی و اقتصادی افغانستان که درین بیست سال از طرف روس و خلقیها و پرچمیها و بعدا نوکران کاجی بی و همسایه های ما ویران گردیده باز هم ویران میگردد. هر کسی که آبادی مجدد افغانستان را میخواهد باید اول جنگ و جدل را در افغانستان خاموش بسازد. مباحثات و خواهشات فعلی شما همه سنخهای غیر عملی است. برای افغانستان گریه کردن، تأثر نشان دادن و ویش و واخ گفتن و ریش جنباندن بدرد نمیخورد برای افغانستان از خود گذری و ایشار و زحمت پذیری و از سر و مال و جان گذشتن (مثل شهداء جنت مکان آزادی افغانستان از جنگ روس که امروز ارمانهای شانرا ارواح خبیثه و شیطانی با بخاک و خون کشیدن دوباره وطن خاک کردند) فداکاری و از خود گذری کار دارد.

میگویند ملا نصرالدین کسی را مهمان کرده بود و دیگچه را در شاخ درختی آویخته و چند متر پایانتر زیر آن دو سه دانه (لدوی خر) رادود کرده بود و هنوز انتظار داشت مهمانش قبول کند که ملا بسلیقه خود برایش خورشی تهیه میکند. پیشنهادات و تپ و تلاشهای غیر عملی امروزی تلاشگران مسائل افغانستان هم کم از شور ماشور جلسه سفارت و این مهمانی ملا نیست «سیر از دل گرسنه نمی آید و سوار از دل پیاده» این غالمغالها از عده معلوم الحاحل باز هم نه دلسوزی بخاطر وطن نه بخاطر وطندار مشرف بمرگ و محتضر بلکه برای اینست که اینجا و آنجا سر کلی را بخارند و چند ارجقی را که از آن میریزد از آن زندگی مرفه تر (بغیر حریصانه و مجنونانه خود) برای خود دست و پا کنند و یابفکر اینکه در درون افغانستان بنحوی از انجا (کنهم بکمک قدرتهای خارجی) جای پائی داشته باشند و باز هم ارباب و اوقی و کلانکار و حتی وکیل و وزیر باشند که مصئونیت تامه داشته باشند. لذا من بحیث یک افغان عاجز و بیچاره که مدام ازین شطرنج بازیهای فریبنده رنج میبرم و مثل شما وطن خود را دوست دارم و گفته ام و میگویم:

قسم بعشق تند جوانان، قسم به آه شب زنده داران که درد غربت دوا ندارد، نه در اروپا نه امریکا ما باید امروز بهر سن و سال و جاه و کمالی که هستیم از آنهمه بدبختیهاییکه بر ما و مردم ما و وطن ما آمده و حافظه تاریخ مثال آنها بیاد ندارد، عبرت بگیریم و از هر چه ریا و تظاهر و خودخواهی و استفاده جوییهای شخصی که داشته ایم قلبا پشیمان باشیم و توجه کنیم و درین مرحله حساس که تمام برادران و خواهران ما در بین مرگ و زندگی دست و پا میزنند و زخم درد و غم و ستم شان ناسور شده و خاتمه نمی یابد رحم کنیم و اینجا هم بیک یا چند نسل بزرگ خود که با این ترانه خوانی های بی تفاوتگرانه ما شاید از حله بهشتی دین و ثقافت افغانی محروم و در خم غریبها رنگ کلیسایی یا شرک و گمراهی و هزاران فتنه و شر و فساد رایج این ممالک بگیرند و از افغان و افغانیت بیگانه گردند، رحم کنیم که نخست همین فرزندان ما آوانیکه باز افغانستان آرام و شگوفان شود و اینها روی رفتن را بوطن نداشته باشند بر قبرهای ما ... و بر ارواح ما لعنت بفرستند و باید فکر کنیم که این زندگی آخر سر آید - باید چند روز دیگری را که زنده هستیم برای نام نیکی آینده دوجاهانی خود راست باشیم راست بنشینیم راست برخیزیم راست بگوئیم و راست بشنویم و برآستی عمل کنیم بر شراب هوای و هوس و پیروی از نفس اماره فریفته نشویم و باری هم صادقانه و خاص برضاء خدا (ج) به نفع وطن و وطنداران مجرد از نفع خود و خودخواهی قدم هائی برداریم و بدانیم که دیگر منافقت، دورویی، فتنه اندازی ما را مردم میدانند و در این تله دیگر شکاری گیر مان نمی آید.

اول گله مردم پاکدل از حضور اعلحضرت معظم پادشاه سابق افغانستان است که ایشان بحیث رهبر معتمد تمام مردم افغانستان در بین متخاصمین چنان عمل میکردند که اعتماد هر دو طرف متخاصم را حفظ میکردند چون میدانستند در افغانستان معمولا اختلافات بین القومی و محلی و داخلی افغانی همیشه بوسیله جرگه های قومی حل و فصل میشود و امور و مهمات بزرگ دولت چه داخلی و چه خارجی مربوط حیات و ممات و

حفظ تمامیت خاک و آزادی افغانستان بوسیله لویه جرگه. بجناب معظم شان لازم بود اختلافات ذات البینې افغانها را بوسیله جرگه های محلی قومی حل و فصل میکردند. زیرا عنعنه و کلتور و رسم و رواج افغانی چنین بوده که همواره اختلافات قومی و گروهی ذات البینې بوسیله همین جرگه های قومی البته بوسیله جرگه مارانیکه مردم اعتماد کامل بصدافت و بیطرفی آنها داشتند انجام میشد. زیرا ذات معظم ملوکانه بیش از هشتاد سال در افغانستان مطالعه داشتند و چهل سال هم پادشاه و اولوالامر مردم خود بودند و نقطه نقطه افغانستان را با مردم و ثقافت و کلتور و دود و دستور و روحیه مردم هر منطقه آن مثل فرزندان خود میشناختند و میدانستند. مثل تره کی و امین و ببرک و سایر ملمونین و وطنفروشان نبودند که همینقدر نفهمند که درختی را که هزار و چهارصد سال قبل و حتی بیشتر از آن (که در تمام دوره تاریخ از یما تا بما مردم ما دین و مذهب و اخلاق و نجابت آنها داشتند) بیخ وریشه دارد، چطور میتوان با طمع خام کمونستی و بیدینی و الحاد و پستی و غلامی و وطنفروشی و بی ننگی از دل و دماغ افغانها کشید و بجایش قلمه های فاسد شده را رشد داد. اما تذکر دیگر اینکه تحت تاثیر مشاوران (خنثی یا دوستان نادان یا همکاران منافق و دو روی) نیات شان فقط بیکطرف از متخصصین میلان داده شده و اعتماد جانب دیگر را بقضاوت شان از دست دادند که به سبب همین کجرویهای مشاوران فتنه انگیز یا نادان دیگر عملی ساختن پلان صلح شان نیز نقش بر آب گردید. از آنست که امروز دیگر این صداها از هر کس و هر قدرت صلح ساز نیست و بحیث یک تبلیغات سیاسی تلقی میشود.

من باین عقیده ام که امروز در افغانستان قدرت بدست کسانیست که در صحنه زور آزماییها و جنگ و جدل حضور دارند نه در دست من و تو و این و آن یا چند دنگله نشینان غربی و شرقی که هر بار میخواهند موقعیت خود را در افغانستان آینده سجل نمایند. آرزوی من اینست که اگر واقعا مردانی هم در خارج از افغانستان وجود داشته باشند که صرف بنام خدا و آزادی افغانستان و دلسوزی بمردم ما و خلاصی آنها از جنگ و قحطی و درد و مرگ و بلایا و مصیبتهای آنها کمر ببندند یا بسته باشند و قدرت عملی داشته باشند باید بکمک ملل متحد (گرچه امروز نظر بمداخلات عندی قدرتهای بزرگ موثریت کامل هم ندارد) فقط کوشش کنند از هر راهی که امکان داشته باشد دو کار کنند:

اول) مداخله پاکستان، ایران و تاجکستان و سایر مداخله گران دور و نزدیک را که عاملین بزرگ و هیزم کشان جنگ در افغانستان بوده هر کدام برای حفظ منافع و سیادت خود در افغانستان آینده میباشد از هر گونه مداخلات سیاسی و حربی و حتی بنام کمکهای انسانی (که هیچوقت صادق نبوده و نخواهد بود) با تمام معنی منع کنند، زیرا:

رفتن بپای مردم بیگانه در بهشت حقا که با عقوبت دوزخ برابر است

دوم) بکمک چنان شخصیتهای واقعا ملی (نه آنانیکه درین محفل و آن کنفرانس برای استعمار از آنها عده ایرا بنام شخصیت های ملی نامزد میکنند بدروغ و برای گذشتان خیر شان از گذر - که هر دو طرف برای اینها اختیار کامل بدهند و بالای شان اعتماد کامل داشته باشند) در جرگه قومی صلح با اخذ تضمینات قومی مروج افغانی، همچنان بعدل و انصاف، آشتی و قناعت بدهند که مطابق ایجابات وقت و زمان و موقعیت فعلی انصافا مستحق آن باشند و آینده باز نوده های حرص و دلد و دماغ شان ریشه نزنند و بد عهد و ستیزه مگر نگردند - زیرا تمام توافقات سابق که باز شکسته عدم قناعت یا صداقت دوطرف در توافق بادر نظر نگرفتن عدالت و انصاف هم از طرف جرگه مارها و هم از طرف متخصصین در حق گیری و حق دهی بوده است، که در قدم ثانی این حق و مستحق را بسویه ملی باید آراء مردم تعیین کند. (بقیه در آینده).

۱/ در مسعنه 38

تکان دهنده ی جنایات حزب اسلامی به نشر خواهد رسید. جالب این است که این کتاب ها توسط حامیان پاکستانی حکمتیار نوشته شده و در واقعیت آن شکی وجود ندارد.

نماینده های حزب اسلامی در کشورهای مختلف اروپایی و اسلامی به جمع آوری پول و اعانه های مختلف دست زده و هیچگونه حسابی از این در آمد ها به دست نیست. تنها میتوان موثر ها و خاتنه هایی را که به این نام خریده شده و به دست نماینده های این حزب میباشد مشاهده نمود و متوجه شد که تمام پول هایی که به نام خون ملت افغان و جهاد در مساجد و محفل های مختلف جمع آوری گردیده بود اکنون در کدام راه ها به مصرف رسیده است. نماینده های مختلف حزب اسلامی در فرانسه بعد از این که پول کافی جمع آوری نموده و به اهداف شوم خویش نایل آمدند میدان را ترک نموده و به امریکا و کانادا و شرق فرانسه پنهان شده و دکان تجارت باز نموده اند!! البته این عمل را تنها نماینده های حزب اسلامی انجام نداده اند، بلکه احزاب دیگر مانند نمایندگان حزب جمعیت نیز در این راه عقب نموده اند. همگان به یاد داریم که نمایندگان حزب اسلامی به شهر های مختلف فرانسه و اروپا با فلم های جهادی سفر نموده و در مساجد و

محافل مسلمان های اروپا به جمع آوری پول و اعانه و پول میرداختند و بعدا تمام این پول ها را بدون حساب و سند در جیب خود نموده و نابینا میشوند! هرگز نمکتند، و با یتیم خاتنه ای به دست حزب اسلامی، آباد نشند - (آدمه اکرم نازک است افغانها)

يا ايها الاواريه اوصدپاره هموطنانو!

ساغلي غلام محي الدين زرملولو له كانادا څخه

له ټولو هموطنو افغانانو، په تيره بيا له پوهانو، منورينو، د ادعا، نظر او قلم له خاوندانو څخه په درناوي اومصرا ته هيله كوم دلوڅو او برېنده ليكنو په مقابل كې چه دافغانستان د معاصر تاريخ ديوې پاني لنډيز دي، عصبي او گيلمن نشي او د افغانستان د سلامتې په خاطر لاندې ترڅه حقايق په دقت اوبيطرفانه توگه مطالعه او زما دپښتنو په هكله خپل اصلاحي او صائب نظريات چه په نني حساسه او خطيره مرحله كې زمونږ دجامعي غوښتي خلاصې او انساني ژوند او ورور گيلوي بيا هيواد ته اعاده كړاي شي، ديرعالمانه، جامع او په مستندو دلائلومتكي وړاندې او نشرته وسپاري، ترڅو دافغاني پوهانو، آگاه منورينو، نظر اوادعا خاوندانو دصائبو نظرياتو په رڼا كې، په موجوده ستونځو او مصائبو بريالي او دسياسي ژوندانه په سم سيخ مسير كې د خپلو ملي ارمانو په لور په بيره مخ په وړاندې ولاړ شو.

باور لرم دافغانستان د معاصر تاريخ په شهادت نيك ملتفت ياست چه نژدې له يوې نيمې پيړۍ راپديخوا په افغانستان كې دنهضتو اواصلاحي پروگرامو مخنيوي او شنډكيزي. د آزادي نيالگۍ زر زر وچيزي او داستبداد او ارتجاع هرزه گياه په چټكۍ سره وده كوي. ديوه خودكامه او مطلقه نظام پرمسند بل مطلقه او خود كامه نظام كشيښي او غالبا دپرديو په لمسون دملي مصالحو خلاف لورته پټويزي او نه يوازي دافغان مجاهد ملت په سرنوشت لوبې كوي بلكه هيواد دقهقرا او نابودي لورته ځكوي.

په لمريز كال ۱۲۸۰-۱۲۹۸ كې مشروطه غوښتونكو منورو افغانانو د هيواد دخپلواكي د ترلاسه كولو اومشروطه نظام د استقرار دپاره دله ايزه تحريك پيل كړه ولي په لمريز كال ۱۲۸۵ كې امير حبيب الله خان يو شمير مشروطه غوښتونكي منورين د توپ خولې ته وټيرل او گني شمير نورثي د وژدې مودې د پاره زنداني او دمشروطه غوښتونكو نهضت ئي خفه او شنډ كړ.

په لمريز كال ۱۲۹۷ كې امان الله خان د خپل پلار امير حبيب الله خان له مرگه وروسته د سلطنت پرتخت كشيښاست او مطلقه ارتجاعي قدرت ئي د امير حبيب الله خان له مړينې سره يوځای گورستان ته وسپارل. شاه امان الله خان دلمريز كال ۱۲۹۷ دكې دمياشتې په دوهمه نيته دافغانستان كامله خپلواكي اعلان او له انگليسانو سره ئي پخواني ټول تړونونه اومعاهدات لغو اوباطل اعلان او دلمريز ځل دپاره په افغانستان كې سياسي صحنې ته كیفې تحول او بدلون وركړ. شاه سياسي او اداري قدرت له ارتجاعي مغزو او د زړو اندېښنو له خاوندانو څخه واخيست اومنورينو ته ئي وسپارل چه په سياسي خپلواكي او د دولت په پرمخ تللي بنسټ منتج شو. شاه امان الله خان په هيواد كې د پوهنې ديوه بله اوروشانه كړه او ۳۲۲ ښوونځي يې په ټول هيواد كې تاسيس او دښيتو زرو په حدود كې دوطن بچيانو زده كړه كوله او گني شميرنورطلبه ئي د لوړو زده كړو دپاره تركيې، جرمني، فرانسې او ايتاليا ته واستول. شاه امان الله خان په لمريز كال ۱۳۰۳ كې د لمريز ځل د پاره دهيواد اساسي قانون چه د اساسي نظام نامې په نام ياديدل، لمريز په جلال آباد او په لمريز كال ۱۳۰۳ كې د پغمان په عنعنوي لويه جرگه كې تائيد، تصويب او نافذ كړ. د سياسي تشكيلاتو، حكومتي سيستم او اداري نظام نوي پرمختللي بنسټ ئي كښېښود. دوشپيته(۲۲) پروژې ئي د هيواد د اجتماعي، اقتصادي، عرفاني، عمري او مدني چارو دسمون او گړندۍ پرمختگ په منظور تر اجرا لاندې ونيولې، ولي د امانې دورې نهضت او اصلاحي پلانونه د امپيراليستي استثمارگرو قوتونو په لمسون او د داخلي ارتجاع په مرسته د رهنډ حبيب الله كلکاني د بلوا په نتيجه كې چه د انگليس له خوا تقويه كېده له بنياده خفه او شنډ شول.

د اختناق له وژدې دورې وروسته په لمريز كال ۱۳۲۵ كې شاه محمود خان صدراعظم له يوبخوا ددموكراسي زمزمه پيل اوديو سلسله اصلاحاتو وعده ئي وكړه او له بلې خوا ئي د شورې اومي (۷) دورې اوبشاروالي دپاره ازاد انتخابات او دآزادو جرايدو ازاد نشرات و مهل. ددموكراسي دزمزمې پر بنا دويښ ځلميانو دگوند مخكښانو چه دتولنيز ژوند له قواعدو، دجامعي د تكامل له قوانينو، د دولتي ادارې له رمز او ملي مسالمت آميزه سياسي مبارزې له ټولو اړخو سره ئي آشنائي درلودله او په دې پوهيدل چه د يوې اجتماعي پديدې تر عنوان لاندې د سياسي سازمانو او سياسي گوندو تشكيل جهان شموله مسئله او دبشري جوامعو د سياسي روند يوه ضروري اونه بيلدونكې برخه ده، چه د غرب په پارلماني نظامو، په سوسياليستي نظامو او دريمه نړي كې وجود لري، د اجتماعي ژوند دگړته ورودانگل او غوښتل ئي چه حكومت له سلطنت څخه بيل او مطلقه شاهي نظام په مشروطه شاهي نظام تبديل او تعويض كړي. ولي شاه محمود خان صدراعظم په لمريز كال ۱۳۳۰ كې خپلې ټولې وعدې بيرته واخيستلې او دويښ ځلميانو د رهبري كدر يو ولس غړي ئي له پنځو تر يوولسو كلو پورې زنداني او په هيواد كې بيا اختناق او استبداد حاكم شو.

له لمريز کال ۱۳۰۸ راپديخوا دناذر شاه او ظاهر شاه دکورنی دزعامت په ځلويښت (۴۰) کلنه دوره کی د ډيرو بنيادي او حياتي پروژو لکه دفاعي او امنيتي تشکيلات، روغتيايي، مخابراتي، مواصلاتي، عمراني، عرفاني، مالي، دسوداگري تنظيم، کرهني، باغداري، بند و انهارو، لارو او هوايي دگرو، د برښنا انرژي، دمرکزي بانک او نورو بانکو دولتي تصديو او داسی نورو عام المنفعه پروژو دفعال کولو ترڅنگ په ټول هيواد کی د پوهنی د يوه بيا بله اورويښانه شوه. څلور زره (۴۰۰۰) کليوالي او لمړنی ښونځي، (۴۹۷) متوسطه يا منځني ښونځي، (۱۹۰) نهاری او لیلیه لیسې، (۳۶) مسلکي، تخنیکي او عالي دارالمعلمین علمي موسسې، (۱۰) شرعي مدرسې، درې پوهنتونونه او يو پوليتخنیک تاسیس شول. اوه لکه درې شپته زره (۷۹۳۰۰۰) متعلمينو چه دريمه برخه ئي اناث وو، او شمیر ئي تر دوه لکه او درې پنځوس (۲۵۳۰۰۰) تجاوز کاوه، په زده کړه بوخت او لگيا وو.

په لمريز کال ۱۳۴۳ کی ظاهر شاه دديموکراسي په لور يو گام واخيست او نوی اساسي قانون دمصر له مقتضياتو سره سم دملي فرهنگ او تاريخي واقعيتو پربنا د ملي ژوند دتنظيم او عمومي نظم دڅوندي ساتلو، دعدالت، مساواتو، دموکراسي، آزادي او انساني کرامت دتامينولو په خاطر اودمتوازن انکشاف اوپرمختللی سيا او هوسا جامعی دجوړولو په منظور په يو سل او اته ويشت(۱۲۸) مادو او يوولسو فصلو کی د دولت، پادشاه، دخلکو حقوق او اساسي وظيف، شوری، لويه جرگه، حکومت، قضاء، اداره، اضطراري حالت، تعديل او انتقالي احکامو ترعنواينو لاندی، توشیح او نافذ شو. دنوی اساسي قانون په لس کلنه دوره کی دیرش آزادو جرايدو يو په بل پسې په آزادو نشراتو لاس پوری کړ. او دانتخاباتو د قانون په چوکات کې په ټولو انتخاباتي حوزو کی د افغانک ولس له خوا د ولسي جرگې او مشرانو جرگې د عضویت د پاره د ملت نمايندگان په آزادانه توگه انتخاب او وټاکل شول. اوهم يوشمير ملي او اجتماعي شخصيتو اوچپيانتو دحزابو د قانون له چيوگات دباندی سياسي گوندونه او سياسي سازمانونه لکه د افغان ټولنپال ولسواک گوند، دمترقي دموکرات گوند، دملي وحدت يا زرنگار گوند، دديموکراتيک خلق په نامه، ستم ملي، دموکراتيک نوين، جمعيت اسلامي تر عنوان لاندی سياسي سازمانونه اعلان کړل. پورته ذکر شوي سياسي گوندونه او سياسي سازمانونه ځکه دحزابو د قانون له چوکات د باندی اعلان شول چه محمد ظاهرشاه د احزابو قانون په هکله، سره له دې چه دولسي جرگې او دمشرانو جرگې له خوا تائيد او تصویب شوی وو، د سلطنت تر پای پوری تصميم ونه نيول. د احزابو د قانون د نه توشیح کولو په نتیجه کی، پادشاه په شعوری يا غير شعوري توگه د قانون په چوکات کی دديموکراتيکو قوتو او سياسي گوندو د قانوني تشکل مخه ونيوله اويواخی چپي گروپو د احزابو د قانون دنشتوالی په نسبت له فرصت څخه استفاده وکړه او خپلو سياسي فعاليتو، بی بند وباريو اومظاهروته ئي دوام ورکړ او مخنيوی ئي هم نه کيدل.

په لمريز کال ۱۳۵۲ کی هغو وړو ضابطانو چه په شوروې کی د مسلکي زده کړي ترڅنگ په کمونستي ايديالوژي مجهز شوی وو دماسکو په کمپول په نامه د سردارمحمد داود تر مشر تابه لاندی چه له عقدو دک او دسلطنت دمقام همپا په شخصيت وو، دشورويانو لمړي کودتا په افغانستان کی پياده کړه او دنمايشي کاذبی دموکراسي، موروثي سلطنت اونوی اساسي قانون تفری وروتلښت. سردار محمد داودخان سوسياليستي نظام ته ورته يو حزبي سيستم اعلان او يوازی خپل سياسي سازمان ته ئي دملي غورځنگ په نام د فعاليت اجازه ورکړه ازنورتول دموکراتيک او ملي نهضتونه یی خفه کړل.

په لمريز کال ۱۳۵۷ کی دغوئي د مياشتی په اومه(۷) نيته د سردار محمد داودخان دلستونی مارانو چه د ماسکو د خط پيروان وو په افغانستان کی د شورويانو دوهمه کودتا پياده کړه. سردارمحمد داودخان اودهغه ورور سردار محمد نعيم خان او دهغو کورنی پنځه لس نور غړي یی دښځو او ماشومانو په گډون دکوتا په لمړي ورځ په شهادت ورسول. دماسکو دخط پيرو استبدادي رژیم دخلق اوپرچم په نام له یوی خوا دديموکراسي ټول مهل شوي معيارونه، انساني کرامت اوبشري حقوق نفی او په بلی خوا یی په جلادي لاس پوری کړ او د هغه لست په اعتبار چه د نورمحمد تره کي له وژلو وروسته دکورنیو چارو دوزارت په ديوالو وڅېړول شو دولس زره (۱۲۰۰۰) د پوهنتون استادان، داکتران، انجنيوران، طبیبان، عالی رتبه ملکي او نظامي مامورین، جنرالان او منصبداران، معلمین، محصلین، ملي او اجتماعي شخصيتونه، علماء، روحانيون، ملي سوداگر، قومي مشران اواهل خبره ژوندی ترخاورولاندی کړل او یایی په دله ایزه توگه ووژل. شورويانو غوښتل چه نا مطلوبه حفيظ الله امين د تره کي په وسیله له مينځه یوسي، او د هغه په گډي خپل مطلوب سړي ببرک کارمل کښینوي. دتوطه او گولی چلولو په وخت کی حفيظ الله امين نه يوازی بچ شو بلکه تره کي برمه او په دک زړه یی ډکی هدیری ته واستول.

افغانستان دشپيتوکلپه حدود کی له شورويانو سره په سياسي، اقتصادي، اوفرهنگي ساحو کی ډیری نیکی اړیکی درلودلی. د شوروي اتحاد زمامدارانو به تل د دوو هیوادو تر مينځ چه مختلف اجتماعي

نظامونه یی درلودل، هغه دوستانه اړیکې او مسالمت آمیزه همزیستې او متقابلې همکاري جهانپانوت د نمونې په شان یی معرفي او مباحثات یی کوله، لیکن د شورویانو ملي خصیصه داده چه کله ددوي گټې تقاضا وکړي هغه وخت شورویان دخپلې ملي خصیصې پر بنا عالمأ او عامدأ له خپلو دوستانو او همکارانو سره نه یوازې خیانت مجاز گڼي بلکه د رعب او وحشت ایجادول او وژل یو ضرورت بولي، اوهیڅ وخت یی د خلکو او مللو د حقوقو له پایمالولو څخه دده نده کړی او نه یی کوي.

شورویانو هغو استعماري او استثماري ناپاکو پلانونو پر بنا چه غوښتل یی افغانستان دهندودو او بر اودفارس د خلیج انرژي نه د رسیدلو دپاره دتوپ د تختې پښت په واک کې ولري اوزمونږدهیواد له طبیعي اومخکې لاندې شتمني څخه ناجایزه گټه واخلي، دلمریز کال ۱۳۵۸ دمرغومی د میاشتې په شپږم(۶) نیټه یی دیونیم لک وسلوال فوځ په وسیله چه په دیرو مختلفو اوکیمیائي وسلو مسلح وو پخپل گاونډی کوچنی او بیدفاع هیواد افغانستان باندې چه غیر له صلح، انسان دوستي او آزاديږنه بل شعار یی ندرلودل، وسلوال تیری اویرغل وکړ اوتول هغه معتبر معاهدات چه د دولتینو تر منځ موجود وو د بین المللي مناشیرو، موازینو اومقرراتو په گډون تر پشو لاندې کړل. شورویانو حفیظ الله امین او دهغه دکورنی دیر غړي او محافظین مړه کړل اودتاریخ مختوری ملي خاین بېژک کارغل یی چه د شورویانو مطلوب سپړی وو له ماسکو څخه په روسي تانک کی سپور کابل ته راوړسول او دکریملین د سیاسي لوبو په سټیج یی د نانځکي په شان کښینول.

سفاکو، بیرحمو، سپړي وژونکو ځناورو شورویانو نژدی لس کاله په تول افغانستان کی په سپړي وژلو، دله ایزه قتل عامو، بی امانه بمباریو، دکلیو، ښارو، اقتصادي او تولیدي منابعو په تخریب او لوت ماریو لگیاوو. یونیم ملیون انسانان یی په شهادت ورورسول، گڼ شمیر تپیان او معیوب شول او دروهاو ملیاردو دالرو معادل مادي او معنوي جبران ناپذیره زیانونه یی افغان ولس ته ور ورسول. دشورویانو د فشار، شکنجې او سپړي وژنې په نتیجه کی دری ملیونه افغانان پاکستان او دوه ملیونه ایران ته هجرت وکړ او دوه ملیونه نور دننی په هیواد کی بی کوره، آواره اوسرگردان شول.

دپرچم دله په نظامي ساحه کی د سوسیال امپریالیزم دفوځیانو لایتجزا اونه بیلیدونکی جزء وو اوپه هیڅ بله ساحه کی یی مستقل ماهیت نه درلودل. پردي دشمن ته یی دانقیاد اوغلامي غاړه کیښودله اوپه عملي او نظري توگه یی له ولس او وطن سره دافکاک په نسبت هردول اجتماعي، ایدیالوژیکي اوسیاسي نسبت له خپله ځانه سلب او نور په افغاني جامعه کی ځای نلري. د خلق اوپرچم فاسد باند خلکوته دکور په ځای گور، دکالو په ځای کفن او د دودي په ځای گولی په خینه کی ورتشی کړی. ولی د دوي دیر ستروا نه بشوونکی جرم او معصیت دادې چه دهیواد دیره ستره انساني حیاتي شتمنۍ یی چه هغه دافغاني جامعی گڼ شمیر پوهان، داکتران، انجینران، طبیبان، استادان، معلمین، منورینو، پکارپوه، دتجربې خاوندان اوزیارکښه سرښندونکی مبارز ځلمیان وو، یا مړه اویا بالاجباره د بی لاري، فساد اوملي خیانت لورته وروځکول. که دغه ستری بشري حیاتي شتمنی پدغه وخت کی چه دخودکامه اومطلقه نظام ریشی وچی شوی وی، دملي ارمان لورته رهبري شوی وای، دوي کولای شوای چه دملي دیموکراتیک کړن لاری په چوکات کی، دیر ستر اجتماعي، اقتصادي اوفرهنگي بدلونونه رامینځ ته کړی وای. لیکن د تاریخ مختوری ملي خاین بېرک کارغل او دهغه دستیارانو اوهمکارانو چه خپل قوت، توان، ماغزه، شعور، قلم او بیان یی د دشمنانو په گټه اودخپلې تولنی په ضرر اوزیان پکارواچول، افغاني ستره انساني شتمنۍ یی دیرغلگرو شورویانو دنایاکو او پلیدو ارادو د استعمال لورته ورکړه او په پای کی یی هیواد توری ارتجاع او مذهبي استبداد منگلوته وروسپارل.

افغان قهرمان ملت دشورویانو دوسلوال تیری او یرغل په مقابل کی په عمومي قیام او پاڅون لاس پوری اومقدس جهاد یی پیل کړ. دافغان مجاهد ملت عمومي قیام او پاڅون په پاکستان اویران کی دتنظیمو تر جوړیدو دیر دمخه اوکاملا یو طبیعي تحریک او پاڅون وو. په اسلامي موازین، ملي ننگ اونااموس، دخپلواکي په خوندي ساتلو، ایمان اوعقیدې اوآزادي غوښتلو په روحیه باندې بناوو. همدارنگه دفوځي قطعاتو پاڅون او قیام هم په وطن پالنې او دخاوری له تمامیت څخه په دفاع بناوو، اوغیر له اغواشورولو نور تول ملت چا قدم، چا دقلم او چا د درهم په وسیله په مقدس جهاد لاس پوری کړ، ولی کله چه د شورویانو د فشار په نتیجه کی گڼ شمیر افغاني کورنیو پاکستان او ایران ته هجرت وکړ، پاکستانی او ایرانی واکدارانو دخپلو شومو سیاسي اغراضو دترسره کولو په منظور دگوتو په شمارارتجاعی عناصر چه ددوي له نظر سره موافق وو پخپلو منگلو کی و نیول او داسلام ترچتر لاندې یی یو شمیر تنظیمونه جوړ کړل. په پاکستان کی د جوړشوو تنظیمو شپيته نفره سرکښان مکې مکرمې ته ولاړ اودحضرت ابراهیم علیه السلام په مقام کی یی چه دتوحید لمړي بنسټ او د وحی او الهام مهد گڼل کیږي دپاک الله په ذاتي اسماءو سوگند یادکړ چه له نفاق او شقاق څخه به ځان وژغوري او مقدس جهاد به داگاه او ذیصلاح

افغانانو په مصلحت او مشوره متفقاً له يوه واحد مرکز څخه اداره کوي، ولې چه له مکي مکرمي څخه بيرته پاکستان ته راستانه شول، نه يوازي د کوربه په لمسونه يې په قران کریم سوگند هيرکړ، بلکه د تنظيمو ځينو خاځيانو مشرانو دافغانستان دهغه سياسي، نظامي، اداري، منوروپوهانو، ملي او اجتماعي شخصيتو او قومي مشرانو په ترور او وژلو لاس پوري کړ چه ديرغلگرو شورويانو پرضد يې دمبارزي د پاره پاکستان ته هجرت کړي وو. په زرهاو ارکانحرب نظاميان، سياست مداران، پکاراگاه وطنپال منورين، د پوهي او تجربې خاوندان افغانان يې د کوربه لمسونه دمقدس جهاد له صفوفو څخه څپ وهل او د دوهم هجرت د پاره يې غربي نړي او استراليا ته اړ کړل. داځکه چه پاکستان مغرضو واکدارانو او دتنظيمو په صفوفو کې پکارپوه مجرب او آگاه نظاميان او ملکي وطنپال پوهان او منورين افغانان دافغانستان دملي مصالح په خلاف او ضد نشي استعمالولي، بلکه پکار پوه افغانان دکمونستي نظام دپاره د يوه دموکراتيک بدیل پحيث هرومرو دعمل ابتکاراو قدرت په لاس کې اخلي او دجهاد سياسي او اداري اړخونه ترواحدي اداري لاندې راولي او دتنظيمو دمشرانو خودسريو، قدرت طلبې، انانيت، دنيوي مينې، حرص او آز ته خاتمه ورکوي او دافغانستان په هکله دپاکستان تخريبي پلانونه شنډ کيږي.

خو د نا آگاه ملا سالارانو ويري دا وي چه له يويوخوا هغه په زرهاو مليونو دالر چه د اسلامي ممالکو بشر دوستو هيوادو خيريه موسسو او انفرادي اشخاصو له خوا د افغاني مهاجرينو او مجاهدينو دستونځو او اړتياو د رفع کولو پاکستان ته راليږل کيدی او يوه برخه يې دتنظيمو مشرانو ته د سهمي په دول ورويشل کيدی، هغه دتنظيمو له لاسه وتلي او دمقدس جهاد دواحدی اداري په واک او اختيار کې به وي او له بلې خوا د دوي د زعامت خوبونه په حرمان بدليدل.

پاکستاني واکدارانو دخپلو سياسي اغراضو په منظور دمهاجرينو اومجاهدينو اقتصادي او نظامي مسایل د (آي اس آی) په واک او اختيار کې ورکړل. دمقدس جهاد سياسي مسایل دپاکستان دخارج وزارت له خوا رهبري کيدل او دمهاجرينو دتنظيم چاري يې يوی بلی پاکستاني اداري ته د کمشنري په نامه وروسپارلی. پاکستان کمشنري ټول افغاني مهاجرين مجبوره کړل چه د يوه تنظيم دعصويت کارت اخلي، هريوه مهاجر چه د کوم تنظيم دعصويت کارت او يا شناختي پاس نه درلودل، هغه نه يوازي پاکستان پوليسو دآزار او اذيت لورته واقع کيدل بلکه له هغه قوت او لایموت امداد او معاونت څخه چه داسلامي ممالکو، بشردوستو هيوادو، خيريه موسسو او انفرادي اشخاصو دمرستی په نامه افغاني مهاجرينو ته راليږل کيدل، محروميدل، فلهدا افغاني مهاجرين په پاکستان کې له يويوخوا د اhashي او اياتي د ستونځي او له بلې خوا له محيط سره د نابلدي او نا آشنائي په نسبت مجبوره کيدل چه يوه تنظيم ته مراجعه وکړي او دعصويت کارت اخلي. په پاکستان کې د تنظيمو له دارالافتاء څخه د تنظيمو د مربوطه دفاترو په نام متحدالمال صادر او اخطاريي ورکړ چه هيڅ يو ډيرخيريلي د تنظيمو په دفتر کې دکار کولو حق نلري. د دارالافتاء فتوی په مهاجرينو کې نا مطلوب عکس العمل خلق او هغه يې مذهبي حربه او داسی تعبیر کړه چه دغه فتوی فقط او فقط د جهاد له صفوفو څخه د مجربو، کار آگاه ماهرانو او تکنوکراتانو د څپ وهلو په غرض د مذهبي حربي پحيث استعمال شوه. يقيناً د ډيري خيريل د سنتوتوک، معصيت او گناه گنل کيږي، ليکن په هيڅ صورت سره ډيرخيريلي مسلمانان چه دديرو فضيلتو، نیکو اسلامي اخلاقو، اسلامي تقوی، پاکي، سپيڅلي اسلامي عقيدې او ارادې خاوندان دجهاد اومسلمينو په کار کې له خدمت او چوپړ څخه نشي محرومه کيدلي. سره له دې چه د اسلام په دين کې اکراه منع ده ولي بياهم قهراً محرومه کيږي. په پاکستان کې دجورشوو تنظيمو مشرانو دجهاد په پيل کې دوشپته مليونه (۲۲،۰۰۰،۰۰۰) کلداری د ځان د سپرلي دموترو او دخپلو شخصي کور دتجهيزاتو د پاره مصرف او دقيادي شوري غړو ته يې د مياشتي لس لس زره کلداری معاش تعين، ولې دتنظيمو په دفتروکې د هيچا تنخواه يا معاش تر يو زر کلدارو اضافه نه وو. او له هغو مهاجرينو سره چه له خپلو وړو معصومو اولادو سره بي له خيمي په دشتو کې سرگردانه او له لوږي او ناروغۍ سره مخامخ وو هيچا پالندره ونکړه او هيڅوک نه پوهيدل چه له مهاجرينو سره دمرستی پيسې، کالي، البسه او نور ضروري او حياتي مواد دچا تر نظارت لاندې حقيقي مستحقينو ته ورويشل کيږي.

په پاکستان کې د تنظيمو دمشرانو غټه خطا داوه چه دکوربه په لمسونه يې په هغو دموکراتيکي منل شوی معيارو چه دولت او حکومت ته د قانونيت او مشروعيت مفهوم وربښي، سترگي پټولي او دافغانستان زعامت يې چه يو ملي امانت دی دتنظيمو دمشرانو انحصاري حق بلل او دهمدغه باطل خيال پر بنائي يو وار د انجنير احمد شاه اوبل وار دملا صيفت الله مجددي په مشرتابه د اوه گونو تنظيمو دمشرانو په انحصار کې انتصابي او موقتي جلا وطنه حکومت جوړ کړ. ولې تش په نامه جلا وطنه حکومتونه يوازي دکاغذ په مخ تش په نامه نقش پاته اوپخپله د تنظيمو دمشرانو دپاره هم د منلو وړ نه وو، نو ځکه د تنظيمو واکدارانو خپلې پانگې، شتمني، وسلې، جنگي مهمات او خپل مربوطه نظامي، مالي، اداري،

سیاسی او استخباراتی سازمانونه د جلا وطن حکومت تر واحدی ادارې او قومانداني لاندې حتی د مقدس جهاد د موثریت په منظور هم متمرکز او مدغم نکړی.

د واحدی ادارې همکاري او همیاري د نشتوالی په نسبت له یوځایو جهادي جنگ عمر اوږد شو، مالي او انساني ضایعات او تلفات تر تندې لوړ ولاړ، او له بلې خوا دملي وحدت په واحد صف او لیکه کې درزونه ولويدل، تضادونه، عقدې، خپل سړي او انارشي د تنظیمو تر مینځ او د جنگ په محاذ کې خلق او په پای کې د تنظیمو ذات البینی اختلافات د دښمني تر سرحدو وڅکول شول.

لنډه داچه په پاکستان او ایران کې د پردیو په اراده جوړشوی تنظیمونه اصلاً جهادي تنظیمونه نه وو، ځکه د فی سبیل الله جهاد واقعي مفهوم او معنی داده چه درېښتینی مجاهد سړي په نیت، اراده او وجود کې ماسوا د متعال خدای (ج) د مطلق کمال لورته حرکت او د طاغوتانو د ظلم څخه د خدای (ج) د بندگانو له خلاصون نه پرته بله انگیزه لکه د سیاسي قدرت تر لاسه کولو، شهرت طلبی، د مال او منال تولول او داسې نورې دنیوی تیتۍ گټې وجود ونلري، ولې د تنظیمونو سیاست او کړه وړه په اسلامي اخلاقو، انساني ارزښتونو او دیموکراسي معیارو متکي نه وو، بلکه په قدرت طلبی او انحصاري معیارو متکي وو او دوي کاملاً مصمم وو چه سیاسي قدرت په هرطریقه او هرقیمت چه ممکن وي د ځان په انحصار کې ولري ترڅو وکولای شي د مذهبي حربې د استعمال په وسیله د پرمختیايي فکري رشد او فکري بلوغ مخنیوی وکړي. (نوریا)

بده و بگير بين خطاب و ناشناس

شنوندگان رادیو پیام افغان که بمديریت مسئول آقای عمر خطاب تدویر میشود بخاطر خواهند داشت که دريکي از پروگرامهای رادیوئي اخير ماه جون، آقای خطاب با صادق فطرت مشهور به ناشناس مصاحبه ای داشت و ناشناس درضمن ستایشهایی از آقای خطاب و خودستاییهای از شخص خودش، بارتباط شخصیت و سوابق خود از جریده اجیر (امید) توصیف و از آئینه افغانستان با کلمات زشت از قبیل «سطل لوش و لجن...» مذمت کرد.

من آن مصاحبه را نشنیدم، اما وقتی دوستان موضوع را بمن گزارش دادند، اینرا هم گفتند که آقای خطاب تحت تاثیر توصیفهای مبالغه آمیز ناشناس قرار گرفته، وقتی ناشناس بالای آئینه افغانستان تجاوز صریح و قباحته آمیز نمود، خطاب نه تنها دفاع نکرد بلکه خود را چپ گرفت و با مصطلح تیر خود را آورد. مثلاً ناشناس بخطاب تعارف و کامپلیمنت داده چیزی شبیه این کلمات گفت که «... شکیل احمد پاکستانی و یکنفر ژورنالیست روسی هر دو در واقع بینی در جهان نمیر اول شناخته شده اند، و سومین ژورنالیست واقع بین آقای خطاب میباشد...»، آنگاه خطاب شنوندگان را مخاطب قرار داده گفت: «هموطنان میشنوید که این گپ های یک آدم عادی نیست...». این نوع بده و بگیری های مصلحتی انسان را بیاد درامه های «شیر آغا و گل آغا»، «عجب خان و رجب خان» و «تگ و تگمار» می اندازد که یکی بدگیری تعارفات مبالغه آمیز و غیر واقعي پیشکش میکنند...

بهر حال ثبوت عدم واقع بینی آقای خطاب بحیث یک ژورنالیست مسئول در همین مصاحبه اش با ناشناس پرچمي مشهود است که نه تنها از تجاوز نامردانه ناشناس پرچمي بالای مجله آئینه افغانستان، این مجله مبارز و حقوقی، جلوگیری و حتی دفاع نکرد، بلکه به تقاضا های مکرر مدیر مسئول آئینه افغانستان تا برای او مدت پنج دقیقه وقت مصاحبه منحیث حق دفاع داده شود، یا اینکه ناشناس کمونست در یک مصاحبه رویاروی و دوجانبه دعوت گردد، خطاب گوش خود را کر انداخته لبیک نگفت.

در باره صادق فطرت مشهور به ناشناس آنچه دکتور هاشمیان چند سال قبل در یک مصاحبه رادیوئي رویاروئي که آنهم توسط آقای خطاب تدویر میشد، گفته و اینک یکبار دیگر تکرار میشود، اینست که او پرچمي و کمونست بوده و بزرگترین فضولي و ظن فروشانۀ ناشناس در دوره حکومت پرچمي این بود که وقتی ببرک کارمل ناشناس را بدون اطلاع مردم قندهار توسط یک وثیقه جعلي بحیث وکیل مردم شریف و مسلمان قندهار به ولسي جرگه آورد، و مانند او چند وکیل و ظن فروش دیگر را نیز برای مقاصد خود تهیه دید، آنگاه موضوع موجود بودن سپاه متجاوز شوروي «قوای دوست؟!» را در افغانستان در ولسي جرگه افغانستان مطرح ساخته، از ولسي جرگه ساختگی و ظن فروش خود تصویب مشروعیت موجودیت قوای شوروي را تقاضا کرد. صادق فطرت (ناشناس) وکیل پرچمي ولسي جرگه از ولایت قندهار بیا خاسته درباره ضرورت و مشروعیت «قوای دوست!» در افغانستان سخن گفت و موجودیت آنرا تأیید نمود. این گفتار صادق فطرت و دیگر وکیلان کمونست در رادیوی افغانستان در دوره ببرک پخش گردیده و در مطبوعات وقت منجمه نشریه ولسي جرگه هم نشر شده، کاپي این نشرات در لایبرری کانگرس در واشنگتن و هم نزد افغانها موجود است.

قابل تذکر است که ناشناس دو شخصیت دارد: یکی شخصیت هنري او که هم صدای خوب دارد، هم موسيقي و راگ میفهمد و هم ابیات را صحیح و بجا و موزون میخواند و یک شخصیت هنري قابل توصیف است که هاشمیان نیز صدا و کامپوزهای اورا خوش دارد. اما شخصیت سیاسي او در قطار خاین ترین و وطنفروش ترین کمونست ها قرار میگیرد که بخاطر چوکی و مقام چند بار خود را فروخت: درولسي جرگه برای تأیید مشروعیت لشکر سرخ در افغانستان، در رادیو افغانستان بخاطر کسب چوکی ریاست، تبلیغات حزبي و کمونستي میکرد، در سفارت ماسکو بحیث مستشار فرهنگی برتبه اول مدت پنج سال ماند، و در ماسکو در تمام جلسات حزبي کمونستهای افغان و هم در کمسمول ها و میتنگ های سیاسي حزب کمونست بحیث عضو کا جی بی و وفادار پرچم و ایدیالوجی شوروي اشتراک کرده عکسهای او موجود است؛ ناشناس در مسائل حزبي و ایدیالوجیکی نیز پیشتر و بالاتر از سفیر کمونستها جلوه فروشي میکرد و اصطلاح پرچمي «انقلاب برگشت ناپذیر» ورد زبان او بوده، در امریکا و اروپا افغانهایی موجود و حاضر بدادن شهادت میباشند که این اصطلاح و مطالب دیگر تبلیغات کمونستي را بارها از زبان او شنیده اند. قرار مسومع، ناشناس بخاطر خوشنود ساختن روسها و کمونستها در ماسکو، نغمه معروف «شبهای ماسکو» را بزبان روسي صدها بار خوانده و شب و روز در پارتهای روسها ایل و غیل بود.

توضیح اینکه ناشناس در پشاور بکدام حلقه «مجاهدین خوشگذران» شامل و چطور «پایه ماتکه» پیدا کرد و به تضمین کي بلند رفت، و اکنون در خدمت کدام حلقه ها قرار دارد، مستلزم افشای نامهای پیرها و جوانهاییست از ذکور و اناث که موضوع را شخصی میسازد. داکتر هاشمیان مدیر مسئول مجله آئینه افغانستان حاضر است در یک مصاحبه رویاروئي (رادیوئي یا حضوري) این مطالب را با ارائه اسناد بیان نماید و چهار نفر شاهد زنده را هم معرفی بلکه در مصاحبه سهیم بسازد. گرداننده پروگرام میتواند دونفر افغان خبیر را بحیث حکم و منصف دعوت نماید.

بجواب برادر محترم جناب حياء صاحب

الحاج عبدالحمید فقیر یار از کالگری - کانادا

امید است سلام و احترام مرا بپذیرند، از اینکه معروضه بنده رادر شماره ۷۲ مجله آئینه افغانستان سرتاپا از ملاحظه گذشتانده و در شماره ۷۴ (ص ۵۴) بر آن تبصره نموده اید، بسیار تشکر میکنم.

برادر محترم بشما و سایر خوانندگان محترم معلوم است در افغانستان چه فجایعی نیست که درین مدت دوده اخیر رخ نداده، اکثر فامیل ها جگر گوشه های خود را از دست دادند و بیوطن شدند، آواره و دریدر شده بدیار اغیار پناه بردند و هر لحظه در انتظار بازگشت بوطن عزیز میباشند، کس بداد آنها جز خداوند (ج) نمیرسد. بیعدالتی، بی روزگاری و غیره از طرف اولیای امور بالای مردم افغانستان تطبیق میشود.

پاکستان و ایران از موقع استفاده و گلیسم غم رادر افغانستان برپا کرده نمیگذارند آرامی و آسودگی در افغانستان جاگزین شود، زیرا منافع آنها در خطر است؛ هر دو دولت به نا آرامی و کشت و خون در افغانستان خوش میباشند چنانچه از گفتار و کردار اولیای امور هر دو مملکت معلوم گردیده؛ من مجبور شدم مانند سایر برادران وطن دوست و خدمتگار صدای مردم مظلوم و درد دیده افغانستان را بگوشها برسانم و یگانه وسیله همین بود تا ذریعه مکتوب سرکشاده آنچه لازم بود بگویم تا اگر امکان داشته باشد و حکومت طالبان قدرت این بیعدالتی را داشته باشند که آنرا رفع کنند، پس چرا با القاب آنها را متوجه نسازم. بهمین منظور بشخص درجه اول مملکت که در حال حاضر ملا محمد عمر مجاهد میباشد نامه ارسال کردم که اگر توان واقعی دارند جلو بیعدالتی و پراگندگی های اجتماعی و اقتصادی را بگیرند و اگر نمیتوانند قدرت را ب مردم بسپارند تا مردم زعیم خود را خودشان با اساس تشکیل لویه جرگه تعیین کنند. اگر چه بعدا فهمیدم که حکومت طالبان در فکر نظر مردم نبوده اینچنین نامه ها را ابدا نمیخوانند چونکه حالا آنها از زندگی طالبی بزندگی تجملی داخل شده، بالای موتر سوار و گوشت چوپه مرغ میخورند و با اصطلاح کته کته میگویند و بالا بالا می نشینند.

اما خورده گیری جناب حياء صاحب در باره القاب نامه مذکور است، اگر در نامه خود نوشته میکردم «خدمت جناب ملا محمد عمر»، در آن صورت بعقیده بنده اول اداره محترم آئینه افغانستان آنرا نشر نمیکرد و سوال واقع میشد کدام ملا محمد عمر؟ و آیا القاب و مقام دارد یا خیر؟ چونکه در افغانستان ملا محمد عمر بسیار است، مثلا ملا محمد عمر کوچه چقورک، ملا محمد عمر کوچه سوت پایها، ملا محمد عمر محتسب دروازه لاهوری، ملا محمد عمر قباچی ملا محمد نبی محمدی، ملا محمد عمر گنده

فروش در قول آبچکان، ملا محمد عمر ترمچي صحنه تمثيل، ملا محمد عمر خزانه دار بچه سقر، ملا محمد عمر کلانتر کوچۀ ندافها، ملا محمد عمرايلچي، ملا محمد عمر توپچي، وامثالهم. دوم اينکه طور مثال نوشته ميکردم «خدمت جناب محترم رباني صاحب» پس سوال ميشد کدام رباني؟ رباني جنگاني، رباني از قدرت افتيده، رباني معزول، رباني جلای وطن، رباني رفيق يالتسين، رباني تهراني، رباني ماسکوويچ، رباني بحران الدين، رباني معاون ملا عمر و غيره تا يکي از ديگر تشخيص ميشد؛ پس لازم است مکاتبه بايد بنام و مقام شخص مکمل باشد تا باو برسد و اگر هم براي نرسد مقصد و هدف نويسنده معلوم باشد.

سوم اينکه حتما شما مجله آئينه افغانستان را مطالعه داريد، از يک مدت کلمه و لقب (اميرالمومنين) را براي ملا محمد عمر نظر بفيصله علمای کشور يا علمای طالبان استعمال ميکردند و در شماره های اخير اين مجله ملا محمد عمر را (اميرالمومنين طالبان) ميگويند، شما چرا تا حال خاموش بوده مجله آئينه را مانده بالای يک هموطن آواره دور افتاده انتقاد کرده ايد؟

در مورد استعمال کلمه (متوسل) بعوض (متوصل) با اشتباه ملتفت شده از شما تشکر ميکنم. فوتوی جناب شما را در آئينه ديدم کسی مهجور بنظر ميرسيد، براي صحت و عافيت شما دعا ميکنم، شما بدل اکثر افغانهای وطنپرست جاداريد، نوشته های پر کيف و اشعار شمارا هميشه ميخوانيم و از آن بهره مند ميشويم. والسلام الحاج فقير يار از کانادا - ۲۸ می ۱۹۹۹

يادداشت اداره: لقب اميرالمومنين بخلفای راشدين (رض) می زيبيد و صدق ميکند و بعد از آنها زمامدار ديگری در عالم اسلام اين لقب را بالای خود نمانده و استعمال آن از طرف محترم ملا محمد عمر مجاهد نه تنها بشخص خود او بلکه بکشور افغانستان منحيث يک کشور کوچک اسلامي نمی زيبد، بلکه استعمال اين لقب القاب ديگری را که در قرن ۱۹ در منطقه ما استعمال ميشد، بخاطر ميدهد، از قبيل: خاقان ابن خاقان ابن خاقان؛ سلطان ابن سلطان ابن سلطان؛ شهنشاه ابن شهنشاه؛ مهاراج ابن مهاراج ابن مهاراج؛ جهان پناه ابن جهان پناه، سرتاج ابن سرتاج و غيره که بعضا همگي اين القاب در مورد يک شخص بجهر بلند استعمال ميگرديد.

ما بعد از آنکه حدود ۱۵۰۰ ملا و طالب در قندهار اين لقب را بملا محمد عمر مجاهد دادند، چند بار نام او را با همين لقب نوشتيم و بعدا ملتفت اشتباه خود شدیم که ۱۵۰۰ نفر انتصابي آنهم مربوط بیک قشر، صلاحيت اعطای چنين لقب را ندارند، حتی کل ملت افغانستان هم نمیتواند اين لقب را بزعيم سياسي خود بدهد، زيرا لقب «اميرالمومنين» بجهان اسلام تعلق دارد، نه فقط بیک کشور کوچک اسلامي. اما طالبان که زعيم خود را (امير المومنين) ميخوانند، ماهم ملا محمد عمر مجاهد را بحیث (اميرالمومنين طالبان) ميشناسيم، نه بحیث (اميرالمومنين افغانستان) يا (امير المومنين جهان اسلام).

ليونی سردار «فاتح صافي»

اوداستاد محمد عزيز نعيم مصاحبه

محمد داود مومند له کلفورنيا خخه
نوت: خرنکه چه مجاهد ولس دامضمون چاپ نکړ، آئينه افغانستان ته دنشر
دپاره تقديم شو.

دمجاهد ولس په اومه گنه کښي می د ملي مبارز محمد حسن ولسمل په زړه پوري مصاحبه د استاد محمد عزيز نعيم سره ولوستله. تر دی دمخه چه د فاتح صافي (پخوانی جمهور رئيس) په مورد کی داستاد محمد عزيز نعيم په مصاحبه خبری وکړم، بايد ووايم چه استاد محمد عزيز نعيم دهيواد دليو اخلاقي شخصيتونو خخه دي او د پوهی او معرفت خاوند يو انسان دی. دده فروتنی، تواضع او شريفانه وضع دهرچا سره بی ساری ده او دده خبری او لیکنی اکثرا د يوه باضميره او باشرفه افغان د فکر او نيت نمايندگي کوي، ولی د ولسمل صاحب سره په مصاحبه کی داسي خرگنديزي چه جناب محمد عزيز نعيم دخپل تره (سردار داود) په ارتباط په خبرو او قضاوت کښي دخپلوی دکلیک اغيزی لاندی راغلي او په هغه خرگندو حقایقو او واقعیتونو سترگی پتوي کوم چه اظهر من الشمس دي.

سردار داود خان يومستبد، خودخواه او مطلق العنان سړي وه او په ديموکراسي باندي یی عقیده ندرلوده. ددی علت داده چه سردار داود خان د ورکووالي نه د سردار محمد هاشم خان په سياسي مدرسه کښي تربيه

معضلات جاری افغانستان بکاترکس امریکا در واشنگتن بیایند. این نامه در صفحه دوم نشریه (درد دل - ملی وحدت) چاپ شده، قابل فهم و تقدیر است که سردارهای آرنج کونتی و نشریه (درد دل - ملی وحدت) بیشتر از نقیب صاحب و حضرت صاحبان بکاترکسمن روراباخر عقیده و ارادت دارند، زیرا این شخص معجزه می آفریند از نوع معجزه هائیکه مرده را زنده میکند، شاید در آینده تعویذ هم بدهد و همه حاجات حاجتمندان را برآورده سازد. شاهین میپندارد «اعلی حضرت با چنین اقدام متهورانه میخواهند آرزوهای بهیخواهانه خود را بادست خالی... درعمل پیاده کنند.» مردم می پندارند که خداوند کاترکسمن روهر باخر رابحث یک نعمت بزرگ و یک وسیله مفتنم بدسترس اعلحضرت قرار داده است، و درین فرصت حساس ازین چانس خوب و تصادف نیک خوشحال بوده برای موفقیت اعلحضرت دعا میکنند.

از همه جالبتر «حرف نگارنده» یا سرمقاله پر طعراق مدیر مسئول درین شماره است زیر عنوان «اعلی حضرت در قبال قلم» که من آنرا با علاقه خواندم و متاثر شدم که همکار سابق ما بزیر بار کار آقای سیرت جسا و روحا آنقدر ضعیف و نحیف شده که توان خواندن راندارد و «یکی دو نشریه را بکراحت مرور» میکند. او شکایت و خلق تنگی نشان میدهد که بعضی ناشرین «هم طالبان را بیرحمانه میکوبند هم ائتلاف شمال را هم حکومت دیموکراتیک خلق را و هم ملی گرایانی را که صلح و وحدت و دیموکراسی میخواهند و هم طرفداران شاه را... خواننده گیج میشود و نمیداند که بالاخره اینان چه میخواهند و کی را میخواهند؟»

اول باین فکرشدم که همکار سابق مادرمدت شش سال همکاری اش با آئینه افغانستان خودش بخط و قلم خود کدام جناح ها را و چطور کوبیده و چند نمونه هم میسرشد، اما ملتفت شدم که درین شماره جای ضیق است و از اصل موضوع هم دور میرویم، باشد برای آینده. بنابراین فعلا بیک تذکر مختصر اکتفا میکنیم اینکه: ما مانند سابق موبد طالبان هستیم، طالبان را فرزندان اصیل افغان و وارث خاک افغانستان میشناسیم (نه یگانه وارث، بلکه همه گروه ها و همه افغانها را وارثین مشترک خاک و سرزمین افغانستان میشناسیم)، اما روش های نادرست و سیاستهای نامعقول و غیرمفید طالبانرا بیهم انتقاد میکنیم؛ ائتلاف شمال را بخاطری کوبیده و خواهیم کوبید که اینها بادشمنان تاریخی افغانستان، روس و ایران، سازش کرده بخاطر تصاحب چوکی و قدرت دایم العمر برای تجربه افغانستان تلاش میورزند (و شاهین نیز تا یکسال قبل دشمن سرسخت ربانی - مسعود بود، اما اکنون که در خدمت سیرت قرار دارد بخاطر ائتلاف سیرت با ائتلاف شمال مشروعیت قایل شده - اسناد موجود است!)؛ دیموکراتیک خلق و کمونستها را بخاطری کوبیده و خواهیم کوبید که اینها مادروطن را بروس فروختند و مسئول تمام بدبختیهای افغانستان میباشند (شاهین بخاطر ائتلاف سیرت با کمونستها، اکنون این گروه را نمیکوبد!)؛ ملیگرایان را نمی کوبیم زیرا اینها افغانستان را برای افغانستان میخواهند، اما ملی گرایانی از قبیل سیرت، واصفی، کرزی، گیلانی و سردارهای آرنجکونتی را میکوبیم چونکه اینها از روی تقلب و بخاطر چوکی و مقاصد شکم پرستی لباس کاغذی ملیگرائی بتن میکنند و لی آه بجگر ندارند و دلیل عمده ای که اینها از پادشاه حمایت میکنند برای اینست که در سایه او دوباره بقدرت برسند، نه برای نجات افغانستان و نه برای خدمت با افغانستان، چنانچه تا حال هیچ خدمتی انجام نداده اند، و اکنون در تلاش آند تا توسط روراباخرها برای ما لویه جرگه و حکومت نو بسازند و شما هم آقای «نگارنده» بامید وعده دور و درازی که اگر فلان شخص صدراعظم شود چوکی وزارت مطبوعات به خدمتگار و تبلیغ کننده او تعلق خواهد گرفت، در خدمت همین گروه قرار گرفته برای اهداف ناپاک قدرت طلبی شان تبلیغ میکنید و قلم میزنید، وانگهی خود ملتفت میباشید که نوشته اید «قلم پاک است، مقدس است، سازنده و خلاق است، اگر یک دست آلوده، یا نویسنده آلوده دامن به قلمهای پاک بخورد، آنا آلوده اش میسازد و قلمی که آلوده شد، فوراً قدسیت خود را میبازد...»

این سرمقاله ای که در نشریه شما باستقبال از مجلس ۲۹ جون برای اعلی حضرت نوشته شده و دربین آن بیانات مشهود سیرت نیز خوانده میشود، بزم نویسنده گان آن اعجاز مسیح در نوک قلم شان دمیده تاملرده را زنده سازند، شاهکاریست از مبالغه و تملق و اضافه گوئی که نه تنها قلم بلکه سخن از تراوش آن خجل میشود: درین سرمقاله از موقوفهای گذشته اعلحضرت چاپلوسانه دفاع شده، مثلاً استعفی اعلحضرت از مقام سلطنت را بمعنی لغوی کلمه استعفی که «عفو خواستن» است تعبیر و درباره دیکتاتوری کا کای شان چنین پندلیس میکند که «ظلم و دیکتاتوری و شیوه کار نا صحیح کدام کا کا میتواند مانع کار برادرزاده ها شود؟»، و پیرامون انتقاد بالای دوری و فاصله گرفتن اعلحضرت از قیام و جهاد ملت افغان بمقابل روس، اینطور خام پورته میکند که «... همیشه در روم بودند، مانند هرفرد دیگر از دوری وطن

شوی وه او داخلاق او کرکتر له نظره هم محمد هاشم خان ته ورته وه، اودهمدی خاص کرکتر له امله ده چه دخپل دوه نورو ترونو، مرحوم شاه محمودخان غازي چه دخپل وخت یو دیموکرات او خوراحلیم او متواضع انسان وه او دغه راز مرحوم شاه ولیخان نه سخت نفرت درلود او دهمدی نفرت په نتیجه کېښی، ده جنرال عبدالولي خپل رقیب گانه او داسی څرگندیږي چه دده د ۲۹ سرطان دمنحوسی کودتا دانگیزو څخه هم یوه لویه انگیزه د جنرال عبدالولي راپرزول وه. سردار داود لکه محمد هاشم خان په یوه پلیسي حکومت عقیده درلوده ولی متاسفانه سردار داود دهاشم خان د هشیارتیا، کفایت اودرایت نه گاملا بی برخي وه.

جناب استاد محمد عزیزنعم دمحترم محمد حسن ولسمل ددی کېښتنی په علت باندی چه ولی دحزب وطن په یوه غونده کېښی دحاضرینو نه هیله وشوه چه دشهید سردار داود اوداکتر نجیب په احترام دڅو لحظو دپاره په پښو ودریږي، پځواب کېښی وویل: «... کمونستې را بصورت عموم درسراسر جهان عادت برین است که هرگاه با مشکلاتی دچار شوند که مارکسیزم لیننم از علاج آن عاجز ماند، ریاکارانه رو به ارزشهای تاریخی می آورند و بسایه شخصیت های ملی پناه میبرند... یادآوری کمونستې از رئیس جمهور محمد داود خان شهید مبین بیچارگي آنها میباشد. آنها اکنون نمیتواند بگویند که تره کي «نابغه شرق» بود یا حفیظ الله امین «شاگرد وفادار وقوماندان بزرگ انقلاب» میباشد و یا ببرک را «ناجی افغانستان» از تهدید مثلث واشنگتن، اسلام آباد و پیکنگ وانمود کنند.»

شاید دجناب محمد عزیزنعم نه هیر شوی وي چه د ولسمل صاحب د سوال په اساس دحزب وطن په غونده کېښی حانله دسردارداودخان (په اصطلاح شخصیت بزرگ ملي) نوم وانه خيستل شو، بلکه د سردارداود دنوم سره جوخت دحزب وطن د موسی داکتر نجیب نوم واخیستل شو چه طبعاً داکتر نجیب هم دمفکوری او مقام له نظره د ببرک، امین او خره کي دهمقطارانو څخه شمیرل کیده.

سوال دادی چه ولی د داکتر نجیب د نوم تر څنگه دهیواد د نورو رېښتینی ملي شخصیتونو لکه شهید محمد هاشم میوندوال، مرحوم عبدالملک خان عبدالرحیمزی، مرحوم غلام محمد خان (فرهاد)، مرحوم عبدالرحمن پژواک، شهید محمد موسی شفیق نوم وانه خيستل شو چه د سردارداود خان نوم واخیستل شو؟ علت دادی چه پورتنی شخصیتونه دمفکوری او عمل له نظره ددوی سره گاملا په مخالف قطب کېښی واقع وه؟ دمارکسیستانو له نظره داشخصیتونه خاین او مرتجع شخصیتونه وه چنانکه ملمون ببرک پخپله لمړنی مصاحبه کېښی چه په کابل کېښی یی دخارجي ژورنالستانو سره وکړه، دیوه غربی ژورنالست ددی سوال په مقابل کېښی چه آیا دده نظر دافغانستان پخوانی پاچا محمد ظاهرشاه اوعبدالرحمن پژواک په مورد کېښی څه دي، ببرک په صراحت سره وویل: «آنها اشخاص مرتجعی استند...»

همدی ببرک او اناهیتا به د پښتونستان په ورځ دخیبر رستوران ته مخامخ میدان کېښی سردارمحمد داود خان ته دبیکاری په وخت کېښی دزنډه باد اوهرکلی چیغی وهلی او هغه ته یی دیوه مترقي شخصیت په سترگه کتل. اوهمداد ببرک اواناهیتا عقیده د دوي دپیروانو سره تر اوسه ژوندی ده چنانکه دهمدی «مترقي توب» د اصل په اتکاء د حزب وطن غړي سردار داود او داکتر نجیب ته په یوه سترگه گوري او همدا «دحزب دیموکراتیک خلق» غړي وه چه سردار داود یی دکودتا په وسیله داکتدار په چوکۍ کېښاوه چه طبعاً د دوي دکودتا ترشا دشوروي اتحاد حمایت موجود وه. مگر قادر، فیض محمد، پاچاگل وفادار، محتاط او داسی نور چه د داودخان کودتا یی بریالي کړه او دسردار داود دکابینې وزیران وه دبرک او تره کي ملمون پیروان نه وه؟

دسردار داود خان نژدی توب دخلقیانو اوپرچمیانو سره اودکودتا نتایج دشوروي اتحاد داهدافو دتامین په مسیر کېښی دومره څرگند او علانیه دي چه حتی هغه نژدی خپلوانو او دوستانو او پیروانو چه د سردار داودخان په «ملي توب» یی ایمان درلود، هم په شک اوتردید کېښی واچول، چنانچه پخپله جناب محمد عزیزنعم دهمدی اغیزی لاندی په دیر صراحت سره پخپل شک اوتردید داسی اعتراف کوي: «دبرابر یک پرسش این نگارنده (محمد عزیزنعم) در سال ۱۹۷۶م از رئیس جمهور مرحوم مبینی براینکه در قیام ۲۹ سرطان ۱۳۵۲ مخفیانه کدام تفاهمی با شوروي و کمونست ها بود یا خیر؟ آن مرحوم خدا را شاهد آورد که هرگز پوشیده و آشکار همچو تفاهمی صورت نگرفته بود.»

تاسی وگوري چه جناب محمد عزیزنعم د داودخان دکودتا نه څو کاله وروسته دخپل شک اوتردید دلیری کولو دپاره دخپل تره سردار داودخان نه داپوښتنه کوي او سردار داودخان دخپل بیگناه توب دپاره دکومو اسنادو، شواهدو او دلایلو راولونه عاجز پاته کیږي او بجز ددی نه چه په خدای قسم وخوري بله کومه چاره نلري! داهم باید ووايو که احياناً سردارداودخان کوم مخفي تعهد دشوروي اتحادسره درلود، آیا هغه دومره احمق وه چه محترم محمد عزیزنعم ته پدغه ملي خیانت اعتراف وکړي؟ او ووايي چه هو داسی یو تعهد موجود وه!

استاد محمد عزیزنعم سره ددی ښکاره شک اوتردید سره بیا هم هڅه کوي چه دسردارداود اوپرچمیانو او

خلقیانو په مینځ کېنې په احتمالي تعهد باندې پرده واچوي او لیکي: «ماهیت کمونستي تعدادی از افسران که در قیام ۲۹ سرطان سهم داشتند از مرحوم داودخان مخفي نگاه داشته شده بود.» ددی ادعا دثبوت دپاره جناب محمد عزیز نعیم کوم دلایل ندي ارائه کړي. علت یی دادي چه پخپله سردار داود خان هم ددی دپاره کوم دلیل ندرلود، بجز چه قسم و خوري (او دسیاستمدار په قسم څه اعتبار دی، ددی قسمونو تاریخ زمونږ په مخ کېنې پروت دي).

سردار داود خان دسفارت دیوی مختصری دوری نه غیر، خپل ټول عمر په وطن کېنې تیر کړی وه. داسی نه وه چه سردار پنځوس کاله وروسته دخارج نه وطن ته عودت کړي وی او دملک او مملکت نه خبر نه وی؛ پخپل ملک کېنې ملي او غیر ملي شخصیتونه ونه پیژني، دخلق اوپرچم غیرملي حزبونو دماهیت، اهدافو او ارتباطاتونه بی خبره وي. ده پخپله په عسکري کېنې دجنرالي او دوزارت دفاع درتسی پوری کار کړي وه او ده ته کاملاً څرگنده وه چه دغه عسکري ذواتو په امریکا، اروپا یا ترکیه کېنې تحصیلات نده کړی بلکه دهمده دصدارت د دوری نیالگي وه چه په شوروي اتحاد کېنې یی خپل تحصیلات سرته رسولی وه.

سردار داودخان په وطن کېنې دیوه داسي نظام چه ژوندی تاریخي ریشی یی درلودی دراپرزولو اراده درلوده او پدی مورد کېنې ده داسی ملگروته ضرورت درلود چه په هغوی باندی سل په سلو کی اعتماد ولري او دااعتماد داودخان بجز دکمونستي عناصرو نه، چه دمار کسیرم لینزم دمفکوری په رڼا کېنې یی ددی نظام سره عقیدوي بنیادي ضدیت درلود، په بل چانشو کولای.

عزیزنعیم هم لداسی اعتماد بهی وه او دی د داودخان دکودتا نه، نه وه خبر. جناب محمد عزیزنعیم دداودخان په کودتاکی دپردی راچولو په هڅه کېنې دکودتا دلفظ داستعمال نه ځان ژغوري او د «قیام» په نامه یی یادوي، پداسی حال چه دی دسیاسي علومو دیوه متخصص پحيث بڼه پوهیزي چه دایوه عسکري کودتا وه نه کوم ولسي، مردمي یا ملي هدفمند قیام.

سردار داود دحقیقت کېنې ددوهم ځل دپاره ددیموکراسي برعلیه کودتا وکړه، دده لمړي مخفي سیاسي کودتا دمرحوم شاه محمود خان غازي پرعلیه وه چه خورایو ولسي او حلیم شخصیت وه او دده دوهمه کودتا هم دهیواد دهغه اساسي قانون پرعلیه وه چه په هغی کېنې دملت دتولو وگړو دپاره پکېنې ددیموکراسي تضمین شوي وه او دداود خان د قدرت طلبی مخه یی نیولی وه. سردار داود خان خپل کودتایی دیکتاتوري نظام باندی چه یو شبه کمونستي نظام وه، جمهوري نوم کیښود اوهمدا د شوروي اتحاد وابسته عناصری لکه قادر، فیض محمد، محتاط، پاچاگل وفادار(شاگرد وفادار داودخان)، حسن شرق، جلالر اوداسی نور یی دکابینې په وزارتونو منصوب او د ملت او مملکت په سرنوشت او مقدراتو یی حاکم کړل. که په فرض محال سردار داود حسن شرق، فیض محمد، قادر، پاچاگل، جلالر، محتاط اودشوروي اتحاد نوروابستگان نه پیژندل، نو داڅوک او کوم مقام وه چه خپل نظر او اراده یی په داود خان تحمیلوله ترڅو داودخان دهیواد مقدرات ددوي لاس ته وروسپاري؟ آیا دهیواد په نظامي ساحه کېنې با شرفه، با ضمیره، وطنخواه او شجیع صاحب منصبان او جنرالان او په ملکي ساحه کېنې با تجربه، پوه، مسلکي او ملي شخصیتونه نه وه چه د هغوی په مرسته داود خان یو گډم ملي نظام تاسیس کړي؟ آیا په هیواد کېنې قحط الرجالي وه؟

دا ټول وه خو اساسي خبر داده چه داود خان په ملي رجالو، شخصیتونو، ملي عناصرو اوباشرفه جنرالانو اعتماد ندرلود اودخپل قدرت دلاس ورکولونه داریده او دبلی خوا د شوروي اتحاد او دهغه اجیرانو دسردار داود خان نه د گادي آس جوړ کړی وه، او دده دپاره عملي نه وه چه دهغوی دمنگلو نه ځان خلاص کړي او څه وخت چه دځان دخلاصولو په فکر شو د«بعد از... چارزانو نشستن» قصه تری جوړه شوه.

خو که په فرض محال مونږ دجناب محمد عزیز نعیم خبره و منو چه داود خان دا ټول ملي خاینین نه پیژندل او دده نه دهغوی هویت مخفي ساتل شوی وه (داهم نده تصریح شوی چه کوم مقام او کوم موثر شخص ددی معلوم الحالو ملي خاینانو هویت د داودخان نه پټ ساتلی وه، ځکه دسردار معتمد ترین اشخاص سید عبداللہ او حسن شرق وه چه په حقیقت کېنې ده پخپله روزلی او دده دلاس نیالگری وه، ده پخپل ناظر بازمحمدخان هم اعتماد درلود چه هغه یو بادیانته مسلمان او غیر سیاسي شخصیت وه)، آیا داسی یو بیخبره، بی معلوماته اوبی کفایت سیاستمدار (ولوچه دوطن پرستی جنون هم ورسره وی) ددی لیاقت لري چه د هیواد او دملت مقدرات په لاس کېنې و نیسي او پر هغی لوبی وکړي؟

دشمن دانا که پی جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

دلیونی لقب متعلق باید ووايم چه داود خان باندی سیاسي رقیبانو یا مخالفینو د لیونی نوم ندی ایښی، دانوم په ده باندی ډیر پخوا د لوی ننگرهار(چه هغه وخت دمشرقي ولایت په نامه یادیده) خلکو او اولس ایښی دي او وروسته په ټول افغانستان کېنې پښتنو ده په همدی نوم(لیونی سردار) یاداوه او پیژانده، چه لیونی په حقوقي لحاظ «عدم الاهلیت» دی، حتی هغه شخص چه دخدای(ج) په عشق کېنې هم لیونی شي،

داسلامي شريعت له نظره «عديم الاهليت» دی او دهغه خبره او عمل باندې (آمنه) نه ويل کېږي. دا چه استاد محمد عزيز نعيم ليکي چه: «گروهي آن مرحوم را ليونی سردار يادميکنند، اگر ديوانگي وجنون عبارت باشد از عشق بوطن، واقعا که او ديوانه و مجنون بوطنش بود. وضع عقلاني شهر ديدم ديوانه ما مودب آمد.»

نيوهيزم د استاد محمد عزيز نعيم منظور د «عقلای شهر» نه څوک دي چه دهغوی په انډول ليونی سردار جناب محمد عزيز نعيم ته «مودب» بريښي؟ زما په نظرېدغه مهال خو په هيواد کېښی «د عقلای شهر» دولي څخه دلاندني ذوات نوم دمثال په توگه د اخيستلو وړ دي:

اعلحضرت محمد ظاهر شاه، شهيد جناب محمد هاشم ميوند وال، جناب دكتور علي احمد پوپل، جناب مرحوم عبدالهادي داوی، جناب سيد شمس الدين مجروح، جناب مرحوم دكتور عبدالظاهر، جناب مرحوم دكتور محمد يوسف، جناب مرحوم عبدالملك عبدالرحيمزي، جناب مرحوم غلام محمد فرهاد، جناب دكتور عبدالصمد حامد، جناب مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک، جناب شهيد محمد موسی شفيق، جناب مرحوم پوهاند فضل ربي پژواک، جناب مرحوم انجنير محمد کبير لودين (چه د سالنک د پروژي او دروسانو د پيشقدمي په ارتباط يی استعفي وکړه)، شهيد تورن جنرال جناب محمد يونس مومند، جناب مرحوم محمد اسمعيل مايار، جناب محمد عزيز نعيم، جناب مرحوم انجنير محمد بشير لودين او داسی نور چه د ولس پرگنو، عوامو او خواصو ورته په درنه سترگه کتل. داچه جناب محمد عزيز نعيم ددی ټولو ملي، سياسي او علمي شخصيتونو د «وضع» نه ناراضه دي اوځانله ورته خپل مستبد کاکا «فاتح صافي» عقل گل ښکاري، دا به د عدالت او انصاف او دده دعلمي بصيرت څخه خورا ليری خبره دي. (نوريبا)

تاريخ سپورت و ورزش در افغانستان

سيدکريم محمود ازاريونا

من اين تاريخچه سپورت يا ورزش درافغانستان را بکمک وياري شما برادران ورزشکار ومخصوصا ازنامداران و سابقه داران سپورت درافغانستان جناب سردار محمد حسن کريمي، برادر بسيار نزديک و رقيب سرسخت فتيالم جناب دگروال غني خان اثر يفتلي، وسپورتمين هاي ديگريکه زنده وحيات باشند، شروع ميکنم؛ چون پيري و ضعيفي مخصوصا ضعف حافظه دامنگير است اگرنارسائيها در نوشته ام ويادردکر اسمها وتاريخها و نام ورزشها رخ ميدهد، اصلاح و تکميل فرمايند، ممنون ميشوم.

تاريخ دقيق سپورت يا ورزش درافغانستان راززمانی ميدانم که خطه ای بنام افغانستان درکره زمين قلم زده شده، اختيار بشما است که چند هزار سال به آن رقم ميزنيد. ورزش با آدم رقمزده شده ومراحلی دارد: مرحله اول دوره تولدي است که طفل بمجريکه بدنیا آمد برای نموی خود شروع ميکند بدست و پازدن؛ دوره دوم بسرپا آمدن است که طفل شروع ميکند به دویدن؛ دوره سوم نوجواني است که سپورت يا ورزش را برای خود انتخاب ميکند وميشود يک سپورتمين يا ورزشکار.

اززمان موجوديت بشر درسرمين افغانستان تا امروز سپورت يا ورزش در آنجا موجود بوده وتعداد آن بسدها ميرسد، و من تعداد کمی از آنها که از زبان بزرگها شنيده ام وبا بعدا خودديده ودر آن اشتراک کرده ام غرض معلومات نوجوانان عزيزمينويسم وازبزرگان احتراماً خواهش ميکنم تاملاري فرمايند.

ورزشهای باستاني افغانستان:

۱) پهلواني: اين ورزش باستاني از زمان پيدايش قوم آريائي تا امروز درتمام منطقه و خصوصاً در افغانستان رواج داشته و دوفره صورت ميگيرد. برای تمرين اين ورزش هر استاد يک هرکاره يا زورخانه داشت که در آن شاگردها دورهم جمع و تحت نظر وسرپرستي استاد تمرين نموده خود را برای مسابقات پهلواني درمقابل خارجي يا داخلي آماده ميساختند تا پشت حريف را بخاک بمالند(ويا مثل باستانيان در ميدانهای جنگ پشت دشمن را بخاک مالیده سرش راچدانمايد). درزمانه هاي نچندان قديم درکابل درحدود پزخته هرکاره يا زورخانه وجود داشت که تعداد زياد استادان با شاگردان شان به تمرين می پرداختند که از جمله دوتای آن مشهور بودند: هرکاره يا زورخانه(ده افغانان) که استادان نامدار آن ازین قرار بودند: استاد برات پهلوان، استاد نظام پهلوان، پهلوان امير جان، پهلوان قربان، پهلوان ياسين مشهور به بچه جل جل، جان آغا پهلوان و پهلوان علي محمد وغيره که نامهايشانرا فراموش کرده ام. درمقابل پهلوانان ده افغانان، پهلوانان(ريکاخانه) قرار داشتند که عبارت بودند از پهلوان رحيم پسر بلال، پهلوان سليمانخيل که درجشن استقلال سال ۱۳۳۰ درمقابل پهلوان(زيسکو) که ازقهرمانان جهان بشمار ميرفت غالب گرديد ودرهمان روز پهلوان برات هم درمقابل قهرمان دنيا(کينگ کانگ) غالب شده

وتاج افتخار را بسرگذاشت (در همان سال سه نفر از قهرمانان جهانی بعد از ختم مسابقات شان در جاپان و کسب لقب و مدال قهرمانی بکابل آمده بودند که دونفر شان در مقابل قهرمانان نامدار افغان مغلوب گردیده بودند)، پهلوان عبدالحق، پهلوان آصف سنگ کش، پهلوان محسن و غیره. این دو تیم حریف یکدیگر بوده بعضی اوقات با هم مسابقاتی داشتند که برای مردم شهر تماشایی بود. در ابتدا تعداد زیاد تماشاچیان در هر کاره های شخصی اینها جمع میشدند و به تماشای میل زنی، سینه کشی، زنگوله زنی و مسابقه دونفری می پرداختند، مخصوصاً وقتی که شاهنامه خوانی یا خواندن حماسه های حضرت علی (کرم الله وجهه) و یا دیگر بزرگان مذهبی شروع میشد و به همراهی زیربغلی و توله باحر کاتیکه نشاندهنده رزمندگی بود و این حرکات را بشکلی اجرا مینمودند که گویا خودشان آن مسابقه یا جنگ تن به تن را انجام میدهند، بدلچسپی و هیجان تماشاچیان می افزودند. باید عرض برسانم که این سبک پهلوانی باستانی با آن همه کاکه گیهایش از بین رفت و جای آنرا پهلوانی بیگانه گرفت.

(۲) غرسی: اینهم یکنوع پهلوانی است که دونفره اجرا میشود، بشکلیکه دونفر در مقابل هم ایستاده و هر کدام شصت پای چپ یا راست خود را با دست راست یا چپ محکم گرفته بر سر یک پا می ایستند و از دور مانند دوقچ جنگی بالای یکدیگر حمله نموده در شانه یکدیگر محکم میزدند تا بزمین هموار شود؛ هر کدام شان که بزمین می افتاد بازنده و آندیکر برنده میشد. اینست غرسی که مسابقه آن مانند دوقچ جنگی میباشد.

(۳) چوب بازی: اینهم یکی از سپورتهای باستانی افغانستان بود که در روزهای نوروز، جشنها و غیره بحضور تماشاچیان باخواندن غزلهای مخصوص بشان بزرگان و باحرکات و خیزو جستهای جالب اجرا میشد. این بازی دونفره صورت میگرفت و هر کدام در کنج میدان مقابل هم قرار گرفته، در دست راست شان چوب بادامی با پوش چرمی بطول و قطر چوب دست، بدست چپ شان سیر بقطر تائبولانی پزی که در بین آن تکه پارچه های زیاد پرکاری و بهم دوخته شده و بروی آن پوست گاو قرار داشت و توسط این سپر ضربات چوب مقابل را دفاع میکردند؛ این بازی عموماً طور نمایشی صورت میگرفت و گاه گاه دو چوب باز نامدار که با هم مقابل میشدند چنان یکدیگر را میکوفتند که خون از بدن شان جاری شده باعث هیجان تماشاچیان میگردد؛ هر گاه زیاده تر حریف خود را میکوفت برنده و آندیکر بازنده بود. بدبختانه این بازی باستانی سالها قبل از بین رفت و هم بدبختانه نام هیچکدام از نامداران این ورزش باستانی که توسط برادران مسگر ما اجرا میشد بخاطره ها نمانده است؛ امید است یکی از برادران مسگر ما در زمینه معلومات بیشتر با ذکر نامها برای نشر بفرستند.

(۴) سنگ اندازی: این بازی باستانی در تمام افغانستان رواج داشته، در روزهای جمعه، عید، نوروز و جشنها جوانان مغرور افغانستان گرد هم جمع شده بستگ اندازی میپرداختند، هر آنگاه از دیگری دورتر می انداخت، برنده میبود. سنگیکه توسط آن بازی میکردند نه قطر آن معلوم بود و نه وزن آن و کدام اصول خاصی هم در سنگ اندازی رعایت نمیشد؛ یک سنگ بموافقت جانبین انتخاب میشد و هر کدام شان که همان سنگ را بفاصله دورتر می انداخت برنده میشد.

(۵) ریسمان کشی: ریسمان کشی هم یکی از بازیهای باستانی افغانستان بود و طور دستجمعی صورت میگرفت؛ جوانان بدو دسته پنج نفری، ده نفری یا کم و زیاد تقسیم شده یک سر ریسمان را یک گروپ و سردیگر آنرا گروپ دوم بدست گرفته هر گروپ بسوی خود آنقدر میکشاند تا طرف مقابل خود را از پا در آورده بزمین بلولانند و بازی را ببرند. این بازی اصول و قوانین خاصی نداشته و من آنرا بهمین شکل ابتدائی آن در سراسر افغانستان دیده ام.

(۶) چوب شکن: من چوب شکنی را هم نوعی سپورت میدانم چونکه اگر چوبشکن تمرین چوب شکنی نداشته باشد، نمیتواند چوبشکن باشد. تمرین است که بیک چوبشکن قدرت میدهد روز پنج تا ده خروار چوب بشکناند، ولو آنکه برای تامین نفقه و زندگی باشد. چوبشکنها با برداشتن و کوبیدن تیرهای سنگین مشق و تمرین میکنند و عضلات بازوها و کمر و پاهای شان بسیار قوی میگردد.

(۷) بیل زنی: بیل زنی در تمام افغانستان رواج داشته مخصوصاً در بین دهقانان جوان ما که هر سال در جشن نوروز مسابقات بیل زنی را بمقابل تماشاچیان به بسیار شان و شوکت، غرور و کاکگی اجرا میکنند، هر که عمیق تر بیل میزد و زیاده تر خاک و گل را بالا میکشید، بیل زن درجه اول و برنده جایزه میگردد.

(۸) بزکشی: بزکشی که یکی دیگر از بازیهای باستانی افغانستان بحساب میرود، عموماً در صفحات شمال افغانستان رواج داشته که در روزهای عید، نوروز و مخصوصاً در روز نوروز در دشتهای سرسبز اطراف شهر بزکشا باعهده کشیری از تماشاچیان جمع میشدند و یکروز قبل از بزکشی دوسه فرد یک راس گوساله را ذبح و در زمین دفن مینمودند تا پوست آن سخت گردیده برای بزکشی آماده گردد. بزکشیهای سمت شمال

مخصوصاً مزار شریف که در روز اول نوروز بعد از افرشته شدن جند مبارک در دشت شادیان بحضور والي و عده زیادی از تماشاچیان برگزار میشد، دوتیم مقابل هم قرار میگرفتند و اعضاء هر تیم از پنجاه نفر تجاوز مینمود، حتی زیاده از آن، این دوتیم که از هرنوع قانون، مقررات و دسپلین میرا بودند در مقابل کمپ والي یک حلقه چاه کم عمق میکنند، و از آن دورتر گوساله را گذاشته، آنگاه بازی شروع میشد و این مسابقه از یکساعت تا دو ساعت دوام نموده بالاخره یکی از دوتیم گوساله را در مقابل کمپ آورده در همان چقوری که حفر نموده بودند می انداختند، و برنده میشدند. این بازی باستانی در ابتدای سلطنت اعلحضرت محمد ظاهر شاه در ایام جشن استقلال در چمن حضوری کابل دایر میگردد و جمع غفیری از داخلی و خارجی برای تماشای آن می آمدند؛ ولی بعد ها بخاطر انتقال اسپ هادر اثر دوری راه و گرمی هوا در ماه سنبله، به ۲۲ میزان یا روز تولدی اعلحضرت همایونی تبدیل گردید و در میدان بزرگشی بگرامی یا در غازی استدیوم تحت نظر مرحوم محمد فاروق سراج رئیس المپیک و همکاری مرحوم نورمحمد خان (مشهور به گرد باد)، بسرپرستی و حکمیت جناب جنرال عبدالولی خان در حالیکه اعلحضرت خودشان هم تشریف میداشتند اجرا میشد و فلم های زنده این بازی باستانی که در سال ۱۳۴۸ شمسی توسط خودم گرفته شده نزد موجود میباشد که یادگار قیمنداری بوده و میباشد.

بعد از آنکه این بازی باستانی در کابل آورده شد تحت اصول و قوانینی قرار گرفت که از هر ولایت سمت شمال یک تیم که عبارت از بیست چاپ انداز یا پهلوان باشند تحت سرپرستی اربابان شان که در عین زمان مالکان اسپهای بزرگش بودند، غرض مسابقات بکابل آورده میشدند و از آنجمله یکی آنها یکتا از همصنفان و دوست بسیار نزدیکم جناب محمد حفیظ چهره نویسنه نوابی بودند که اسپ پر قدرت بزرگش داشته و اسپ شان در اکثر مسابقات مقام اول را بدست می آورد.

میدان بزرگشی تقریباً یکمیل مربع بود که در یک سر آن لوژ سلطنتی قرار داشت و در مقابل آن سه دایره پهلوی هم قرار داشتند که دایره مرکزی آن دایره برداشت یا شروع بازی بود و گوساله ذبح شده در مرکز آن قرار میگرفت. چاپ اندازان دوتیم بعد از رسم تعظیم بحضور اعلحضرت بدو دایره صف کشیده و بانتظار سیگنال شروع بازی میبودند و اشپلاق یا سیگنال را والا حضرت سردار عبدالولی بصدا در آورده با اثر آن بازی شروع میشد. در مقابل دایره برداشت بمسافت تقریباً یک میل، پایه بلندی نصب بود که بزرگشها باید گوساله را از دور آن عبور داده دوباره بمیدان داخل نمایند و هرتیمی که گوساله را از دورادور پایه عبور داده دوباره داخل میدان مینمود، برنده یک نمره (پاینت) میشد؛ بعد از عبور دادن گوساله از دور پایه و داخل شدن شان در میدان، هر دوتیم میکوشیدند تا گوساله را بدایره حلال خود شان انداخته صاحب دونمره (پاینت) گردند؛ دو دایره حلال در دو سمت دایره برداشت قرار داشت که بیرق هر تیم در مرکز آن نصب بود تا هر دوتیم بدانند که دایره حلال شان کدام است. مسابقه این دوتیم بشطارت و مهارت پهلوانان یا چاپ اندازان شان تعلق داشت که چطور گوساله را از زمین برداشته و چطور رفقای تیمش پهلوان خود را احاطه نموده و نمیگذارند تیم حریف بداخل نفوذ نموده گوساله را از دست چاپ انداز شان بقاید و چطور جلو اسپ چاپ انداز حریف خود را گرفته به پیش برانند و بالاخره چطور بداخل تیم حریف نفوذ نموده گوساله را از دست چاپ انداز حریف بگیرد و بکومک اعضای تیم خودش بزور و مهارت پهلوان عقبی اش گوساله را می ربوند و گوساله اکثر اوقات از دست شان بزمین افتاده و دوباره هر دو تیم بدور گوساله حلقه زده میکوشیدند گوساله را از زمین برداشته بطرف دایره حلال خودش برده آنرا در دایره حلال تیم خود می انداختند و دونمره (پاینت) میگرفتند که در ختم بازی تیمی که زیاد پاینت گرفته بوده برنده میشد. اگر در توضیحات بالا اشتباهاتی رخ داده باشد معذرت مرا پذیرفته لطفاً به اصلاح آن بپردازید.

۹) اسپ دوانی: اینهم یکی دیگر از بازیهای باستانی افغانستان بوده که بقرار رسم و رواج محلی خود مردم یک مسافت سه چهار میلی دایروی یا مدور را تعیین مینمودند و شروع اسپ دوانی از همان نقطه معین و هم ختم مسابقه بهمان نقطه معین صورت میگرفت، هر اسپیکه اولتر مسافت را طی نموده و به نقطه معین میرسید برنده جایزه شناخته میشد. اسپ دوانی تا سالهای ۱۳۳۹ شمسی در ایام جشن استقلال بحضور اعلحضرت انجام می یافت و هم یک قطعه از صاحب منصبان اردو نمایش اسپ دوانی مانع دار را بحضور اعلحضرت انجام میدادند که بسیار دلچسپ میبود. متأسفانه هر دو سپورت مذکور بطور تدریجی از بین رفته و افغانستان که بخاطر داشتن و تربیه اسپهای خوب نام داشت آن نام هم گُل شده است.

۱۰) نیزه زنی با اسپ: نیزه زنی با اسپ هم یکی از بازیهای باستانی کشور عزیز ما افغانستان بود که مردمان قره باغ غزنی مهارت زیادی درین سپورت داشتند و در ایام جشن استقلال بکابل آمده بحضور اعلحضرت نیزه زنی را اجرا میکردند. قابل تذکر است که در اردوی افغانستان هم نیزه زنی جزء تمرینات نظامی شان بود چنانچه در سالیان ماقبل یک قطعه از سوارکاران نیزه بدست نیز در جشنها از حضور

رنا ونیز تنگ چره ای آقای حیا

چگونه نویسندگان راکمه خیال

و چگونه نویسندگان راجدید خیال توان گفت؟

اقتراح آقای احمد صدیق حیا از سدنی

همکار قلمی، دوست عزیز قدیمی هاشمیان، نصیحتگر دایمی و نقاد ادبی و اجتماعی نشرات برون مرزی افغانی، آقای حیا، با اثر مطالعه سرتاسری شماره ۷۴ مجله آئینه افغانستان، نظرات و عکس العمل های شانرا در بیست و چند صفحه ارسال و از بابت تعلل در نشر اقتراح مجوزه شان بار دیگر خلق تنگی هم نشان دادند و ما نه از ترس شلاق قلم شان که همیشه بما اصابت کرده است، بلکه برعایت حق اظهار نظر شان، قسمتی از آن نوشته هار بدست نشر میساریم (مدیر مسئول):

وفات مرحوم جناب محمد عثمان صدقی واقعا یک ضایعه فرهنگی و ادبی بوده، بروان شان دعای مغفرت اتحاف میکنیم:

دریغا (صدقی و عثمان) ما رفت	رفیق همدم و خندان ما رفت
به یاران مهربان و با وفا بود	ادب کیش و خلیق و با (حیا) بود
به پولیتیک و سیاست نیز وارد	خداجوی و فقیر و شخص عابد
بفرهنگ و ادب خدمت نموده	ز دل زنگ کدورت را زدوده
ازو تاریخ کشور نیز روشن	دل ارباب دانش بوده گلشن
کنون یاران همه گردیده غمگین	خدا او را ببخشد - باد آمین

کذا از وفات المناک یک مادر جوان افغان یعنی مرحومه میرمن زرمینه فاروقی خانم آقای محمود فاروقی متأثر شده مراتب همدردی خود را به برادران متوفیه یعنی آقایان عمر خطاب و فاروق تمیز و بقیه اعضای فامیل تقدیم میدارم:

دریغا میرمن محبوب ما رفت	زن دانشور مرغوب ما رفت
خدا رحمت کند زرمینه جان را	که مرگش دق نموده دوستان را

دراطراف سوابق و سوانح شاعلی زابلی

شاعلی هاشمیان دراطراف سوابق و سوانح ساعلی عبدالمجید زابلی حین ادای فاتحه در محضر یاران شان تفصیلات لازمه را ارائه کرده، اما ازینکه در سب ۱۳۲۵ شمسی مطابق ۱۳۴۶ م جناب غبار مقاله ای تحت عنوان «اقتصاد ما» نوشت و در آن مقاله انتقاد سدید بر عبدالمجید خان زابلی وزیر اقتصاد و سیستم اقتصاد رهبری شده شان که روز بروز بر ثروت یکدسته سرمایه داران بزرگ افزوده شده، بضرر تاجرهای خورد و زمینداران و دیگر مردم کشور که جمعیت بزرگتر را تشکیل میداد، تمام میشد، تذکری از آن نداده است. طوریکه محترم دوست گرامی و سخندانم جناب سید مسعود پوهنیار در جلد اول و دوم ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان، در صفحه ۲۵۳ آن نگاشته که آن مقاله چند روز در ریاست مطبوعات به تعویق افتاده مورد نشر قرار نمیگرفت. مرحوم استاد صلاح الدین سلجوقی رئیس مستقل مطبوعات هر چند شخصیت منور بود اما جنبه احتیاط را بیشتر مراعات میکرد در مجلس مطبوعات که دایر شد راجع به نشر آن مقاله آرای مخالف و موافق ارائه میگردید، بالاخره گفته شد که از خود زابلی دعوت شود که بمجلس آمده اظهار نظر نماید، نامبرده بمجلس مطبوعات آمد اما در تحت تاثیر چهره های انتقاد آمیز، مخصوصا نگاه های تند و نافذ غبار مرحوم قرار گرفته چند سخنی از توسعه تجارت در افغانستان و انکشافات صنعتی و زراعتی قطفن گفته در اخیر افزود که مرام او محض خدمت بوطن بوده کدام خودخواهی و یا مکافات را در نظر ندارد. مرحوم غبار جوابا با بیانات زنده اظهار داشت که هیچکس در دنیا نیست که کاری بکند و خودخواهی نداشته و یا پاداشی را منتظر نباشد الا فرد سپاهی و آن عسکری است که در جنگ می رود و بدون کدام شهرت طلبی و خود غرضی سرش را فدا کرده در راه وطن جان می سپارد. بالاخره مجلس بسردی خاتمه یافت و در پایان زابلی گفت، خوب اختیار بشما است که مقاله را نشر مینمائید یا خیر؟ و خودش خدا حافظی کرده رفت. چون او رفت، سید قاسم رشتیا (آنوقت معاون مطبوعات) که اوراق مقاله

را بدست داشت، گفت موضوع این مقاله در شهر انعکاس یافته، مردم میگویند که زابلی مطبوعات را خریده است، لذا هیچ نوشته بر علیه او نشر نمیشود، برای ازاله این اتهام لازم است که این مقاله نشر گردد. نظر مذکور با کثرت آراء تصویب شد و فردای آنروز مقاله (اقتصادما) در روزنامه اصلاح انتشار یافت. اما زابلی سردار شاه محمودخان صدراعظم شکایت کرد و مقاله را تحریک سردار محمد عتیق رفیق که رقیب زابلی و رئیس مستقل زراعت بود وانمود کرد. مقاله با حضور طرفین در مجلس وزراء قرائت گردید و صدراعظم در اخیر خواهش مصالحه را بین آن دونفر کرده موضوع خاتمه یافت. این بود نگارش جناب سید مسعود پوهنیار. درینحال من هم بنوبه خود طبع و نشر آثار باارزش جناب پوهنیار را بنظر قدر دیده موفقیت های بیشتر شانرا تمنا دارم.

حالا می آئیم بسر وفات عبدالمجید زابلی: نظر بمقاله (اقتصادما) که از قلم توانای مرحوم غبار سرچشمه گرفته و شخص خود غبار محترم هم از دانشمندان اقتصاد ویکتن از وطنخواهان صادق بودند، وفات شاغلی زابلی را نباید «یک ضایعه تجارتي» تلقی کرد بلکه خوب شد دامان اقتصاد از کف آنچنان شخصی که به امساک و ضد تقوا شهرت داشت و در مدت ۱۰۵ سال عمر خود نه به ادای فریضه حج و زیارت مدینه منوره شتافت و نه هم نماز میخواند، و نه زکوة و صدقات میداد، بلکه هرچه میکرد محض برای کسب شهرت خود و تقدیم تحفه یا رشوت سیاسی برای خاندان شاهی وقت و توانگران بود و برای یک مسکین و بیوا یک قران نیز نداد، یکقسمت دارائی خود را بکمونستها بخشید و همه دارائی متباقی اش اکنون بیکي یا دو نواسه و عروسی که من او را (ملکه ثریا) میگویم، تعلق گرفت - حضرت حافظ علیه الرحمه فرموده: دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود ؟

در مورد اختلاف نظربین دودوست: هاشمیان و علوی

در مورد مضمون اختلاف نظر بین دودوست هموطن، که عبارتند از آقای پروفیسر هاشمیان و شاغلی سید فقیر علوی، منم بحث یک هموطن صادق خاطرۀ تلخیرا که از شاغلی سید فقیر علوی بیاد داشته و اکنون بیاس حرمت و محبت وطن آنرا افشا و در صفحات آئینه منعکس میگردانم، قرار ذیل است:

در همان سنواتیکه دکتور محمود حبیبی بحث وزیر اطلاعات و کلتور بود و آقای علوی در راس روزنامه اصلاح قرارداداشت، کمونستها و یهویان آلمانی کاریکاتور «مرد ۹ زن» را بهمکاری پرچیهای فاسد در روزنامه اصلاح چاپ و نشر کردند که مقصود از (مرد ۹ زن) به تعبیر آن کافران ملعون شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بود - و قتیکه و کلاهی وقت و لسی جرگه ملتفت این کفر صریح شدند محمود حبیبی رادرتالار و لسی جرگه بعنوان (استیضاح) احضار کرده و بعد از ایراد بیانات زنده و برویت همان کاریکاتور از محمود حبیبی سلب اعتماد نمودند، که درینکار مسئولیت شدید ایمانی به سید فقیر علوی تعلق میگیرد که چطور بحث یک (سید علوی) و یک مسلمان نشر چنان کاریکاتور رادرو روزنامه اصلاح مجاز پنداشت؟ ازین معلوم میشود که در زیر کاسه نیم کاسه بوده و مدیر اصلاح نیز مانند محمود حبیبی از گروه پرچم و ضد اسلام بوده ورنه یک مسلمان حقیقی مرگ و شهادت را می پذیرد اما چنین کفر صریح را اجازه نمیدهد که در چوکات مسئولیت وظیفوی اش صورت بگیرد و دولت و حکومت وقت هم درین زمینه سکوت کردند زیرا داکتر حبیبی پایه ماتکه داشت.

دوم اینکه در همانوقت که مصادف بفرارسیدن ایام حج بود موسسۀ افغانی سره میاشت طبق عادت بچاپ و نشر لاتری سره میاشت اقدام کرد و دران سفر جدۀ شریفه را هم تذکر داده بودند. از آنجا که اکثر مردم این نزاکت را ملتفت نبوده و شوق مسافرت حج را داشتند (مصادف بسال ۱۳۳۵ شمسی) بخیریداری نکت لاتری هجوم آوردند. همینکه خودم ملتفت این نزاکت اسلامی و مذهبی شدم بمصادق اینکه سعدی بزرگوار، آن بلبل گلستان و بوستان فرموده:

اگر بینی که نا بینا و چاه است اگر خاموش بنشیني گناه است

فوری قلم را گرفته تحت این عنوان «استفتاء از جمعیت العلماء افغانی» چنین نوشتم که درین اواخر ریاست افغانی سره میاشت لاتری مروجه را چاپ کرده و سفر جدۀ شریفه را نیز در آن گنجانیده، چون ایام حج در شرف حلول است، اکثر مردم بخیریداری آن لاتری اقدام میورزند، بنا بران از جمعیت العلماء محترم افغانی خواهشمندم درین باره از نگاه ارشادات اسلامی نظر خود را توضیح نمایند که آیا با پول لاتری و قمار ادای فریضه حج کدام موانع شرعی ندارد و پولی که در راه حج بکار میرسد باید از هرنوع شبهه و شائبه بری و پاک باشد، لطفا فتوی خود را بنویسند. همینکه آن مضمون را بدارۀ اصلاح فرستادم چون در همان ایام شخص سید فقیر علوی در کابل نبوده و بکدام جایی رفته بود، محترم معاون اصلاح آنرا نشر کرد، و قتیکه مردم آن استفتاء را خوانده و متوجه حقیقت شدند از خریداری لاتری صرف نظر نموده بلکه عده کثیری بعنوان احتجاج بموسسۀ سره میاشت رفته لاتریها را مسترد کرده طالب پول خود شدند و هر نکت

لاتري آنوقت ده افغاني قيمت داشت. هينکه جريان بسم شهباده احمد شاه رسيد و برايش گفتند که نشر مضمون استفتاء بحد سره مياشت بوده بايد مطبوعات آنرا نشر نې بلکه سانسور ميکړد. جناب شهباده که بمسائل ديني ناوارد و بيخبر و هم قسما بې پروا بود، فقط بماديّات بيشتر اهميت ميدادند، بوزير مطبوعات وقت تلفوني تماس گرفته انتقاد کرد که چرا همچو مقالات و مضامين را که از آن بضرر يکموسسه اجتماعي مي انجامد در مطبوعات خود نشر مي نماييد. وقتيکه وزير مطبوعات نويسنده مضمون «استفتاء» را بشهباده معرفي کرد و گفت حيا پسر سردار عبدالعزيزخان حيرت است و پدرش هميشه بدربار اعلیحضرت راه داشته و دارند، لذا مطبوعات مضاميني را که ضد سياست و پاليسي حکومت نباشد، قانونا مانع نشر آن شده نميتواند. درين موضوع اگر جمعيت العلماء چيزي نوشته و آن مضمون استفتاء را خنثي نمايند، سره مياشت از جنجال مردم فارغ ميگردد. همان بود که شهباده احمد شاه بوزير عدليه ورئيس جمعيت العلماء تلفونا تماس گرفته نگارش يک فتوي خنثي کننده را تقاضا کرد. روز ديگر وقتيکه بدفتر رفته و روزنامه اصلاح را مطالعه کردم، اين عنوان جالب «جواب استفتاء» توجه مرا بخود جلب کرد؛ نوشته بودند: «پوليکه از هرنوع شبهه و شائبه بري بوده و اشتباهي دران وجود نداشته باشد، مانع ادای فريضه حج شده نميتواند». عجبت اينکه اين جواب فقط در يک سطر و آنهم باهمين شکل سردرگم و پيچيده درچنان روزنامه مهم کشور نشر شده بود. باخود گفتم عجب است که اين گروه جمعيت العلماء مسئوليت عقبي را درنظر نگرفته فقط خواسته اند خاطر مبارک شهباده احمد شاه را خوش داشته باشند، بنا بران نظر بعلاقه و عشقيکه درين مسائل ديني و مذهبي دارم و اظهار سخنان حق را در موقعش نوعی از جهاد ميدانم و يقين دارم که خداوند عظيم جل و جلاله خودش ننگهبان واقعي بندگان متوکل ميباشد، فوري اين جملات را نوشته توسط ملازم دفتر باداره اصلاح فرستادم:

«استفتاء بر استفتاء: بمقام محترم جمعيت العلماء افغاني! تحريري مختصر و مبهم شما را نسبت به لاتري سره مياشت مطالعه کردم. بايد علماء گرامي در زمينه با صراحت کامل روشني انداخته تصريح فرمايند که کدام نوع شبهات و شائبه مانع ادای فريضه حج ميگردد تا مردم بخوبي دانسته مکلفيت شرعي خود را انجام دهند.»

وقتیکه اين مضمون باداره اصلاح فرستاده شد، فردا بلکه روز ديگر آن هم مضمون نشر نگريد. خواستم از طريق تلفون با محترم معاون صاحب روزنامه تماس بگيرم، وقتیکه گوشي را برداشته و دابل کردم، صدای آقای سيد فقير علوي بگوشم آمد، بعد از سلام گفتم، آقای علوي، مضمون آخر من درمورد استفتاء لاتري سره مياشت بشما رسیده يا نه؟ و چرا تا حال درين دو روز نشر نشده است؟ او گفت آقای حياء، شما عجب «کهنه خيال آدمی هستيد» که هميشه مضامين خشک ديني نوشته و ارسال ميداريد، بايد شما موضوعات ديگر را مطرح ساخته بمطبوعات بنويسيد. گفتم، آقای علوي! شما که يک (سيد) هستيد چگونه در برابر مسائل ديني و مذهبي حساسيت نشان ميدهيد؟ درينوقت جناب شان با کمال عصبيت گفت: من درين چند روز نبودم که مضمون شما نشر شده، آنرا معاون من نشر کرده، زيرا شهباده در اثر همان مضمون اول شما، ما را تهديد نموده فعلا از نشر اين مضمون شما معذرت ميخواهم. اينرا گفته گوشي تلفون را گذاشت و از آن تا امروز سالها ميگذرد.

خوبست حالا شاعلی سيد فقير علوي که در حل بحران افغانستان علاقه مندي خاصي نشان ميدهند جريان فوق الذکر را ازروي ايمان و وجدان جواب بدهند زيرا هم من حيات دارم و هم خودشان و نبايد اين چنين موضوعات را مانند آقای رشتيا دريادداشت های خود طوری تذکر بدهند که اشخاص مورد نظر از دنيا رفته باشند و درغياب شان بنويسند. اين بود جريان خاطره تلخ فوق که من از آقای علوي با خود دارم و بعقيده مشاراليه چون من پيوسته مضامين ديني و مذهبي و اجتماعي مي نويسم و تملق و مدهانه را بنظر نفرت مي بينم لذا يک «نويسنده کهنه خيال» بشمار ميروم و جديد خيال بايد از دروغ و تملق کاربگيرد و سفيد را سياه جلوه بدهد. و از آقای هاشميان تقاضا دارم تا در آئينه اين عنوان را باقتراح بگذارند که نويسندگان گرامي در باره آن اظهار نظر نمايند. عنوان اينست: «چگونه نويسندگان را کهنه خيال و چگونه نويسندگان را جديد خيال توان گفت؟» و نيز نويسندگان يک «ماش لول خورده» در عصر وزمان تحت تاثير همان دوره قرار ميگيرند و بخاطر چوکی و مقام به دين و مقدسات نيز بي اعتناء ميگردند در ردیف چه نوع نويسندگان محسوب بايد شوند؟ والسلام.

يادداشت اداره: نامه آقای حياء عينا چاپ شده و جوابی جناب فاضل محترم آقای سيد فقير علوي نيز عينا چاپ خواهد شد.

درارتباط به نشر کاريکاتور در روزنامه اصلاح، آقای حياء بطور غير مستقيم اتهاماتی متوجه آقای علوي ساخته اند، از قبيل «گروه پرچم و ضد اسلام» و غيره، اما آقای سيد فقير علوي در افغانستان بحيث پرچمي و ضد اسلام شهرت نداشته است، البته نشر کاريکاتور متذکره اشتباهي بوده که قيمت بزرگي هم بمقابل آن اشتباه قبالا پرداخته شده است.

پیرامون عدم نشر «استفتاء بر استفتاء» از طرف آقای علوي که معلوم میشود اساس عقده مندي آقای حياء را تشکیل داده، اگر از حق و عدالت نگذريم، مدير مسئول یک روزنامه نمیتوانست در مقابل شهزاده و وليعهد سلطنت افغانستان ایستادگي کند؛ انتقاد آقای حياء که پول لاتري برای تکت حج ناروا میباشد نه تنها منطقي بلکه شرعي است، اما خود آقای حياء میگویند که شهزاده از وزارت عدليه و جمعیت العلماء فتوای مطلوب را حاصل کرد، و اگر انتقاد دوم آقای حياء نشر میشد فتوای دوم نیز در رد آن بوجود مي آمد، پس عدم نشر انتقاد دوم آقای حياء نظر بحساسیت موضوع در صلاحیت مدير مسئول میباشد، خصوصا که او مورد تهدید مقامات دولت هم قرار گرفته بود.

بتوجه آقای حياء میرسانم که در افغانستان الحمدلله زور و تاثیر اسلام آنقدر قوي موجود بود که در برابر تخطي از موازین دین بسوی فردی و دولتي مبارزه میشد و دوشال زندۀ فوق که در یک مورد ولسي جرگه استیضاح و در مورد دیگر خود آقای حياء انتقاد نموده بودند، ثبت اوراق شده است. ما حالا از افغانهای مهاجر در امریکا بشنوید که در نشریه های مطبوع و رسمي خود بقسم طنز و تفتن آیت قران شریف را به ادرار تعبیر میکنند. متحدالمال این موضوع بمساجد و اهل خیره افغاني (بشمول آقایان حياء و علوي) برای اظهار نظر و صدور فتوی ارسال شده است.

اعانه ها به بیکفان کابل

پیام مردم کابل که در شماره ۷۶ نشر شده بود و خبر میداد که روزانه بین صد یا یکصد و پنجاه نفر از فقر و گرسنگي هلاک و بدون کفن دفن میشوند، حلقه های مهاجرین افغاني در امریکا و اروپا را تکان داده، صدها فامیل بشر دوست از خواندن آن گریه سر داده اند. تيلفونهای زیاد بما رسیده، یکعده افغانها مستقیما از طریق اقارب شان در کابل و پشاور کمک فرستاده و عده دیگری اعانه هایشان را قرارذیل بمجله آئینه افغانستان فرستاده اند:

محترم صفي الله التزام، ژورنالیست آزاد میدیای افغان در نیویارک ۱۰۰ دالر
محترمه مدیره صاحبه، میرمن کبرا نادر عمر از فرانسه ۳۳۵ دالر
محترم عزیزاحمد نوري شاعر ملي معروف به مهاجر افغان) از ویرجینیا ۱۰۰ دالر

از خداوند متعال برای خیرخواهان فوق هزارها برابراجر و سعادت دارین استدعا نموده، پول مذکور که جمعا مبلغ ۵۵۵ دالر میشود، ما مبلغ ۵۵۰ دالرتاریخ ۱۸ جون توسط بیکمرجع مطمئن بکابل ارسال کردیم، رسید آن در آینده نشر خواهد شد.

تجلیل روزپشتونستان در کابل - ۱۹۷۲م



هكذا آقای صفي الله التزام بسابقۀ ارادت و همکاري با محله آئینه مبلغ پنجاه دالر بمجله آئینه افغانستان اعانه داده اند که ازین ارادت بی شائبۀ شان تشکر وامتنان داریم (دکتورهاشمیان)

قسمت بالائي تصوير هذا در شماره ۷۶ در کنج صفحه ۷۴ نشر شده بود که جای کافی برای معرفی مالک و خالق آن که آقای غلام غوث ترجمان می باشد، وجود نداشت. این تصویر در سال ۱۹۷۲م توسط کمرۀ شخصي آقای تر درچوک پشتونستان (چارراهي خیبر) گرفته شده است.

شماره مسلسل ۷۷

استقبال رنجیت سنگه از سردار سلطان محمد خان / طلائی



ارسالی آقای حسام الدین درانی

و بدبختی تدریجی مردم رنج میبردند...» بلی، وقتی قلم سیاه را سفید بسازد آلوده و نامقدس میشود و هم به مدوح خود عوض نفع ضرر میرساند. ایکاش عوض تملق از صفا و پاکي قلم و از جرات اخلاقی و وجدان ملیگرائی کار گرفته میشد و در برابر هریک از مدهیات فوق که خود مطرح ساخته اند، مینوشتند که استعفی اعلحضرت از مقام سلطنت به نفع هموزاده اش لیونی سردار یک اشتباه بزرگ و سرآغاز بدبختیهای افغانستان بود که اعلحضرت از آن متأسف بوده از ملت افغان معذرت میخواهند و برای جبران آن اکنون خود را در خدمت ملت قرار داده اند؛ هکذا از ظلم و کارهای نادرست و دیکتاتوری کاکاها و هموزاده ها که اعلحضرت همه را تحمل کرده و یا خود گماشته است و قانونا مسئول میباشند، باید با ذکر دلایل دیگری از ملت معذرت خواسته میشد؛ و اینکه اعلحضرت در دوره جهاد در روم نشسته و هیچ تشیعی برای رفتن و شمول در جهاد (ولو با قبول خطر جانی) نکرده یک اشتباه بزرگ بوده، این اشتباه با این کلمات سست پتلیس شده نمیتواند که «اعلحضرت رنج میبردند.» من نمیدانم نویسندگان این سرمقاله به ضرورتی احساس میکردند درینوقت حساس در پی دفاع از اشتباهات بزرگ اعلحضرت در سابق براینند، آنهم باین خامی و بیمایگی که هم «به فیل خاطر هندوستان را زنده ساخته» و هم خود و مدوح خود را بخند اندازند!

ما مطالعه سرمقاله متذکره را برای همه هموطنان سفارش میکنیم، چونکه در جاهای دیگر این سرمقاله درباره مشوره و مشاور و چگونگی انتخاب مشاور (آنهم بارتباط همین جلسه مشاورین پادشاه در روم) چیز هائی نوشته شده که قلم، آن قلمیکه از تراوشات خام و ناصواب خود احساس مسئولیت و خجلت میکند، خود را باید قات کند و بشکند تا خاموش شود.

تقدیر در ره آینه

تقدیر از مشاعره نوروژ

وسیمه عباسی از ارواین - کلفورنیا
من من حیث یکی از فارغان رشته ادبیات در پی پوهنتون کابل در سالهای قبل، از مدتهاست با کمی شعر و اندکی نوشته سروکار دارم. ابتکار شما و رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان (بخش فریده جان انوری) را که بمناسبت تجلیل نوروژ در اول حمل ۱۳۷۸ هجری مشاعره ای ترتیب داده بودید و پس از سالیان طولانی عده از استادان ادب در پی و پشتو هر دو را روبروی هم قرار داده و اشعار عده ای از شعرا را قرائت و برای رهنمائی دوباره شعر و مشاعره و ادبیات وطن از ورای رادیو در غربت زنده ساختید، بخود اجازه میدهم تا باین مناسبت تشکری از شما ها داشته و بشعرا ی محترمی که جایز جوایز، بخصوص از جایزه اول تا سوم، شده اند، تبریک عرض کنم. این قدمی که شما در راه احیای گوشه از کلتور و ادب وطن گذاشته اید قابل ملاحظه و تقدیر بوده مورد تشویق عده ای از شعر پروران نیز شمرده میشود. امید واریم اینگونه دقت و توجه در مورد شناخت و یاد آوری از ادبیات کهن وطن بتواند خدمات گذشتگان را بحیث پیشروان ادب و سبکهای ادبی یاد آور شود، و از ارزشهای علمی شعر و ادب بخصوص در غربت، که با امتزاج کلچر های متفاوت اشعار و نوشته ها هم تحت تاثیر محیط و عصر آهن و چوب قرار گرفته و بعضا از بند قوانین علوم بدیع و بیان و عروض و قافیه خود را رها کرده و با بیان شرایط موجود ماحول عنوان شعر نو رابه آن میگذارند، کاسته نشود. گرچه باید اذعان کرد که شعر نو هم سبک و حال خاص داشته و در هنر شاعران چیره دست با مفاهیم بیانی آن ارزشهای دیگری دارد.

با آنهم برای تحکیم بیشتر این مامول، بررسی و رهنمائی استادان سخن و ادب با مطالعه آثار برگزیده اهل ادب، طالبان ادب را از رهنمائی های خوب مستفید خواهد ساخت که باین منظور با دایر نمودن شبهای شعر و سیمینار های مفید ادبی و علمی و تشکیل یک انجمن ادبی در پی وهم پشتو با اشتراک استادان ادب و عده ای از ژورنالیستان مجرب صورت گیرد تا با نشر و پخش مجلات ادبی و رساله های علمی خلای کمبود آثار ادبی پر شده خدمت شایسته ای درین راه انجام شود چنانچه متذکر باید شد که درالبانی نیویارک هم موسسه آریانا بسرکردگی آقای خیرنمل عبدالله محب حیرت تعدادی از کتب معتبر راتجدید طبع و تکثیر نموده که از جمله کتاب «سخنوران معاصر» تالیف مرحوم مولوی خال محمد خسته مجموعه ایست در معرفی شعرا ی معاصر کشور بامقدمه و نظر خاص مرحوم مغفور محمد ابراهیم عباسی؛ و ازین نوع خدمات و زحمات نیز باید با قدردانی یاد آور شویم.

با توقع موفقیت های بیشتر شما و خواهران و برادران زحمت کش و پیرکار و بیدار ما که برای روشن ساختن اذهان اقلیت کوچک افغانها در غربت تپ و تلاش میورزند، ادامه این نوع خدمات با ارزش را تقاضا نموده و برای ختم جنگ و آزادی و نجات وطن عزیز ما دعا میکنم. با عرض احترام وسیمه عباسی

ارسالي آفای
حسام الدین درانی
که نواسه دختری
سفر اسمعیل خان
است.

نقل و من

اعلیٰ حضرت سراج الملت و الدین و الی دولت خدا و افغانستان

جهت ذیل بیان بنما اگر نری چیزی میونی



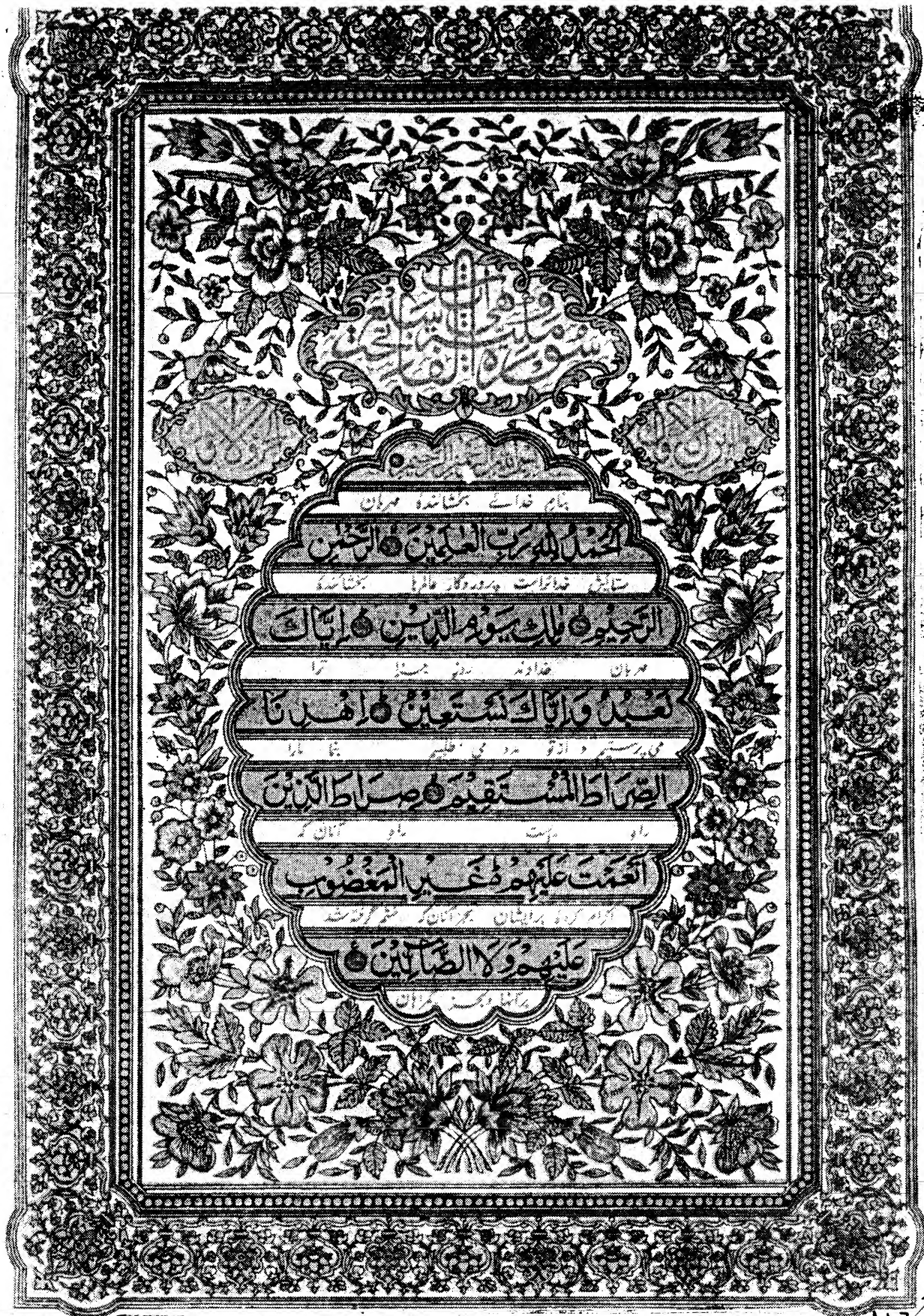
دولت افغانستان
وزارت فرهنگ و معارف
شماره ۱۰۰۰



نمونه قرآن مجید بهفت رنگ منقش که باسم مبارک اعلیٰ حضرت حضور کرامت قدس یون و
جناب امیر صاحب بهادر والی سلطنت خدا و افغانستان خلد الله لکه که بطور یادگار
شیخ محمد اعلیٰ صاحب مالک مطبع قاسمی مکنه شهر لودهیانه پنجاب شیش نموده بود
بنابران حضور محترم ظهور شهر یار و الامتاق از راه ماطفت شاهانه باین کار خیر
نامبرده اظهار خورشیدی نموده اجازه چاپ نمودن باسم خود اعلیٰ حضرت
ارشاد فرمودند - تحریر یوم شنبه ۲۰ - ماه جنوری ۱۳۰۹ هجری منقلم کیمپ و من
دستخط محمد اسمعیل خان صاحب نفیر دولت خدا و افغانستان

(۱) عنوان رسمی سفارت «محکمه سفارت دولت خداداد افغانستان» است و کلمه «محکمه» یا کسر مهم
و فتح کاف بنشانی شده است که تلفظ هندی این کلمه میباشد و شاید معنی دربار را داشته باشد
(۲) امیر حبیب الله خان درود جا، یکی در عنوان و یکی در متن، بلفظ «والی دولت خداداد افغانستان»
خوانده شده است و لفظ هندی «بهادر» هم با لفظ او اضافه گردیده است.
(۳) این مکتوب در کیمپ دهلی بتاريخ ۲۹ جنوری ۱۹۰۷ امضاء شده، اما سفارت افغانستان در (شمله) و
(کلکته) هم دفتر داشته است.
(۴) کاتب سفارت افغانستان شخص خوش خط بوده و مکانیت سفارت بزرگان انگلیسی هم چاپ میشده است.
(۵)

مرحوم محمد اسمعیل خان که سفیر امیر حبیب الله خان بدربار و ایسرای برتانیه در هندوستان بود، یکس
از بزرگان نامدار سردار سلطان محمد خان طلائی بوده شخص با مطالعه و با فرهنگ بود و زبانهای اردو
و انگلیسی را هم میدانست.
این مکتوب رسمی سفارت افغانستان که قدامت ۹۲ ساله دارد، صرفنظر از محتوی آن که راجع بطبع قرآن
محمد هفت رنگ بنام امیر حبیب الله خان در هندوستان میباشد، نکات جالب تاریخی هم دارد:
(۱) یکمربن پیش هم محراب و منبر نشان رسمی دولت افغانستان بوده است.



نمونه ای از قرآن شریف هفت رنگ که یکجلد آن نزد حسام الدین درانی میباشد.

ارسالی آقای حسام الدین درانی پسر مرحوم شهزاده احمد علیخان درانی سابق مدیر انجمن ادبی کابل؛

شیخ ابوالحسن خرقانی

مشتاق احمد کریم نوری، ژورنالیست آزاد میدیای افغان از نیویارک

در چند نوشته از این قلم از شیخ ابوالحسن خرقانی یادآوری شده بود و دوستان و مهربانان سوال نمودند که شیخ خرقانی را معرفی نمائید؛ گرچه راجع به شیخ خرقانی دوست عزیزم آقای سید طیب جواد یادداشتی در مطبوعات هجرت نوشته بود که اگر مطبوعات بیرون مرزی مسلسل تعقیب میشد، آن سوال ممکن حل میبود. بهمه حال با حرمت به تقاضای شان معلوماتی را راجع به شیخ باهم میخوانیم. شیخ ابوالحسن خرقانی یکی از مشایخ قرن چهارم و پنجم هجری قمری است که در سنه ۳۴۸ هجری در قریه خرقان متولد شد از کودکی به تحصیل علوم دینی پرداخت و در آن عرصه سرآمد عصر خود گردید سپس متمایل بطریقت شد و با مجاهدت و ریاضت بکمال رسید تا حدیکه دوست و دشمن برفضل و پرهیزگاری او صحنه گذاشتند چنانچه ابو علی سینای بلخی با همه مراتب دانش و شهرت برای ملاقات شیخ بخرقان رفت و علما و پادشاهان زیاد.

شیخ بدروازه خانقاه خود نوشته بود هر کس به این خانه درآید- نانش دهد و از ایمانش نپرسید، زیرا آنکه حق تعالی را بجان ارزد- البته ابوالحسن را به نان ارزد وی نمونه کاملی از اعیاری و جوانمردی عصر خود بود و الگو همه مسلمانان پنداشته میشود آوازه شهرت و محبوبیت شیخ خرقانی سلطان محمود غزنوی فاتح سومنات پادشاه مقتدر کشور ما را وادار ساخت که بخرقان برود. وقتی بخرقان رسید و خسته بود دستور داد که خیمه اش را در بیرون شهر بزنند آنوقت یکی از خدمتگاران خود را به خانقاه شیخ فرستاد که به شیخ بگوید که سلطان از غزنی تا بدینجا آمده و میخواهد ترا ببیند، حالا توهم از خانقاه تاخیمه او قدم رنجه فرما که ملاقات و دیدار نصیب تان شود. سلطان محمود بخدمتگارش گفته بود که احياناً اگر شیخ خرقانی امتناع میورزید این آیه مبارک را به او قرائت نمایند (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولوالامر منکم)

خدمتگارش طبق امر رفت و پیغام سلطان را رسانید، شیخ خرقانی گفت مرا از این امر معذور دارید آنگاه پیشخدمت آن آیه مبارک را خواند، خرقانی در جواب گفت سلطان محمود را بگوئید چنان در اطیعوا الله مستغرقم که در اطیعوا الرسول خجالتها دارم، تا به اولوالامر چه رسد. خدمتگارش پیام شیخ را بسلطان رسانید، سلطان در جواب گفت او را بحال خودش واگذارید که او نه از آن مردمیست که ما گمان برده بودیم، و خود سلطاهن بدیدن او بخانقاه رفت و بعد از دیدار و ملاقات از شیخ دعا خواست، شیخ گفت من در هر نمازی همه مومنان را دعا میکنم، کاری کن که از جمله مومنان و پرهیزگاران باشی و دعایم شامل حالت شود. سلطان محمود دستمال پر از طلا بمقابل شیخ گذاشت، شیخ بدون توجه یک قرص نان جو به سلطان محمود گذاشت که بخور، سلطان که لقمه ای از آن نان جو برداشت، نمیتوانست آنرا قورت نماید. شیخ بسلطان گفت همانگونه که نان ما از گلوی تو پائین نمیروند، طلای تو نیز گلوی مرا خواهد گرفت، طلای خود را بردار. سلطان با خدا حافظی براه گشت که شیخ از جای برخاست و وی را تا دروازه خارجی خانقاه بدرقه نمود. سلطان محمود گفت وقتی آمدم برایم وضعی نگذاشتی، ولی حالا که میروم تا به بیرون مشایعتم نمودی و از جابرخواستی. شیخ در جواب میگوید وقتی که آمدی شکوه و جلال پادشاهی در تو دیده میشد ولی اینک که با حشمت یک درویش میروی شایسته اکرامی. شیخ ۷۷ سال عمر کرد و در سال ۴۲۵ هجری قمری وفات نمود و در همان خرقان دفن گردید و اینک مزارش زیارتگاه صاحب دلان و اهل معرفت است. شیخ خرقانی مانند امیران خیالی هیچگاهی نخواست که واسکت اش را به در خانقاه بیاویزد تا مردم آنرا ببوسد وایدا دست خود را برای بیوسیدن و بچشم مالیدن بمیریدی خود نداد او هیچ وقت کشی را شلاق نزد و فتوهای از خود نا حق صادر ننمود و اسلام را در مغز و استخوان حساس می نمود و اسلام را طرق نیل با اهداف شخصی مالی سیاسی و گروهی نساخته بود او او و سلام مشتاق احمد کریم نوری

یادداشت اداره:

- (۱) این مقاله عیناً تایپ شده است
- (۲) اصول تنقیط (نقطه گذاری) در اکثر موارد رعایت نشده، نوشته مسلسل و پی در پی است.
- (۳) اشتباهات املائی و انشائی زیاد است.
- (۴) مقاله ماهیت تحقیقی دارد، لهذا علاوه بر آنکه روایات بایست در بین ناخنکها میبود، ماخذ تذکر داده میشد، پس مردم از کجا باور کنند که چیز هائیکه روایت شده صحت دارند؟ خوبتر میبود اگر مقاله آقای سید طیب جواد غرض توضیح فرستاده میشد.

(۵) آقای کریم مشتاق نوري از ژورنالست های خوب مهاجرت است، اما از بس مقالات زیاد می نویسد، کیفیت صدمه می بیند، و مشکل مدیر مسئول راملتفت میشوند که اگر اوباصلاح مقالاتی ازین قبیل بپردازد، شکل و ماهیت مقاله کاملاً تغییر خواهد کرد.

(۶) چون معرفي شيخ خرقاني (عليه الرحمه) بدون مآخذ و بتقسیم اساطيري صورت گرفته و دريکجا از «اعباري» او نیز سخن رفته که خرقاني را نتوان عیار شمرد.

ولی، ما هم شيخ ديگری رامعرفي میکنیم دارای الگوی (خاقاني) و مشهور به (بحراني) و (جنگاني) که گاهی هم خود را (رباني) و هم (بدخشاني) میخواند، عياريست پرازتروير و رنديست سراپا تقصير، ازروسي و هندو می قید و خون افغان می مکد؛ طبق های طلا، لاجورد و زمرد عرضه میکند و یک چوکي بیدوام مطالبه؛ اگر در تماس هوا باشد گلوگیر میشود، مثلیکه پنجسال لویه جرگه و حکومت وسیع القاعده را رد و تقبیح میکرد، و اگر در تونل گیر ماند تنفس آزاد میخواد، مثلیکه اکنون لویه جرگه و وسیع القاعده را از طریق ائتلاف با لینن بچه ها اصرار و تلي بوت سیرت نماها را بخاطر قربت بمولا می لیسد؛ در سیاست عجوبه ایست بی مرکز، بی موضع و بی قدرت، و در کیاست مسخره ایست بی کیفیت که تواریش ها، آخوند ها و گروو ها او را از روی اجبار برای نمایش و تمثیل احضار میکنند. انتر و منتر و چف و پف را چله شیشه و اذن گرفته و بشاگردان نیز آموخته، روان را دوان و خزان و روباه را سمیرک تواند ساخت، سیاف را که شغال می گرائید اکنون اتوتک پراني آموخته بالایش بانکتوت ضرب میکند، از یونس کج سرشت بدعمل (قانوني) ساخته و از چند جوان سابق جامن پوش سياسي و نظامي؛ بالای مسعود خليلي مثنوي مولانا را بزبان چينائي کشف و بفارسي تحت ترجمه قرار داده، هم او را وظیفه داده تا نسخه دیگر مثنوي را به سانسکرت پیدا کند، و بدست برادران کارامازوف زنجیر طلائي داده تا «دالبازي» کنند. شیوخ نظام راشپوتها باو لقب «شيخ الفضولان» را اعطا کرده بودند که مدت مدیدی از آن گذشته و در فهرست تجدید نظر برای سال ۲۰۰۰ عيسوي شامل میباشد که شاید به تقاعد عمري سوق یابد. الغیب عندالله (بروایت از دیوان تولنمکی، بشهادت مهندس کبوتر پراني، واقع در برج خاکسر زیر بال چپ سیمرخ)

تجلیل از عاشورا در ساحة نیویارک

مشتاق احمد کریم نوري ژورنالست آزاد از نیویارک روز عاشورا درمساجد جامع حضرت ابوبکر صدیق (رض) و سید جمال الدین افغاني، تجلیل گردید. سخنرانان بر علاوۀ امامان محترم جناب الحاج محمد اکبر شیرزاد و مولوی محمد نبی یوسفی، جنابان محترم سید عبدالوهاب هاشمی، محترم الحاج نورالدین نوري، محترم شمس الدین سلجوقي، عبدالحکیم مجاهد و محترم قاري صاحب سلطان محمد خان بودند که هر کدام راجع بمزیای عاشورا که بقیام کریلا و سالگرد حماسۀ سرخ در دشت عشق مسما گشته سخنرانی های ارزشمندی نمودند، محافل که با دعاها و ختم ها همراه بود، جنابان قاری صاحبان محترم قاري صاحب فضل الدین نادري، محترم قاري عبدالجلیل نورزاد و محترم عبدالخلیل نورزاد قرائت های شروع محفل و دعا های خاتمه را قرائت نمودند، محافل با ادای نماز های عصر و شام و صرف نذرانه های هموطنان خاتمه یافت و برای آرامی کشور دعا گردید.

آقای صفی الله الترام ژورنالست آزاد میدیای افغاني در نیویارک نیز راپور تاژ مفصلی از انعقاد مجالس یاد و بود روز محرم درمساجد شریف نیویارک ارسال داشته است که از همکاری شان تشکر نموده و به نشر خبر فوق اکتفا میوزیم. مکرراینکه روز محرم درمساجد شریف در شمال و جنوب کلفورنیا هم تجلیل گردید. (اداره)

پیشنهاد صلح برای افغانستان جنگ زده

صفی الله الترام ژورنالست آزاد میدیای افغان در نیویارک زمانی که قوای سرخ اردوي شوروي سابق توسط حکومت دست نشاندۀ شان در افغانستان تجاوز ظالمانۀ نظامي نمود و در اثر قیامهای ملي و سرتاسري ملت شجاع، قهرمان و مجاهد افغانستان بشکست فاحش مواجه شده و با شرمساري از خاک مقدس ما بیرون رانده شدند. اگر از یکطرف کشورهای زیادی بشمول پاکستان، هندوستان و ایران از خطرات آیندۀ تجاوز گران روسي رهائي یافتند، مردم رنج کشیده و فداکار افغانستان امید وارد بودند که بعد از آن یک کشور مستقل و یک حکومت ملي دلسوز زخمهای ۱۵

ساله دوره جهاد مقدس شانرا التیام خواهد بخشید و کشور ویران شانرا در راه بهبود اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی رهنمون خواهد شد. اما متأسفانه دشمنان قسم خورده افغانستان با استفاده از پراگندگیها و بی نظمیهای ۱۵ ساله دست بفعالیت های سو زده بازم کشور عزیز مارا هرق در جنگ های خونین و تباہ کن تنظیمی، خشونت و برادر کشی نمودند. و طوریکه رسانه های خبری بین المللی جهان متواتر اطلاعات تکان دهنده را از داخل کشور جنگ زده ما منتشر میسازد که روزانه بعدها طفل و جوان و پیر وزن و مرد در اثر قحطی و گرسنگی و امراض گوناگون و فروریختن بمب و راکت و در اثر گرمی و سردی و انفجار مین ها بهلاکت میرسند و هزاران دیگر زخمی و معیوب گردیده و آنانیکه از زیر باران مرمی و از میان شعله های آتش توپخانه خود را نجات داده در نقاط دیگر پناهنده میشوند و در کمپهای مهاجرین ایران و پاکستان در شرایط خیلی دشوار و ناگوار و بحال خیلی رقتباری زندگی می نمایند.

با آنهم در افغانستان تا هنوز یک حکومت مورد قبول اکثریت مردم ما و مورد اعتماد ملت ما که در عین زمان مورد اعتماد جهان قرار بگیرد، بوجود نیامده است. بعبارت دیگر متأسفانه تا حال بمردم ما حق تعیین سرنوشت شان داده نشده است تا حکومتی را مطابق خواست و آرزوهای ملت مجاهد و قهرمان افغانستان خودشان تاسیس کنند. بعقیده ما یگانه راه حل اساسی و مورد قبول اکثریت معضله افغانستان همانا از طریق تدویر لویه جرگه ویا مجلس بزرگ ملی و عنعنوی ما است که باید بدون مداخله اجنبی و هم بدون اعمال نفوذ تنظیمها و گروه های سیاسی بر سر اقتدار صورت بگیرد و در آنصورت میتواند قدرت اصلی و عنعنوی مردم ما را تمثیل کند. همچنان این لویه جرگه ملی میتواند زیر نظر شاه سابق افغانستان، یعنی حضور معظم و مبارک محمد ظاهر خان، این شخصیت ملی و سابقه دار، عادل و بشردوست و بانی دیموکراسی و بانی نهضت نسوان در افغانستان بحیث سمبول وحدت ملی افغانستان در شهر زیبای کابل هرچه زود تر دایر شود. و تمام جناحهای درگیر جنگ و خاصا جنبش ملی و اسلامی طالبان و علاقمند به آرامش و آسایش افغانستان، سازمان ملل متحد و کنفرانس شورای اسلامی و غیره برای موفقیت آن همکاری صادقانه نمایند. و باید افزود که درین لویه جرگه ملی و افغانی نمایندگان واقعی مردم سرتاسر کشور ما، علمای دینی، روحانیون و تعلیم یافتگان داخل و خارج کشور ما بشمول زنان منور کشور ما، استادان پوهنتون، معلمین و معلمات سابقه دار کشور ما، داکتران و انجینیران کشور ما، سران تماما اقوام و قبایل کشور ما، قوماندانهای جهادی در کشور ما، نمایندگان تماما طبقه تجار، زارعین و مالداران کشور ما، خدام سابقه دار ملکی و نظامی با اعتبار کشور ما و شخصیت های سیاسی موجوده کشور ما رسماً دعوت و اشتراک نمایند. و حینیکه این لویه جرگه ملی و بزرگ موفقیت کامل حاصل کند، آشتی ملی و ختم جنگ در سرتاسر افغانستان رسماً اعلام شود. و همه باید بخاطر تأمین صلح و امنیت کامل در افغانستان دست بهم داده برای ترقی و تعالی کشور ما مجذانه بکوشند، و در چنین حالتی است که بیرق ملی و سه رنگ تاریخی افغانستان محراب و منبر نشان در سرتاسر افغانستان و سرتاسر جهان رسماً به اهتزاز خواهد آمد. و آنگاه برای بازسازی ملی کشور عزیزمان گامهای خیلی مثبت و مستحکم گذارده خواهد شد. بامید رسیدن آنروز و بامید یک افغانستان واحد، متحد و پرافتخار. با کمال احترام.

یادداشت اداره: این نامه عیناً تایپ شده از نظریات شخص ژورنالیست نمایندگی میکند. دیگر اینکه چون نویسندۀ محترم از تمام کتگوریها برای شمول در لویه جرگه نام برده اند، نمیدانیم عریضه و تقاضای حیوانات و حشرات کشور ما که آنها نیز میخواهند به لویه جرگه نمایند اعزام کنند، بسمع شان رسیده یاخیر و آیا باین دو گروه نیز حق اشتراک قایل میباشند یا خیر؟ قرار مسموع طوایف مختلف حیوانات کشور تا حال متحد نشده از آنجمله سه طایفه، گرگ، سگ و روباه، عریضه کاندیداسی گلبدین حکمتیار راتحت مذاقه قراردادده اند؛ شغالها به تنهایی سیاف را انتخاب نموده اند. از جمله حشرات سه طایفه، کیک، قانغوزک و سوسمار، عریضه آقای سید اسحق گیلانی را دریافت کرده اند، خرکها که فعلاً مطبوعه چاریکار رادر اشغال دارند از آقای قوی کوشان بسیار توصیف شنیده اند که گویا با ایشان وجوه مشترک دارد و گفته اند اگر بچاریکاریباید اورا وکیل خود انتخاب میکنند؟ کرگسها به تشویق بومهای کشور همسایه در نظر دارند آقای محقق را تحقیق ببخشند، تادیده شود طوایف دیگر چه تصمیم میگیرند.

ادامه صفحه 67 فرزندان مرحوم سپهر سالار ناهری

فرزندان مرحومی قرار ذیل اند: مرحومین معین محمد افضل خان - فیض محمد خان رئیس تفتیش در دوره امانی - تورن جنرال محمد عمر خان معروف به سورجرنیل - دگر جنرال مراد علیخان - تورن جنرال محمد اسحق خان - دگروال محمد علیخان - و محمد رفیق خان عضو ویس خلمیان (از کفای خانلوه، مرحوم سپهر سالار ناهری خرد مشغولیم خلائی حافظ را پرستار از نر (رکتر ده شیان)

سه روز پی در پی

عبدالحمید انوری از کانکور

هفتم ثور: سیاه روز هفتم ثور ۱۳۵۷ با کودتای ننگین باندهای خلق و پرچم یکمک با داران روسی شان، سرآغاز تباہی و بدبختی مردم افغانستان، روزیکه اردوی افغانستان بوسیله گماشتگان روس، بیشرمانه و نامردانه مورد سوء استفاده قرار گرفته و بکجراه برده شد و حیثیت و آبروی ارتش افغانستان با خاک یکسان گردیده و بر باد داده شد و چند جاهل خود فروش و بی همه چیز، سرنوشت کشور ما را بیازاری گرفته و خلق خدا را از دم تیغ گذشتانده و به خاکدان سیاه نشانند و مردم بیدفاع و بیگناه افغانستان تا امروز هرگز دم خوش نروده و لب های شان به لبخندی گشوده نشده و تا امروز از درد آن دانه خبیثه برفغان بوده و رنج و درد بیحساب متحمل میشوند و آثار آن دانه سرطانی هنوز هم پابرجاست. جادارد که به عاملین کودتای ننگین ثور نفرین فرستاده و با تقبیح این روز سیاه و ننگین آرزو کنیم تا دست اندرکاران و مسئولین آن کودتای شرم آور در هر کجائی که هستند هرگز دم خوش نزنند.

هشتم ثور: هشتم ثور ۱۳۷۱ روزیست که کودتاچیان هفت ثور با شرمساری و سرافکندگی از چنگ مردم فرار کرده و به آغوش برادران اخوانی شان پناه بردند. هشتم ثور روزیست که کودتاچیان «چپ» با کودتاچیان «راست» بمعامله پرداخته و باهم بحجله رفتند و شب زفاف خویش را جشن گرفته و اسمش را حکومت اسلامی گذاشتند و به درد و غم و ماتم و اندوه مردم درد رسیده افغانستان بیشتر از پیش افزودند و بزخم های مردم نمک اسلامی پاشیدند. با زدوبند ذلتبار و خاینانه خلقیها و پرچمیهای بی آرم و اخوانیهای از خدا بیخبر، چنان آب سردی بر آتش خشم ملت رنجیده افغان فرو ریختند که مردم هرگز فرصت آنرا نیافتند تا نفسی براحث بکشند و تادیده گشودند همان خلقیها و پرچمیهای ملحد و جنایتکار و وطنفروش رادر کنار برادران اخوانی شان با عبا و قبا و باپکول و کلاه و با ریش و با دستار مشاهده کردند.

ملیسه های گلم جم به (خالد ابن ولید) مبدل شدند و بلند پایگان خلقی و پرچمی بمشاورین حکومت اسلامی تغیر چهره دادند، رتبه های جنرالی و ستر جنرالی بشاخی باد گردید و تمام دم و دستگاه حکومت منحلّه نجیب گاو، چون اتحادیه هنرمندان، اتحادیه شعرا و نویسندگان، اتحادیه چارندوی، اتحادیه زنان و... همه و همه با ازدیاد یک کلمه، یعنی کلمه «اسلامی»، گاهی بقسم پیشوند و گاهی بقسم پسوند، با همان ساختار قبلی و با همان پرسونل در خدمت رژیم جدید «اسلامی» قرار گرفتند.

سازمان جهنمی خاد با تمام امکانات و با تمام پرسونل و اعضای جانی و جاسوس آن در خدمت حکومت اسلامی قرار گرفته و آب از آب تکان نخورد. همه اعضای حزب منحلّه وطن از کیسه خلیفه بخشیده شد و مورد عفو حکومت اسلامی قرار گرفت. هیچ منبع و هیچ مرجع و هیچکسی از مردم مظلوم افغانستان نظری نخواست. مزید بر آن، جنگ قدرت طلبی و حفظ قدرت موهوم و نامنهاد، بیدادمیکرد و از کشته ها پشته ها ساخته شد، شهر زیبای کابل بویرائه غم انگیزی مبدل گشت و جوی خون از هر طرف جاری گشت و اینها همه حاصل همان زدوبندهای خفت بار و حیوانانه است که رفقای خلقی و پرچمی و برادران اخوانی شان را با هم پیوند داده و دمار از روزگار مردم ستمکشیده افغانستان بدر آورده است.

باز هم به دست اندرکاران این زد و بندهای خاینانه و سازش های بیشرمانه نفرین فرستاده و آرزو میکنیم که هرگز آب خوش از گلوی شان فرو نرود.

نهم ثور: نهم ثور سنه ۱۳۵۹ روزیست که دختران و پسران مکاتب کابل با دستان خالی و با قلم و با کتاب و چادر بجنگ متجاوزین روسی برخاسته و با عساکر سرتاپا مسلح ارتش سرخ شزروی و پایدوان خلقی و پرچمی شان مصاف دادند. نهم ثور روزی بود که جاده های کابل از شکوه و هیبت شاگردان مکاتب و از خشم و نفرت شان بمقابل متجاوزین روسی و غلامان خلقی و پرچمی شان، بخود میلرزید. جاده های کابل راشور و هلهله فرا گرفته بود، خلقیها و پرچمیها نخست عساکر حکومتی را جهت سرکوب تظاهرات مکاتب فرستادند، عسکر مسلح و صاحب منصبان فرمانده شان اطراف مکاتب را محاصره کردند و کوشیدند تظاهرات را متفرق سازند، دختران شجاع مکاتب بسوی عساکر هموطن خویش با نفرت و خشم نگاه میکردند و عده از آنها در حالیکه چادرهای سفید شانرا بسر عساکر حکومتی می انداختند

فریاد میکشیدند که: «اگر شما شهاامت دفاع از وطن راندارید، جامه های ما را پوشیده و تفنگهای تانرا بما بدهید تا از وطن دفاع کنیم...» عساکر و صاحب منصبان شان در حالیکه از شرم و خجالت آب میشدند، سرهای شانرا بزیر انداخته و تفنگهای خویش رامحکم چسپیده بودند و از هرگونه مقاومت در مقابل

شیردختران کابل خود داری میکردند. همانبود که حکومت مزدور و دست نشاندۀ روس، خادیست های وحشی و سازمانهای بیوجدان و سراپا مسلح را بجاده ها فرستادند و همزمان با آن زرهپوشها بسرکها برآمده و هلیکوپترهای روسی در فضای کابل ظاهر گردیدند. سازمانهای کثیف و خادیست های وحشی و بیوجدان در حالیکه در عقب درختهای دوطرف جاده ها سنگر گرفته بودند، بروی دختران و پسران مکاتب که بجز قلم و کتاب چیزی بدست نداشتند، آتش گشودند و جویی از خون جاری گشت و بهر گوشه و بیشه و هر سرک و جاده ئی خون شاگردان بیگناه بزمین ریخت و شاگردان قهرمان مکاتب در حالیکه زخمیها و شهدای خویش را از زیر رگبار مسلسلهای خلقیها و پرچمیها بیرون میکشیدند، همچنان مصمم و با شهادت تمام شعار های ضد روسی داده به پیش میرفتند تا آنکه بحوالی پوهنتون کابل رسیدند.

محصلین پوهنتون هم باستقبال خواهران و برادران خویش شتافته و دو صف شاگردان و محصلین هر لحظه بهم نزدیکتر میشدند که ناگاه هلیکوپتر های روسی از آسمان بر آنان آتش گشودند و صحرای محشر برپا کردند و خلقیها و پرچمیهای و طنفرش بکمک باداران روسی شان تظاهرات باشکوه شاگردان مکاتب و محصلین پوهنتون را نامردانه سرکوب کرده و بصدفا دختر و پسر مکاتب کابل بشهادت رسیده و عدۀ بیشماری زخمی گردیدند و هزاران نفر دیگر شان دستگیر و بزند آنها و شکنجه گاهای خاد برده شدند. ناهید شهید و وحیۀ شهید از جمله همان شهدای نهم ثور ۱۳۵۹ بودند که جانهای شیرین شان را در راه آزادی وطن قربان کردند.

جریان این تظاهرات شکوهمند باخط زرین درج تاریخ پرافتخار ما گردیده و نامهای شهدای آن در قلب هر افغان و طندوست تا ابد زنده و جاوید است. ما در حالیکه سرتعظیم بشهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه وطن فرود می آوریم، بروح پاک شان درود و دعا میفرستیم. یادهای عزیز شانرا گرامی داشته و باز هم بعاملین این جنایت عظیم و بمزدوران خلقی و پرچمی

و خادیست های جنایتکار، وحشی و جاسوس، نفرین می فرستیم و آرزو میکنیم که هرگز روی خوشی و آرامی رادر هر کجائی که هستند نبینند و نیز با استفاده از این فرصت یادآور میشویم که زنان و دختران افغانستان سهم برارندۀ در جهاد بزرگ مردم افغانستان بمقابل متجاوزین روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان داشته و باشهادت تمام و بصورت بسیار شایسته سهم خویش را ادا کرده اند.

زنان افغان بر علاوه اینکه مشغول تربیه و پرورش اطفال افغان در شرایط بسیار ناگواری بودند، از هیچگونه فداکاری و از خود گذری دریغ نکرده و شانه بشانه برادران مجاهد و مهاجر خویش در مقابل متجاوزین روسی سینه سپر کرده و از خود تاپای جان مقاومت نشان دادند. چه بوسیله تظاهرات خیابانی و اعتصابات و یا ترک دروس بشیوۀ اعتراض، چه بوسیله کمک بمجاهدین و مبارزین در شهر ها و ولایات، خدمت بمجاهد و مهاجر، نقل و انتقالات اسناد و سلاح برای شان، چه بوسیله پختن غذا و دوختن و شستن البسه برادران مجاهد و مهاجر در عقب سنگرها و مواظبت از زخمیها، وغیره. اینها همه بدوش زنان باشهادت افغان بود که در بدترین شرایط بسخت ترین و شاقه ترین کارها مشغول بوده و هرگز آهی نکشیده و شکایتی نکردند.

همین دختران مکاتب کابل بودند که اولین قربانیها را به پیشگاه ملت خویش تقدیم کرده و باخونهای پاک خویش خیابانهای کابل را رنگین ساختند و همین مکاتب بود که چنان زنان مقاوم، قهرمان و با شهادت و وطندوست بجامعه تقدیم کردند. اکنون اگر دروازه مکاتب را بروی آنان می بندند و آنرا «فاحشه خانه ها» می نامند، در حقیقت خیانت بزرگی را مرتکب میشوند و گویا بفداکاری و از خود گذری زنان با شهادت افغان خط بطلان میکشند. آیا بستن مکاتب دختران و زندانی کردن آنان در داخل خانه های شان، پاداش همان جان نثاریهایشان است؟؟!! - عبدالحمید انوری

محترم هاشمیان صاحب مدیر مسئول مجله آئینه افغانستان

این نوشته را قبل از ماه ثور بمجله ای که اکنون خود را «وحدت ملی» میخواند ارسال کرده بودم ولی از قرائن برمی آید که بهالسی نشراتی شان سازگار نبوده و از نشر باز مانده است، چونکه در شماره اخیر (۳ و ۴) خود هیچگونه تذکری هم در مورد داده نشده است و فکر نمیکنم حالا که عنوان مجله از «درد دل افغان» به «ملی وحدت» ترفیع نموده، اینگونه واقعیت های تلخ که در واقع درد دل مردم است جای نشر در آن مجله سیاسی و سرکاری «ملی وحدت» داشته باشد. امید است این مقاله در شماره آئینه آئینه افغانستان قابل نشر باشد. بااحترام عبدالحمید انوری - مورخ ۱۱ اپریل ۱۹۹۹

یادداشت اداره: ما هیچ مانعی در نشر مقاله شما که حماسه ملی شیردختران افغان را جاودان میسازد، نمی بینیم. آقای عبدالستار سیرت که بخاطر اشغال چوکی صدارت درین اواخر با کمونستها ائتلاف سیاسی کرده اند، نشر مقالات بحد کمونستها را در جریده شان اجازه نمیدهند.

به نيكي ياد كنيم

الحاج ناصم باخري

ياد بود از بيت و پنجمين سال شهادت
ميوندوال فقيد دشمن در جنگ گونيزم روسيه

کوداي ۲۶ چنگاش ۵۲ تحت قیادت سردار محمد داود خان که ریشه های سرطانی داشت با وجود عملیات متواتر هنوز هم غده خبیثه اش از بیخ و بن کشیده نشده زیرا که گردانندگان اصلي کوداي مذکور ایستادگی کرده و برای پشردلان شوم کرملین از بدو مرخص و شروع کار شخصیت های بزرگ و برجسته افغان مانند محمد هاشم میوندوال و غیره را به شهادت رسانیدند و غده دیگر را به پست های غیر کلیدی در داخل و یا خارج کشور گماشتند تا باشد زمینه تاخت و تاز مرزبانان همیا گردد و آخر الامر باره انداختن کوداي سیاه و سنگین ۷ نور ۵۷ خود سردار محمد داود خان و طرفدارانش را هم از زمین بردند و بعد از آن هم اکثر نخبگان و کلان شوندهگان افغانی را با نتیجه به استثنای آنانی که راه هجرت را در پیش گرفتند و جان سلامت بردند به چیل گوناگون و طر قهار مختلف کمر به نیست کردند و گمانید در راه حق و آرمان ملی جاضای عزیز خویش را فدا نموده یار آسمان همیشه گرامی خواهد بود.

این کوتاه مقدمه را نوشتم تا برای هزاران آفرین بار به محرم محمد داود ملکبار، مخزنه فزیده الهی و همکاران آنها که سناست بیت و پنجمین سال شهادت محمد هاشم میوندوال صدر اعظم سابق افغانستان برودگرام فوق العاده ای را در رادیوی ۲۴ شاعری صدای افغانستان ترتیب و بعداً آنرا در کسبی ثبت کرده اند راه گشت گردد، وقتی نیست مذکور شنیده شود از لابلای آن عقیدت خلل ناپذیر اسلامی شهید میوندوال و اینکه چه عزم راستی بر مبنای عدالت اجتماعی و دموکراسی داشته بودند و میگردیدند به کدورت کتالی شدن از میوگرافی آن شخصیت صادق و خدنگار برای فرد فرد افغان خاصاً برای نسل جوان میوندوال است، همین طور استماع گفتار خودر سلطان ملکبار

(خاتم میوندوال) مبنی بر حرکات جریان بردن شورش از خانه و اینکه چند روز بعد جسد آن شهید را بنام آنکه خود کشتی کرده بوی نشان داده اند و باید بدین بیت آثار و کتب و سنگی در وجود آن شهید مظلوم و بیگناه مشاهده رسیدید و یکشنبه قوی و تاریخی پیدا شده می شود همچنان مصاحبات و گزارشات عبدالرزاق قوماندان هوایی و جنرال عبدالسلام ملکبار از جمله متهمین کوداي نام نهاد میوندوال و صاحب عیسی نورزاد آمر آنوقت مجلس دهمزنگ اهمیت تاریخی دارند علاوه بر این کتبت شنیدن بیانیه بر محرمی شهید میوندوال در محل متحد سال ۱۹۴۷ م نشان دهنده درایت آن علامه شهید و فقیه می باشد، قبلاً آگاهی داشتیم که مرحوم منظور محمد نجیب آریا کتبی را در مورد شهید میوندوال بحای رسانیده ولی متأسفانه آنرا تاکنون مطالعه

نگرفته ام و در صدر رستیای آن می باشم خدا کند تحقیقات و تدقیقاتی را که محرم محمد داود ملکبار و محرم فزیده الهی و دیگران درین راستا روی دست گرفته اند هم تکمیل شود و آن هم به شکل یک کتاب بنور طبع آید استه گردد زیرا هر قدر تحقیق و تدقیق در باره زندگینامه شهید میوندوال و جنگی شهادت آن شخصیت عالیقدر و فرزنده صالح افغانستان که یک گوهر نایاب و بیق علامه شرق بود صورت بگیرد و ادبیات و قبل از آن بر منسوبین و دوستداران آن شهید شایسته است تا جریده کتات را در بار غریت دوباره احیا کنند و نام نای میوندوال را زنده نگاه دارند و باید بطور ارجحال گفت

خدا بخشه طلبکار کتات که بودی روز شب یار کتات
به فکر دین و انبای وطن بود کز او شد گرم باز کتات

در اخیر از لطف سرشناس و نویسنده جیره کتبت محرم دکتر غلام مصطفی زکریا کتبت مذکور را که نویسنده کتبتند اظهار امتنان می نمایم و با تشکر علاوه میبدم که دکتر صاحب زکریا کتبت و دیگری را نیز بمن اهدا کردند و آن رساله کتبتی (فرمان) می باشد امیدوارم و غده خویش را در باره ترجمه و چاپ این اثر ارزشمند کتبت در پی نیز ایضا فرمایند تا مطالعات برادری و برابری شود و من الله توفیق



HEALTHY CHILDREN ایالت کالیفرنیا دارای لایحه جدید بهداشتی درمانی **HEALTHY CHILDREN**

برای بچه های زیر ۱۹ سال و زنان حامله

هزینه این بیمه از ۴ دلار (برای یک فرزند) تا حداکثر ۲۷ دلار برای تمام فرزندان در ماه میباشد

HEALTHY FAMILY

با اینکه بچه ها و خانمهای حامله هیچ پولی به دولت نداده و مجانی میباشد
Blue cross - blue shield - kaiser - health net - etc.
این برنامه شامل : بیمه بهداشتی درمانی ، بیمه بینائی ، بیمه دندانپزشکی و دارو است
واجد شرایط بودن : در آمد ماهانه یا سالانه و تعداد افراد خانواده
برای کسب اطلاعات بیشتر یا واجد شرایط بودن به

Certified Assistant

(EMMA) (310) 829 - 3390 (HOMA) (310) 829 - 3390 شما برای بر کردن تقاضای بیمه و جوی پرداخت نیکیتو

HEALTHY CHILDREN بطور رایگان به شما کمک مینماید **HEALTHY CHILDREN**
NO COAST MEDICAL

بموجب این اعلان ایالت کالیفرنیا با اطفال پائینتر از سن ۱۹ ساله و زنان حامله بیمه صحیحی مجانی میدهد . برای معلومات بیشتر بخانم ایما تماس بگیرید : تلفون 3390 829 (310)

شماره ۳۲۰

ISSN 1098-8777

امید

مقران مردم افغانستان

شماره پنجم / سال هشتم / نوشته ۳ جیرا ۱۳۷۸ / ۹ سفرالطفر ۱۴۲۰ / ۲۴ می ۱۹۹۹ / شماره مسلسل ۳۷۰

بیزنی فصول طلبی پنجابی ،
این گوشتی دلیک لوم شری

لایل شری بدست مردم شری
دفترت نام شری محرم شری

ای نوکر مسعود که کم سکوری
در کابل ما بدون ما وای بودی
گاه بلخ و گهی به تالقان بگریختی
اخلاق ذلیل داری که دایم تخطی
این پند ز "ترجمان" بیاموزی
تو همین منما به قوم که میتوزی

((امید عبرت نیاموخت))

تو "اخبار امید هفته میخوان
شماره شصت و هفتادم آن
مدیر و ناشر اخبار چه گفته
به ضمیمه رول امید گفته

خطاب بنموده دل را در نهفته
به توهین چند سخن را گفته گفته
فصول بگندی و پنجابی شری تو
به توهین گفته است طالب شری تو

کنون ای هموطن خود فکر بنما
که آیا وحدت افغان به یغما

ز طرف دگنه امید ناشوک
نگر دیده چنان توهین هیر شوک؟
چو ناشوک گفته بود توهین پیشنون
دیارش نیکنی گردید و شد دون

هنوز (امید) عبرت را نیاموخت
چه گوید "ترجمان" او را به جز شوخت

شعر از غلام غوث "ترجمان"
نیویارک ۲۷ می ۱۹۹۹

کتاب کمیاب تقریباً نایاب

احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل

تألیف دکتر عبدالغنی ترجمه : میر محمد آصف انصاری

مقدم و ناشر چاپ دوم خیربار شداله مجب حیرت

محتوای ۴۹۲ صفحه با مراسم عرسهای ابوالعالی (رح) در افغانستان

نیم قاره (پاکستان و هندوستان) و اصلاح متحده امریکا

قیمت سابق ۴۵ دالر فعلی ۴۰ دالر

سفرنامه و خاطرات امیر عبدالرحمان خان و

تاریخ افغانستان

از ۱۷۴۷ تا ۱۹۰۰ م . بکوشش : ایرج افشار سیستانی

حاوی ۶۲۰ صفحه با تصاویر تاریخی (قیمت سابق ۶۰ دالر اکنون ۴۵ دالر)

تألیف : خسته

معاصرین سخنور

شامل ۴۰۰ صفحه ، معرفی ۱۹۰ شاعر با نمونه های کلام و تصاویرشان طی یکمیدسال اخیر
قیمت سابق ۵۰ دالر ، اکنون ۴۰ دالر با پستی رنگ و مقدمه پذیرنده

افغان های که مشکلات مالی دارند میتوانند هر ماه یک کتاب فرمایش دهند و بتدریج صاحب کتابخانه مطلوبی شوند و بدینوسیله ما را که به خدمت معنوی شان قرار داریم تشویق نمایند.

Prof. Abdullah Moheb Hairat

101 S. Peart St. W9H

Albany . NY 12207



518) 426-8038

شماره مسلسل ۷۷

فهرست ۱۸ نفر متخصصین افغان که از طرف پادشاه سابق به روم دعوت شده اند

از زیان شخص اعلحضرت کسی دربارهٔ انتخاب اشخاص چیزی ننشیده است. اما آقای عبدالستار سیرت که لویه جرگه ساز و کانید مقام صدارت آینده و هرکاره است گفته که ابتدا یک هیات ۱۸ نفری تکنوکراتها در ماه جون برای ساختن طرح پلان پادشاه جمع میشوند و بعد از آن یک هیات ۳۵ نفری (که اکنون تعداد آن به پنجاه نفر رسیده است) بنام «هیات تنظیم کننده» در ماه اگست بالای شکل نهائی پلان پادشاه صحنه میگذارند.

نشریه «درد دل سیرت» در شماره ۵ مورخ دهم جون ۹۹ با طمطراق بسیار بیشتر از وزن کارگردانان آن و با توصیف بیحد اعلحضرت و سیرت بعجله بخاطر جلسهٔ روم چاپ شده، در صفحه ۷ آن چنین ابراز نظر شده است: «یقین دارم اعلیحضرت از کسانی مشوره میخواهند که شخصا بفکر عالی، نظر صایب، وطنخواهی، احساسات ملی و دیانت و صداقت و پاکی و نجات ذاتی ایشان معتقد باشند...»

اکنون فهرست ۱۸ نفر متخصصین (تکنوکرات های) افغان که مقدمه و مسودهٔ پلان نجات افغانستان را برای زعامت آیندهٔ خودشان و صدارت آقای سیرت تهیه میکنند، ملاحظه میفرمائید؛ شناخت و سوانح اینها بهمگان معلوم است:

(۱) آقای عبدالستار سیرت، شخصی که نزدیکترین مناسبات را با ربانی - مسعود و دوستم داشته و بار اول بطور علنی با کمونستهای افغان رسماً ائتلاف کرد. در مدت یکسال گذشته دو لویه جرگه یکی در استانبول و دیگری در بن دایر و در هر دو لویه جرگه خود را رئیس ساخت؛ کانید مقام صدارت آینده در حکومتی میباشد که زعامت آن بدست جناب پادشاه سابق باشد. از سال ۱۹۷۵ بعد خارج از افغانستان و در عربستان سعودی زندگی کرده، شخص پرمدها و جاه طلب است. در علوم دینی بسوی ماستری تحصیل کرده و در یکی از پوهنتونهای عربی در مکه معظمه تدریس میکند. پولدار و آرام است اما بسیار شوق سیاست رادارد. در کابینهٔ مرحوم اعتمادی وزیر مشاور بود و یکبار بحیث نمایندهٔ پادشاه سابق بامریکا آمد و بگرمی استقبال شد. ظاهراً خود را بیطرف میخواند اما از گروه ستمیها و طرفدار آنها است. مشاور اول پادشاه سابق بوده در انتخاب کمیتهٔ ۱۸ نفری و هم در انتخاب کمیته های بعدی رول اساسی بازی میکند. تکنوکرات بشمار میرود.

(۲) میرمن فاطمه گیلانی: دختر آقای سید احمد گیلانی، دیپلوم ماستری در علوم اسلامی از لندن گرفته اما در یکی از مصاحبه هایش بارادیو پیام افغان گفت که در دین اسلام حقوق زن و مرد کاملاً مساوی میباشد؛ بسیار بلند پرواز و مغرور و طرفدار نهضت نسوان و حقوق مساوی برای زنان افغان میباشد. از صباوت بعد در خارج افغانستان بسر برده از سلوک و کلچر زنهای اروپا پیروی میکند. از طرفداران سر سخت پادشاه و تجدید موسسهٔ سلطنت در افغانستان است. هیچ بهره ای از تکنوکراسی ندارد. پدرش آقای سید احمد گیلانی از طرفداران سر سخت پادشاه و تجدید موسسهٔ سلطنت بوده و حدود ۵۰ فیصد اعضای کمیتهٔ ۱۸ نفری از طرفداران و پیروان او انتخاب شده اند.

(۳) آقای جنرال رحیم وردک: یکتا از جنرالان محاذ ملی گیلانی است که در دورهٔ جهاد پول زیاد بدست آورده بجنرال پوپکی شهرت دارد، ملیونها دالر در امریکا و پاکستان سرمایه گذاری کرده، شخص بی بند و بار، خوش گذران و بسیار آزاد بوده و است. مناسبات نزدیک همراهی آی اس آی پاکستان و از آن طریق با دیگر موسسات جاسوسی و استخباراتی داشته و دارد. بقاچاق مواد مخدره تحت حمایت آی اس آی مصروف بود و یکبار در دورهٔ جهاد آی اس آی او را برای تخریب بند بزرگ سروبی استخدام کرد و برای آن مقصد با چند نفر رفت اما زخمی و ناکام برگشت. این موضوع در نشرات دورهٔ جهادی نشر شده است. غیر از فامیل گیلانی و حزب او نزد دیگر گروه ها روی و مقام ندارد و بداخل افغانستان رفته نمیتواند. هیچ بهره ای از تکنوکراسی نداشته، شخص کم خوان و کم نویس، اما با اساس معیار های منطقه

یادداشت اداره: این فهرست ۱۸ نفری توسط رادیو شخصی بر سف محمد که طرفدار سر سخت ربانی - مسعود میباشد نشر شده اما احتمال تغییرات از طرف روم موجود است.

درباره تصویر بچه سقو در پشته شماره ۷۶

بعد از نشر شماره ۷۶ درباره تصویر بچه سقو در پشته آن مجله، سوالات تلفوتی و تحریری زیاد رسید. که خلاصه آن ازینقرار است :

- (۱) شما شخص ایستاده عقب بچه سقو را سید حسین والی کابل معرفی کرده اید، اما سید حسین وزیر حربیه و بعد نایب الحکومه مزار شریف بود.
- (۲) همین شخص را که شما سید حسین معرفی کرده اید، شاید سید حسین نباشد.
- (۳) آن منصبدار قد بلندیکه همراهی تفنگ در عقب بچه سقو ایستاده و سراپا غرق کارتوس و مدال و نشان است کیست؟
- (۴) تصویر سردار محمد کبیر سراج چرا خیره آمده، چه قسم لباس دارد، بسرشان چیست و چیزهای قیضه مانند در دست شان چیست؟ دونفر هم پرسیده اند که سردار محمد کبیر سراج در وقت بچه سقو چه وظیفه داشت؟
- (۵) آقای محمد داود مومند تصویر مذکور را از کجا بدست آورده اند؟

باتشکر و امتنان زیاد از علاقه و همکاری هموطنان محترم، باید بعرض برسانیم که تصویر مذکور را با چند تصویر تاریخی دیگر همکار قلمی این مجله آقای محمد داود مومند بما ارسال نموده و بعد از پرس و پال مختصر در باره باز شناخت اشخاص شامل تصویر، آنرا بعجله به نشر رساندیم تا در اثر همکاری هموطنان محترم سایر اشخاص دیگر موجود در تصویر نیز شناخته شوند. بعد از تلفونهای زیاد و نامه هائیکه رسیده ما در صدد پیدا کردن اشخاصی شدیم که مالاتر از سن ۸۰ بوده و حواریون بچه سقو را بچشم دیده و بخاطر داشته باشند. این شخصیت محترم جناب آقای جنرال عبدالواحد سراج میباشند که اکنون حدود ۸۶ ساله بوده و در سن صباوت عده از حواریون بچه سقو را دیده بودند. باستناد معلوماتیکه از این شخصیت محترم بدست آمده، ذیلا بسوالات فوق جواب داده میشود:

(۱) بلی ما در معرفی تصویر سید حسین اشتباه کرده بودیم و معذرت میخواستیم. سید حسین همان منصبدار قد بلند ایستاده به عقب بچه سقو است که تفنگ بدست داشته، بدور کمرش کارطوس و بالای سینه اش مدالها و نشانها نصب است.

(۲) شخصیکه کلاه قره قلی و بالاپوش سیاه داشته عقب بچه سقو ایستاده سید حسین نی، بلکه بگمان اغلب جرنیل محمد صدیق خان برادر شیرجانخان وزیر دربار (و پدر پوهاند محمد فاضل خان) میباشد که در آنوقت وزیر حربیه بچه سقو بود. محمد صدیق خان بحامیت از بچه سقو باا سپه سالار محمد نادرخان در محاذ جنوبی جنگ کرده محمد نادر خان را شکست داده بود. برادر سوم شان عطاالحق خان (پدر عبدالحق واله) وزیر خارج سقو و برادر چارم شان محمد کریم خان رئیس ضبط احوالات بچه سقو بود. وقتی محمد نادر خان پادشاه شد، جرنیل محمد صدیق خان و برادرش شیرجانخان وزیر دربار را هم همراهی بچه سقو بدار آویخت.

(۳) منصبدار مذکور بشما معرفی شد که سید حسین میباشد و نایب الحکومه خردمختار بچه سقو در ولایات شمال بود. نا گفته نماند که شخصیکه بین محمد صدیق خان و سید حسین ایستاده و فقط کله او معلوم میشود، کلاه قره قلی و بروت دارد؛ بگمان اغلب والی محسن معروف برده که والی کابل بود.

(۴) خیره بزدن یک قسمت تصویر بخاطر بیست که اصل تصویر کوچک بوده برای نشر در پشته مجله ۲۵۰ فیصد بزرگ ساخته شده است. مرحوم سردار محمد کبیر سراج نیز لباس فراک با پیراهن و نکشاهی به تن داشته و بسر شان دستار فولادی میباشد. در دست شان چیزی شبیه به قیضه یا کروله است. درباره وظیفه مرحوم سردار محمد کبیر سراج بدربار بچه سقو معلومات موثق در دست نیست.

(۵) آقای محمد داود مومند حدود شش ماه قبل برای تدفین و فاتحه برادر شان باسلام آباد رفته بود، قرار فرموده مرمند این تصویر بچه سقو و چند تصویر دیگر اعلحضرت امان الله خان را از نزد انجنیر محمد کبیر واصل (از اقارب خانم مرمند) بدست آورده است.

از هموطنان محترم خواهشمندیم در معرفی سایر اشخاص شامل تصویر مذکور با ما همکاری فرمایند. محترم جنرال صاحب سراج فرمودند که توضیحات بالا در باره تصویر مذکور هنوز هم صد فیصد مقرون بواقعیت، تصور نشود؛ جناب پوهاند فاضل خان که در پاریس میباشند و چند نفر از اعضای خانواده شان درین تصویر وجود دارند، شاید در باز شناخت چهره ها روشنی انداخته بتوانند. (مدیر مسئول)

رویدادهای بغاوت در افغانستان یا کواپ زندگی نافرجام حبیب الله معروف به بچه سقو

نویسنده: مولانا رفیق بلند شهری نویسنده شهر هند (این مقاله حدود ۲۵ سال قبل در هندوستان نشر شده بود)

مترجم: نجیب قندهاری، کنگوگا پارک - کلفورنیا - اپریل ۱۹۹۹

مقدمه: حبیب الله دزد سالار دسته اشرا را کی بود؟

واقعۀ مولم اغتشاش سقوی که بتحریر استعمارگران خارجی و دار و دستۀ داخلی ایشان در سال ۱۳۰۷ شمسی بوقوع پیوست و منجر به برپای نظام نوین حکومت ترقیخواه اعلحضرت امان الله خان (غازی) و خسارات مالی و جانی هم میهنان ما شد، بتهذیب، تمدن، تجارت، علم و صنعتیکه بمساعی آن تاجدار غازی مقرر و صورت گرفته بود، چنان ضربه شديدي وارد ساخت که جبران آن در ۷۰ سال گذشته میسر نشده و شاید سالیان متمادی حتی چند نسل دیگر را دربر خواهد گرفت؛ و این ملت مفلوک ستمدیده در اینچنین سراسیمگی مدهشی واقع گشت که ترقیم رویدادهای آن باور نشدنی است. فرزند ناخلف میهن حبیب الله (ملقب به بچه سقو) سرغنه گروہ اشرا را بهمدستی وابستگان و محرکین پس پرده ایجنتهای شیطان بزرگ یعنی انگلیس ملعون بچنان کارهای ناشایسته که منافی سنن عالم بشریت است دست زدند که نظیر آن در تاریخ گیتی کم بنظر میرسد. هزارها اطفال معصوم را یتیم و هزاران زنان شریفه با عصمت و با عفت را بی عصمت و بی عفت ساختند، بسا خانمانها را چور و چپاول و بسا اشخاص معزز و شریف را در هر جای بی عزت و بی آبرو کردند، همه از مصئونیت مال و جان و اولاد بکلی دست شسته در هر لحظه انتظار قتل و تاراج اشرا را فاسق و سفاک و بیفرهنگ را می کشیدند؛ خوب بخاطر دارم که در سلسله چور و چپاول انقلاب وحشیانه سقوی، اشرا را ددمنش گونیهای شکر را از دکانین قنادهای بازار شاه قندهار کشیده و در جاهای مساجد و راه های عمومی می ریختانند و در عین حال به تمسخر و استهزا میگفتند که ما برای محفل یادبود کامیابی انقلاب عزیز خود شربت تهیه میکنیم تا کامهای برادران قندهاری به آن شیرین و تا ابدالابد رهین احسان ما باشند. هکذا اگر کدام محصول و باقیداری که از طرف حکومت بی سروسامان و فعال مایشای سقوی و مامورین ستمگر و وحشی منش آن بالای مردم حواله و قلمداد میشد، اگر احیانا اصل اسامی را نمی یافتند، از همنام یا ردیف همنامش بزور برچه میگرفتند. در مجاری امور قضائی نیز این امر مرعی الاجراء بود و احدی مجال دم زدن نداشت. اینجانب بملحوظ پرده برداشتن فجایع این ستمگاران قسی القلب، یک مضمونیرا که تحت عنوان « سقو کی دلچسپ حالات زندگی » بقلم مولانا آغا رفیق بزبان اردو حدود شصت و پنج سال قبل نگارش یافته، ترجمه و عرض گسترش معلومات مزید هم میهنان محترم و گرامی عرضه میدارم. نجیب قندهاری .

بخش اول : تمهید

بشهادت رویدادهای موثق تاریخی میگویم که کشور های ایران، افغانستان و ترکیه از بدو تاریخ منابع انقلابات خونین بودند که نظیر آن در ممالک دیگر دنیا ندرت دارد. انقلاب وحشیانه سقوی که درین اواخر در کشور برادر و همکیش ما افغانستان بوقوع پیوسته است، از انقلابات بربرانه چنگیز جهانخوار، تیمور سفاک و نادرافشار بیرحم کم نیست. شاید بخاطر داشته باشید که چند سال قبل اعلحضرت امان الله خان (غازی) که شاه ملت پرور و ترقیخواه بود، انقلاب مهم اصلاحی و سیاسی را که منافع انگلیس ملعون و خونخوار را در خطر می انداخت، بوجود آورد و به نظام فرسوده دقیانوسی ماقبل که بسود اجانب بود خاتمه قطعی داد. ملاهای بیفرهنگ و متنفذین جاه طلب که در قیام این نظام جدید که مستلزم مجدد عظمت میهن بود، منافع شخصی را در خطر دیدند و بتحریر و ایامی شیطان بزرگ یعنی انگلیس ابلیس در هر نقطه کشور به بهانه تکفیر و حره الحاد جهاد فی سبیل الله را اعلان و زمینه اغتشاش را مهیا ساختند. به ارباب بصیرت بهتر معلوم است که اذهان بشری فطرتا تا زمانیکه بنتایج مثبت انقلاب پی نبرند، باثر نامانوسیت برای اعاده تدارک منافع ناچیز شخصی می رزمند و بمنافع اجتماعی چندان وقعی نمی نهند، البته ایمان روحانیون و متنفذین جاه طلب باستشاره اجانب درینمورد رول مهمی را می باز و موید حرکات ناعاقبت اندیشانه ایشان میشود. این انقلاب افغانستان یعنی انقلابیکه اعلحضرت امان الله خان (غازی) بوجود آورده بود اگر دوام پیدا میکرد نه تنها در پیکر مرده مردم ستمدیده افغانستان عزیز روح تازه میدمید بلکه کافه مردم کشور های باختری و خاوری را از غنودگی دیرینه بیدار میساخت

و بساط شوم امپریالیستهای غربی را درین قاره پهنادر برای ابد سرنگون میساخت، بعلم و صنعت فروغ تازه می بخشید، بظلم و تجاوزات نامشروع متنفذین جابر، ملاکان مفتخوار و روحانیون جاه طلب بی استحقاق بکلی خاتمه میداد، اما افسوس که این تخم نهفته در زمین شور و زار و بایر افغانستان بدبخت به ثمر نرسید، عوام ناهم و نارس باثر تحریکات مخالفین نهضت ملی که عبارت از یکمده ملاها و خوانین متعصب و مرتجع بودند از سفر اروپائی اعلحضرت امان الله خان (غازی) مفکوره ناجایزی را اخذ و تعبیر سوء در اذهان قاصر و فرسوده ایشان خطور نمود و بهمدستی یکخانواده مذهبی که از جیره خواران امپریالیستهای غربی علی الخصوص انگلیس بود به تحریکات ضد سلطنت پرداخته بنای بغاوت علنی را گذاشتند و زمام قیادت را به حبیب الله (دزد) ملقب به (بچه سقو) سپردند.

حالات ابتدائی حبیب الله بچه سقو:

درطینت ملتیکه یزدان پاک جاذبه آزادخواهی را مخمر ساخته، باوجود وقوع حوادث غیر مترقبه که مودی به پابندیهای عارضیش باشد خود را آزاد و بی قید می پندارد، ولی این پابندیهای ناچیز در روحیاتش کدام اثری وارد کرده نمیتواند. بنابراینستقرار نظام مروجۀ آئینی دراقوام ملت مذکور حمایت خاندانی و قبیلوی از وجایب هرفرد شمرده میشود. مطابق سنن اجتماعی درقبایل، ملتیکه نظام قبایلی داشته باشد پیشه درنزد آنها کدام وقتی ندارد و حق اختیار کردن ذرایع معاش بهمگان حاصل است و دلیل ترین طریقه تدارک معاش بحیثیت خاندانی و قبیلوی لطمه وارد کرده نمیتواند. پدر حبیب الله گرچه پیشۀ سقاوی داشته مگر علی الرغم اصول مروجۀ هند این پیشه شامل قومیتش نبوده بلکه نسل افغان و با قبیلۀ بزرگ تاجیک نسل افغان تعلق و ارتباط قریبی داشت، متأسفانه فرزند ناخلفش باثر اعمال نکوهیده حیثیت ذاتی او را جریحه دار ساخت و آن سفاک نا عاقبت اندیش غرض حصول جاه و منزلت آله دست یکمده مفرضین و گماشتگان استعمار چیان خارجی و داخلی قرار گرفت، بدین نهج شیرازۀ جامعه ملت معصوم افغانستان را درهم و برهم و پیکر کشور مذکور را متلاشی و متضرر کرد. گویند یگانه وسیله تدارک معاش خانواده اش چراندن مواشی بود، پدرش کریم الله و پدر کلانش عظیم الله نیز بدین پیشه اشتغال داشتند و ازین مرقوت شباروزی را تدارک می نمودند. اخیراً پدرش کریم الله تغیر پیشه کرده و کسب سقاوی را که نسبتاً منفعت مزیدی داشت اختیار نمود و در عین حال بفکر تعلیم و تربیۀ فرزند خود حبیب الله افتاده او را دریکی از مساجد (دهکو یا دیکو) که درزادگاهش بود غرض اخذ علم دین فرستاد اما چون استقرار فکری و طبیعت تحصیلی نداشت بلکه شرارت پیشه و وحشی منش بود، استقامت نورزیده نزدچندین ملا شتافت و از یکی هم بهره نبرد، یعنی فطرت آزاد و جنگجویانه داشت، با پابندی تعلیم و تربیه سازگار نیامد و تقریباً در ظرف سه سال کامل موفق به قبط کردن الفبای قاعدۀ بغدادی نگشت؛ و قتیکه پدرش ازتعلیم و تربیۀ وی بکلی مایوس ماند، او را درزمرۀ نوکرهای شخصی ملک محسن کلکانی داخل نمود (ملک محسن یکی ازقریه داران متنفذ و سرسخت منطقۀ سرسبز کلکان بود که درزمان اقتدار بچه سقو والی کابل شد، قتل و کشتار و چور وچاپاول زیاد کرد و بعداً باوی یکجا اعدام گردید)؛ مگر این ناخلف آواره گرد باثر آشوب پسندی قیودات ملازمت را نیز تحمل کرده نتوانست و در کمترین فرصت نوکری متذکره را ترک و با گروه اوباش محلی پیوست، حتی با پدر و خویشاوندان خود قطع علاقه نبود تا اینکه رفته رفته دزد مشهور گردید و بمقام رهبری همقطاران نایل آمد.

ملازمت عسکری بچه سقو:

پدر بچه سقو چون از آوارگی فرزند خیلی دلشنگ و مایوس گردید، برای اینکه او را از دزدی و خود سری باز دارد، فرزند را بملازمت نظامی دعوت نمود و باو توصیه مشفقانه کرد تا شجاعت خداداد را باید درین راه نیک که راه خیر و سعادت است و ثمر نیکنامی در بردارد و در روز آخرت حتماً پاداش حسنۀ داده میشود، صرف کنی. حبیب الله نیز حسب این توصیه و تشویق پدر بزرگوار در سال ۱۹۲۹ عیسوی در سلک خدمت عسکری منسلک گردید و یقین اگر درین مسلک شریف خودسریها و آواره گردیها که بدان قبلاً خو گرفته بود نمیکرد و به آن دوام میداد خیلی زود ترفیع کرده و بدرجۀ بلند نایل میگردد. گویند چند ماه از ملازمتش سپری نشده بود که از مقام با صلاحیت نظامی درخواست رخصتی نمود، چون به نسبت عدم جواز قانون عسکری معروضۀ درخواستی اش پذیرفته نشد، این امر باعث رنجش خاطر و نارضایتی او گشت و بدون استیذان و خودسرانه بمعۀ دریشی و تفنگ سرکاری وظیفۀ محوله را ترک و رهسپار خانۀ خود گردید. در راه اتفاقاً باچند نفر قطاع الطریق روبرو شد و بعد از زد و خورد شدید یکنفر طرف مقابل را کشت و دیگران را مجبور بفرار ساخته از ایشان مال دزدی را بغنیمت گرفت و بخیر و عافیت بخائۀ خود رسید و مدت ده روز را بخیلی خوشی با دوستان گذراند، این توقف کوتاه و صحبت همکیشان آواره

گرد روح آواره گردی و آزادمنشی را در وی واپس زنده کرد، از پابندی ملازمت عسکری روی برتافت و میخواست زندگی آزادانه قتل و غارت را برقید و بست ملازمت ترجیح داده مقررات قانون را پس پا زند و در وهله اول تصمیم داشت که حاضر وظیفه نشود بلکه احتجاجا آنرا ترک گوید، مگر بیاس مشورت دوستان خیر اندیش و احیاناً عدم تطبیق جزای قانونی، بعد از سپری کردن ده یوم موقتاً عازم وظیفه محوله گردید.

سرای قید برای بچه سقو:

بچه سقو چون واپس بخدمت عسکری عودت نمود پاتر ارتکاب جرایم سنگین که عبارت از رفتن خود سرانه و بردن تفنگ سرکاری و کشتن یک نفر دزد در زد و خورد بود، محکوم به پنج ماه حبس با مشقت گردید و در دوران این پنج ماه حبس پاتر نشست و برخاست با ارادل بر شوخ چشمی و شرارتش افزوده شد و از او یکدزد زرنگ کاملاً عیار و با تجربه بوجود آمد.

بعد از اختتام دوره قید به بچه سقو فقط دوره در پیش بود یکی اینکه از اعمال نکوهیده و نا مناسب بایستد و دوباره پیشه آبائی را اختیار و زندگی با عزت و با آبرو رابسر برده عادات زشت را یک قلم ترک و نام نیک را بخود کمائی سازد؛ راه دیگر در پیش گرفتن برای او آوارگی، دزدی و رذالت بود که از صاحبین نا اهل و همقطاران بی تربیه قبلاً تعلیم گرفته و در نظرش احسن جلوه نموده بود. انسان یک موجود عجیب است، بچیزیکه عادی میشود ماهیت آن چیز از هر رهگذر که باشد بر لوح دلش نقش می بندد و از اشیای غیر مانوس طبیعت گرچه خوب هم باشند ابعاد میورزد و متنفر میگردد، بنابراین کلیه طبیعت، که هر چیز باصل خود میگرداید، آن جنایتکار نا بکار بعد از حبس دوستان قدیمی را بدور خود گرد آورده در کوه های سرحد افغانستان شروع بقتل و غارتگری نمود، گاه گاه دامنه غارت گریهایش تا علاقه های دور دست هندوستان برتانوی نیز وسعت مییافت.

فرار بچه سقو از کابل بطرف پشاور:

پس از چور و چپاول قریب سرحد و تنگ آمدن مردم آن علاقه، بچه سقو محسوس نمود که حکومت در گرفتاریش جدیت میورزد و تعقیب منظم جاریست، در سال ۱۹۲۶ عیسوی بنابر مجبوریست بهمرای محمد اعظم نام خاک افغانستان را ترک و وارد سرحد هند برتانوی گردید. مدت چند ماه در آنجا بصورت آزاد بازار رهنی و قتل و قتال را گرم ساخته، اخیراً بین او و آن رفیق صمیمی اش که با وی همراهی داشت مخالفت شدیدی رخ داد و بچه سقو طرف پشاور عزیمت نمود و در تجارتخانه بوت فروشی محمد صدیق تاجر واقع بازار قصه خوانی نو کرد. مگر در عین حال از تعقیب حکومت در هراس بود و بدون آشتی و سازش با آندوست رنجیده (محمد اعظم) زندگی و اطمینان را یک امر محال می پنداشت. پس از چند روز ملازمت دکان بوت فروشی را ترک و بقصد دیدار دوست قدیم عازم پاره چنار گردید و در آنجا بوساطت یک نفر از همکیشان بین جانبین صلح و آشتی صورت گرفت و کدورت عایده بکلی رفع گردید.

بچه سقو بحیث سماوارچی:

بچه سقو که بعد از برقراری این صلح و آشتی باطمینان خاطر به پشاور برگشت از محمد صدیق تاجر خواهش نمود که در باز کردن دوکان سماوار باوی کمک نماید. تاجر مذکور که بدسرشتی حبیب الله را ملتفت شده و از وی ترس و رعب داشت، بدون چون و چرا یک اندازه مبلغ رابدسترس وی گذاشت. گرچه درین وقت بعضی فسادپیشگان سرحد به تشویق انگلیسها او را به واپس رفتن با افغانستان دعوت نمود، مگر بنا بر بعضی معاذیر بچه سقو دعوت آنها را نپذیرفته از روی مصلحت بشغل سماوارچی گری مصروف گردید. در دوران این مدت هر قدر اندوخته که از سابق داشت و هر قدر دیگر که از مدرک سماوارچی گری پیدا میکرد و فروش چرس و افیون نیز در دکان او چالان بود، در اثر فضول خرجیها و کاکه گریهای بیجا در کمترین فرصت سرمایه خود و محمد صدیق تاجر را بیادفناداده، تاجر مذکور از مشاهده این حرکات نا عاقبت اندیشه از بچه سقو احساس خطر کرده و هم از ترس مراقبت پولیس موقتاً با حبیب الله ترک مناسبات نمود. گرچه از آخر سال ۱۹۲۶م تا اوایل سال ۱۹۲۷ بچه سقو و رفیقش محمد اعظم از حیث انضباط حکومت ساحه فعالیت های بد عملی را محدود ساخته و از نشست و برخاست با همکیشان کناره گیری بعمل آورده بودند، اما این کناره گیری موقتی ایشان کدام اثری نه بخشیده در نوامبر ۱۹۲۸ حکومت پشاور امر گرفتاری تمام فسادپیشه گان افغان و پشاور را صادر کرد و این امر باعث تکلیف و انزجار حبیب الله و رفقاییش گردیده حتی درین سلسله پولیس چندین مرتبه دوکان محمد صدیق تاجر را هم تحت تلاشی و تعقیب گرفته و کوشش داشتند که بذریعۀ موصوف فسادپیشگان را دستگیر نمایند. بعد از

نقد بر کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر»

پیوسته گذشته - قسمت سوم

در دویخش قبلی ترازبندی از نوشته های سترجنرال نبی عظیمی یک سلسله اضداد و جعلیات در کتابش را که قسماً بر داؤد خان و حسن شرق و غیره حواله کرده بود خواندیم. و اما در صفحات آینده جعلیات دیگری را در این نوشته ها ملاحظه میکنیم مثلاً در صفحه ۱۰۴ میخوانیم: «اولین تحریرات پاکستانی ها و مخالفت آنها با رژیم جمهوری متحد داؤد در طرح توطئه ای نمایان گردید که توسط محمد هاشم میوندوال و همکاران یکتعداد از همکاران اومنیاباست انجام مییافت».

حیرت آور نیست که هنوز هم یک ربع قرن بعد از آن جنایتی که اینها در قسمت میوندوال بعمل آوردند طوطی وار اراجیفی را تکرار میکنند که با داران کرملین شان در زمان خود به اینها دیکته و برایشان عملی میکردند. این موضوع بارها با اسناد و شواهد ثابت شده که میوندوال و کسانی که با او ناحق دستگیر شدند کودتا نمیکردند و این یک توطئه ای بود از کمونستها به دستور با داران کرملین شان ولی نبی عظیمی و کمونستان وطن فروش افغانی هنوز هم با دیده درایی و بی حیایی خاصی برای تبرئه خود همان حرفها را تکرار میکنند که از فیض ویرکت آن بیست و پنج سال قبل با ازین بردن میوندوال و یکمده از وطن پرستان کشور به کرسی های بلند پایه رسیدند. اگر آدرس پوستی نبی عظیمی بدستم آمد کنیت را ذیوبی پروگرام فوق العاده رادیو ۲۴ ساخته صدای افغانستان در کلیفورنیا را که بتناسبیت بیست و پنجمین سال شهادت محمد هاشم میوندوال بتاریخ اول اکتوبر ۱۹۹۸ از کلیفورنیا پخش گردید باو خواهم فرستاد تا بشنود که از خلل مصاحبه های که از طرف خبرنگاران رادیوی مذکور بعمل آمده دگر جنرال عبدالرزاق قومندان هوایی سابق و تورن جنرال عبدالسلام ملکیار رئیس سابق تشکیلات وزارت دفاع که از جمله قربانیان توطئه ای چیده شده از طرف کمونستان افغانی در زمان داؤد، جان به سلامت برده بودند از انجام گسیختگی، حیوان صفتی و سببیت این وطن فروشان دون مشرب و فرومایه چه میگویند. و هم بشنود که عیسی نورزاد رئیس استخبارات وزارت داخله و سرماور محبس در آنوقت در مورد اینکه نبی عظیمی و ضیای گارد هردو و قنا فوقا از سلول میوندوال در ده مژنگ دیدن بعمل میآوردند حرفهای زوی نوار ثبت نموده که اگر دادگاهی دایر شود آنگاه نبی عظیمی و ضیای گارد نیز به حیث بزرگترین جنایت کاران قرن در برابر میز محاکمه قرار خواهند گرفت.

عظیمی در صفحه ۱۱۷ کتابش مینویسد: «وزارت داخله و وزارت از وجود پرچمها پاکسازی میشود و این نتیجه بیان می آید که داؤد میخواهد به شبهه گذشته مطلق العنانی و خودکامه گی رادویاره احیا کند». این بدان معنی است که در صورتی که پرچمیان در داخل کابینه سردار داؤد شامل بودند خودکامه گی و خودسری و مطلقیت و اجبار و ترور و دهشت وجود نداشت. در حالیکه چنین نه بود. فیض محمد وزیر داخله که بنام فیضی قصاب معروف بود از نگاه عظیمی یک پرچمی دموکرات ولی قذیر نورستانی یک پولیس ترافیک که بجای او وزیر داخله شد یک دیکتاتور و خود زای بود. این هردو مزدوران روس که از طرف کی کی بی بزلبونی سردار که تمام حیثیت و آبرو و عزت و حتی حاکمیت و استقلال کشور را با کودتای تابیرجام سزطانی خود به مخاطره انداخت بعینت وزرای داخله نشاند شده بودند کسانی بودند که حتی از مرزهای کشور خویش معثومات نداشتند. آیا این خودسزان و خودکامه گانی که عظیمی به آنها برانت میدهد لایق وزارتها بودند؟ تاریخ پنجساله حکومت لیونی سردار خود به این سؤاها جواب داد. و اما عظیمی و کارمل و غیره پرچمیان حتی زمانی که فیض محمد وزیر داخله داؤد در وقت قدرت کارمل وزیر سرحدات بود و در ولایت پکتیا از طرف قیطن پرستان به نام انتقام از جنایات گذشته اش به کیفر اعمال رسانیده و کشته شد نام او را در جراید نه در میتینگها و نه در رادیو کارندادند و فاتحه اش را نخواندند که این بهترین مثال کوتاه منزلی، تزویر، دون همتی و نامردی و عهد شکنی اعضای حزب خلق و پرچم است.

در صفحه ۱۱۸ میخوانیم: «محمد داؤد با این اقدامات خویش با گذشت زمان یگانه پشتیبان خود یعنی جناح پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را از دست داد». از این حرفها چنین استنباط میشود که جنرال عظیمی که خود تاریخ مینویسد از تاریخ افغانستان کوچکترین اطلاعی نداشته کتب تاریخی که در مسیر دو نیم دهه اخیر پیرامون عوامل و نتایج این حوادث فاجعه آمیز و تباہ کننده برای مردم افغانستان نوشته شده مطالعه نمیکند و یا نمیخواهد به آن وقتی بگذارد. جنرال عظیمی باید مبدانست که پشتیبانی روسها از سردار داؤد از سال ۱۳۳۲ خورشیدی زمانی که سردار محمد داؤد بجای سردار شاه محمود خان صدراعظم شد آغاز گردیده و به این پشتیبانی از خلقها ارج گذاشته بودند و حتی در دیموکراسی که از طرف شاه محمود خان برای ویش زلمبان داده شد زول روسها در

تجاوز باسلام را در صفحه ۹۳ بخوانید

پرورش آینده کمونستان افغانی چون روشنی آفتاب نمایان بود. در آن زمان میخایل دکتیارسفیر شوروی در افغانستان در دوران شاه محمودخان این فعالیت کمی بی را برای نفوذ روسها در افغانستان به عهده گرفته بود که بعدا داماد اوالکساندر اولوف محرک بنیادی تمام بدبختی های افغانستان و تشویق وترغیب کننده جوانان بسوی کمونیزم در دهه اخیر قانون اساسی از خورد کابل گرفته تا کندز و بغلان و خان آباد و مزار و هرات و کندهار و چخانسور و پنجشیر و ننگرهار و پکتیا بعد اعظم برای جلب و جذب افغانها بسوی تیوری فتنه انگیز و دهشت افکن کمونستی مساعی بیشمار بی بخرج داد و به این فعالیت تپاه کننده و اختناق آوردن افغانستان دوام داد تا اینکه اولوف که مستشار وزیر مختار شوروی در کابل بود همدیاف پوزانوف سفیر شوروی در کابل در دوران تره کی و امین و کارمل و نجیب بدون وقت گرفتن از وزیران مستقیما داخل وزارتخانه هامبشد و مطالب خود را به وزرا و دیکنه میکرد. اولوف در زمان دولت برهان الدین ربانی به حیث سفیر روسیه در افغانستان مقرر شد.

دوران طلایی برای روسها باروی کار آمدن سردار محمد داؤد آغاز گردید و رشته این سخن به دورانی میکشد که یوسف و یسار یونویچ ستالین دیکتاتور گرجستانی دولت شوروی بتاريخ ۵ مارچ ۱۹۵۳ در مسکو در گذشت و محمد داؤد در رأس هیاتی با عبدالحمید عزیز معین سیاسی وزارت خارجه مأموریت یافتند تا به نمایندگی از دولت افغانستان در مراسم تدفین او شرکت کنند. (رجوع شود به کتاب دکتر حقی شناس "دسایس و جنایات روس در افغانستان" ص. ۸۷).

از اینجاست که باصراحت میتوان دید که روسها و عروسکهای خلقی و پرچمی آنها از داؤد خان تا زمانی که طبق دستور و تدویر اهریمنی کمونیزم ضرورت تاریخی او برای روسها اشد بود از او پشتیبانی کردند و این پشتیبانی برای آن نه بود که روسها یا خلقی و پرچمی شیفته داؤد دیوانه بودند. روسها از خود پلانی داشتند تاریخی و مستند که در ده ها کتب از آن ذکر بعمل آمده است و میخواهند برای راه یابی به آبهای گرم اوقیانوس هند آنرا عملی سازند. اگر آقای عظیمی چنانکه خود از زبان روسی ترجمه های از گفتار مکذوب و مجهول جنرالان روسی را در کتاب خویش آورده اند یکبار سر به کتابخانه های شهریکه اکنون در هالند در آن بسر میبرند بزنند و مجموعه قرارداد های روسیه با سایر دول ۱۸۵۶-۱۹۱۷ نشریه مطبوعات سیاسی مسکو صفحه ۳۹۰ زبان روسی را ورق بزنند به این مؤرخ جنگ سرا روشن خواهد شد که روسها از کدام زمان در تلاش اشغال افغانستان بودند.

در این مجموعه قراردادها مایرامون قرارداد انگلو روسی چنین میخوانیم "کاکوفخوف وزیر مالیه آن زمان روسیه (که بعد از ستالین به حیث نخست وزیر مقرر گردید) پیرامون توازن تجارتی ایران و افغانستان با انگلستان چنین اظهار نموده بود: "درسهای زمانه های گذشته بما عیرت میدهد که پیرو سیاست فوق العاده عملی باشیم که از تصادفات و انزوا بدور باشد. از همین نقطه نظر جداساختن افغانستان و نیابردن آن تحت نفوذ خود ما را باین امر وادار میسازد که افغانستان را از ساحه منافع بزرگ خود دور کنیم..." در جای دیگر در آرشیف سرخ. جلد ۱۰ صفحه ۵۵ چنین میخوانیم: "اهمیت قرارداد با انگلستان آنقدر زیاد است که برای حصول آن بایستی ملحوظات سوق العیشی را مدنظر گرفت که آن به مسئله افغانستان تعلق میگیرد."

اما روسها در محیط دیگری پا گذاشتند و کارشان در طول ده سال در جنگ افغانستان طوری زار شد و طوری بر زمین خوردند که دیگر توان بلند شدن نداشته باشند. به جنرال نبی عظیمی باید خاطر نشان ساخت که برای زوال و از هم پاشی نظام فاسد و تبهکار شوروی در تاریخ بعد از جنگ دوم جهانی زمانی که حزب فاشیستی آلمان از بین رفت و جای آنرا کمونیزم بین المللی گرفت افغانستان انتخاب شد. سربازان روسی که سترجنرال نبی عظیمی شاید هنوز هم آنرا قوای دوست مینامد بنام ارتش صلح اکثریت کشورهای اروپای شرقی را اشغال کرد. این نیروها در پولند، البانیا، رومانی، هنگری، چکوسلواکیا بلغاریا و منگولیا هر حرکت دیموکراتیک، آزادی پرست و اندیشه پرداز را که اندکترین مخالفتی با دکتترین ستالین داشتند یکسر نابود کرد. جز قیام سرتاسری مردم افغانستان هیچ یکی از قیامهای که برضد استبداد شوروی از بدو شیوع ترور سرخ سر بلند کرده بود به فرجام نرسید همه قیامها نابود و در تالاب خون سرکوب شد. در خود سرزمین روسیه در سال ۱۹۱۸ طبق فرمان لینن مظاهره کارگران علیه مجلس مؤسسان تیرباران شد. در سال ۱۹۲۱ اهالی کرانشات را تار و مار کردند، در سال ۱۹۳۰ زمان کلکتیویزاسیون هزاران نفر دهقان در روسیه بدیوار عدم فرستاده شدند، در سال ۱۹۳۷ حین تلافی سرتاسری روسیه صدها هزار نفر به سیه چالهای سایبریا اعزام گشتند، و در خارج از سرزمینهای روسیه در قلمرو اروپای اشغال شده در سال ۱۹۵۶ خون مردمان مجارستان راشیه به جویباران ریختند، در سال ۱۹۶۲ شهر نووچیرکاسک را با خاک یکسان ساختند، در سال ۱۹۶۸ چکوسلواکیا را ددمنشانه اشغال کردند. در هیچ یکی از این کشورها و سرزمینها قیام و ارستگی و آزادی به پیروزی نرسید. و اینک بالاخره هنوز يك سال و اندی از کودتای تنکین ثور ۱۳۵۷ سپری شده بود، هنوز مردم بلادیده افغانستان در تالاب خون کودتای ۷ ثور جان میکنند، هنوز جیغ و فریاد دوازده هزار زندانی بیگناه افغانستان در سیه چالهای کابل و سایر ولایات در زیر شکنجه های برقی به آسمانها مبرسد که یکصد و بیست هزار سرباز روسی که سترجنرال نبی عظیمی و همفکران او آنها را قطعاعات محدود کشور دوست میخواندند مخالف تمام مقررات بین المللی در سال ۱۹۷۹ بر افغانستان یورش آوردند. و همینجا بود که دیگر سرنوشت

امپراطوری شوروی و دول زیر دست آن در اروپای شرقی تعیین شد. از همینجا بود که ملت مؤمن و وطن پرست و خدادوست افغانستان که در طول قرون به هیچ یکی از فرمانروایان و کشورگشایان سر تسلیم فرود نیاورده بود باز زیر آزمون قرن قرار گرفت. در همینجا بود که مشعل بران دشمن شکن قیام سرتاسری افغانستان به رستاخیز تاریخ ساز خود برضد عفریت و الحاد برضد طاعون کمونیسم سینه های خود را در برابر تانکها و هواپیماهای اهریمنی سپر ساختند. اینها - این رادمردان زنده جاوید افغان زمین گسنگرهای قیام فریض و جلیل رادر سنگ سنگ و وطن آتشین ساختند. در همینجا بود که نعره و فریاد تک سیه بختان و جیغ و نهیب اندام بریده گان در زیر دندانه های آهنین استعمار جهان خوار روس در وجب وجب افغان زمین رخنه کرد و امواج طوفان خشم مردم بلادیده ما با نیروی هرچه بیشتر در ذرات هستی فرد فرد افغان چون آذرخشی خاکبان و عرشیان را بلرز درآورد. و مردم باغیرت و با ایمان افغانستان روسها و مزدوران روسها را مخجل و مقهور از زادبوم خود بیرون راند.

در سطور اخیر صفحه ۱۲۰ نبی عظیمی مینویسد: "بالاخره من همراه با آصف الم و ستارخان بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید در حالیکه سرخورده گیها و عقده های شخصی ما نسبت به دست اندرکاران رژیم بالای ما غالب گردیده بود و پیوستن در یک سازمان سیاسی مترقی رایگانه راه ترقی و تعالی کشور می پنداشتم به گروه پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان پیوستم...."

در اینجا دو مطلب درخور توجه است. اول اینکه جنرال عظیمی پرچمی بودن را باز هم با تمام روسیهی با تمام فساد های اخلاقی و اجتماعی آن با تمام وطن فروشی، ذلت و افتاده گی با تمام جنایات، ترور، کشتار، عفریت و دهریت و الحاد و بیخدایی و بی دینی آن باز هم یک سازمان مترقی میدانند. آخر اینها یکبار یک اخبار یک روزنامه یک جریده و یک مجله افغانی را بدست نگرفتند و یکبار سیمای اهریمنی خود را چهره مردود و متروک و منفور خود را در آینه بازتابگر درد ورنج مردم بلادیده افغان زمین نگاه نکردند و ندیدند که اینها چه مصایبی نه بود که به افغانستان وارد نساختند و باز هم حزب خود را مترقی نام میدهند. و دوم چنانکه در بخش اول این نقد از آقای عظیمی سؤال کرده بودیم که شما صداقت را چگونه تعریف میکنید؟ اینک خود در این بخش به جواب آن میپردازد و مینویسد که به "گروه پرچم حزب دیموکراتیک خلق پیوستم". یعنی با داؤد خان که نبی عظیمی به رژیم جمهوری او، به رهبری او به حزب انقلاب ملی او حلف وفاداری یاد کرده بود و در زیر چتر قرآن با کلمات خدا و وطن سوگند خورده بود که به وطن و رهبر و به ملت خیانت نکند و مزید بر آن از خود نمایی و خود فروشی عکس خود را یاد داؤد خان نیز درج کتاب ساخته است از عهد شکنی، خیانت، دورویی و تزویر و منافقت کار گرفت. این عمل، این نوشته ها و همچو اعترافات مزورانه را جز اراجیف سرائی چیزی دیگری نمی توان نام گذاشت.

در صفحه ۱۲۱ نبی عظیمی مینویسد: "در سطح بین المللی اتحاد شوروی در طول ده سال انشعاب بیعلاقه گی خود را ابراز کرد ولی هردو حزب توانستند در احزاب کمونیستی بعضی از کشورها حامیان و طرفدارانی برای خود دست و پا کنند". از این نوشته چنین بر می آید که در افغانستان دو حزب کمونیست وجود داشت در حالیکه حزب کمونیست همان یک حزب وطن فروش خلق بود و اگر عظیمی یک جناح پرچم را که آنهم یک فراکسیون حزب دیموکراتیک خلق بود حزب نام میدهد پس چرا براسناد رسمی و جراید و پاسپورت و غیره نام پرچم وجود نداشت حتی زمانیکه ببرک کارمل از تاشکنت بیانیه خود را ایراد کرد نام پرچم را نگرفت بخاطریکه از همان قماش خلق بود. منتها خلقی و پرچمی در سرشت خود در طرز آموزش و پرورش خود در بیسوادی و در ددمنشی و سبعیت خود به یک اندازه و یک پیمانه هم سویه بودند. و اما آنچه به بیعلاقه گی اتحاد شوروی نوشته شده هم غلط و برای فریب دادن اذهان عامه است. در حالی که روسها از بدو تأسیس حزب کثیف الکراتیک خلق تا آندمیکه این حزب در دوران نجیب ناگزیر نام خود را به حزب وطن تغییر داد، مستقیماً اعاشه و تبلیغ و امور پروپاگاندی حزب را ترمیل میکردند.

در سه بخش گذشته دیدیم که چگونه نبی عظیمی برای اغفال اذهان مردم به نوشتن یک سلسله ای بزرگی از اراجیف پناه برده و آثار برای تبرئه جنایات خلق و پرچم و دسایس روسها در افغانستان به حیث سپر شکسته با طریز از تزویر و بیصورت نافرجام بکار برده است. و از طرف دیگر نبی عظیمی کوشیده است قسماً در نوشتار خود ریا لیست باشد و حوادث را طوری وانمود کند که با واقعیت مطابقت دارد و همچنان اشکی تمساح گونه بر حالت زار مردم افغانستان در زمان قدزت ولی نعمتان فرومایه و نامرد عظیمیان نیز از چشمان خشکش میزیزد. مثلاً در صفحه ۱۲۲ مینویسیم:

"پس از آنکه قانون اساسی جدید توسط لویه جرگه انتصابی از ۳۱ جولای تا ۱۳ اگست در ۱۳۶ ماده به تصویب رسید و محمد داؤد خان بتأیید احسانات و شور و هیجان مجلس در حالیکه ظاهراً ابامیروزید و از کاندید شدن خویش انکار میکرد، حاضر شد که خود را کاندید نماید و فی المجلس رییس جمهور گردید..."

ولی متصل به این بیان واقعیت به انتفای حقایق و سرودن جعلیات و دیده درایی که خصلت بنیادی و اساس زنده گیتامه کمونیستهای افغانی را تشکیل میدهد آغاز میکند و مینویسد که: "داؤد خان به انتظارات مردم مبنی بر کنار گذاشتن کودتاچیه از پستهای وزارت پاسخ مثبت نداد و امید مردم را به یأس مبدل ساخت..." نبی عظیمی هنوز هم که از کودتای نابفرجام و تباه کننده افغانستان یک ربع قرن سپری میشود کودتاچیه را که اکثریت شان پرچمیها و خلقیه بودند نماینده

گان مردم قلمداد میکند و آنها را به مردم نسبت میدهد. و همین استناد کمونستان افغانی در وقت کودتای تپاه کننده سرطانی داؤدخان بنیاد فعالیت تبلیغ و گفتار و کردارشانرا تشکیل میداد و این سبک سران جامعه افغانی کودتای سرطان و منبع کودتای خونین و تنگین شور را انقلاب و انمود میکردند و خودها را نماینده گان مردم قلمداد میکردند درحالی که صادقترین، متقی ترین و اصیل ترین فرزندان مردم را همین کودتاچیها. این تپهکاران قرن، این روس مشربان خائن و غدار به ملت افغانستان در روزهای اول بقدرت رسیدن يك بخش زندانی و يك بخش به نیستی و فنا محکوم کردند. و آنانی که کودتا کرده بودند اصلا با مردم کوچکترین ارتباطی نداشتند. از خود آقا و رفیق و برادر عظیمی شروع میکنیم. تا کدام اندازه نبی عظیمی از مردم خود در کودتا که به نقل قول از حسن شرق که گویا برك کارمل حین ملاقات با داؤدخان کودتا را يك عمل خایانه، خائفانه و نامردانه توصیف نموده بود توانست نمایندگی کند. برای اینکه نبی عظیمی و کمونستان افغانی که از تیوریهای انقلابی اصلا واقف نیستند بتوانند به تفاوت میان کودتا و انقلاب پی ببرند نقلی از گفتار شهید میوندوال را در پاسخ به یکی از سؤالات در میتینگی که پیرامون انقلاب و کودتا زانو شده بود در این مقال درج میکنیم که گفته بود:

.. عمل کودتا تعریض قدرت از يك مقتدر به مقتدر دیگر است. از طرف دیگر چون کودتا يك عمل فوری نظامی است و يك عمل توطئه آمیز سری و مخفیانه میباشد لذا نمیتواند ملت شمول و مردمی باشد. پس بدون مشارکت اکثریت اقشار ملت و بدون اطلاع عامه بمیان میآید. و چون با ملت ارتباط ندارد و اکثریت مردم در طرح و تعمیم آن سهم ندارد بناء رژیم کودتا از مردم دور میماند و پشتیبانی مردم را بخود جلب کرده نمیتواند. و چون اتکای ملی ندارد همیشه متزلزل باقی میماند و این متزلزل و بی ثباتی رژیم را مجبور میکند برای بقای خود به استبداد روی آورد و هر نوع نظر مخالف خود را بزور قوه از بین ببرد بناء گفته میتوانیم که نتیجه رژیم کودتا ترور، استبداد و اختناق است. کودتا همیشه ماری در آستین دارد و ترس از این مار آستین کودتاچی را همیشه در نهایت خوف و رعب نگه میدارد که این

خوف و رعب رژیم مملکت را به وحشت گرای تبدیل میکند. ولی کودتا از ریشه و بنیاد با انقلاب تفاوت و مخالفت دارد. انقلاب يك پدیده عام و اجتناب ناپذیر است که زمان شرایط آنرا به قوام میرساند و افزا آن قبلا توسط اکثریت توده های ملت جمع آوری میشود. در مقطع معین زمان، مادمی که شرایط به مرحله تکامل برسد حرکت انقلابی برپایه آزادی کتله های اکثریت جامعه آغاز میشود و انقلاب اجتماعی به منظور تعمیم اراده ملی و تحکیم حاکمیت ملت و دیموکراسی غرض تطبیق اصول رفاهیت اجتماعی به وقوع می پیوندد...

نوشته خود نبی عظیمی را درباره کودتای ساخته گئی شاهپور، قادر و میر علی اکبر که سرود میتینگیهای خلقیها بود در صفحه ۱۶۰ از انستونی هایمن «افغانستان در زیر سلطه شوروی» بطور مثال ذکر میکنیم که مینویسد: «... آن کسانی که در همین اواخر به مینهرستی معرفی میشدند، حالا مورد سرزنش و ملامت و اتهام به خیانت گردیده بودند و رادیو و مطبوعات آنها را به یاد انتقاد میگرفت...» این است همان نقطه که صداقت و راستکاری و انقلابی بودن نام نهاد کودتاچیان که یکی از دیگر شیبه به مار آستین هراس و ترس دارند در ترازوی قضاوت زمین قرار میگیرد.

از اینجا به بعد در اکثر جاها با اقتباسات و نقل قول از دیگران بر میخوریم. «جارج آرپی چنین گفت و پوزانوف سفیر خیرشوروی چنان.. و اما نبی عظیمی از دیده درایانی درجه اول بشمار رفته چنان با مهارت و زرنگی احساسات پاک و مینزه و ستوده و مینهن پرستانه را بخود نسبت میدهد تو گویی این وطن فروش نیست بلکه وطن پرست است. بخصوص صفحات ۱۷۰ - ۱۷۵ از چنان احساسات پر است که انسان فکر میکند چه نگارگر توانای با چه مهارتی همه معایب کمونستان افغانی را بر روی کاغذ تراویده است. اگر این کتاب بزبان انگلیسی یا فرانسوی و یا جرمنی نوشته میشد شاید خواننده بر بخش های زیاد آن باور میکرد، فکر میکرد در زمره کمونستان افغانی نیز انسانهای با دردموجود است. ولی افغانها و بخصوص انانی که تبار عظیمی، باندا خلقی و پرچمی، آدم نماهای دویای کمونست افغانی را میشناسند، دنات و فرومایه گئی خلقیان و پرچمیان را با چشم سردیدند و جیع و نهیب ستم دیده گان را شنیدند و خبر شدند که زنان افغان را در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی همین حزبها با زور برچه به روسها پیش میکردند و همین کمونستان افغانی بودند که اطفال نوزاد افغان را در گهواره بنام دشمن هدف تیر قرار میدادند تا بقول خودشان فردا از گزند آن در امان باشند. همین افسران، همین رفقای عظیمی، همین خلقیها و پرچمیها بودند که در شهرها و روستاهای افغانستان راه به خانه های مردم رابه روسها نشان میدادند و همینها بودند

که میدانستند که خانواده های معصوم افغان پول خود را در بین قرآن شریف میگذاشتند و این راز را همینها به روسها افشا میکردند. همتین تبار عظیمیان بود که از خانه های مردم اطلاع داشتند و بر دختران باغرت و باشیزگ مردم روسها رارخ میکردند. در صفحه ۲۲۶ در بخش سوم ببرک کارمل و تجاوز شوروی بر افغانستان میخوانیم؛ «... شب ۲۷ دسامبر بیانیۀ رادیویی ببرک کارمل پخش گردید. گفته میشود که این بیانیۀ قبلا تهیه شده و از شهر تاشکند یا شهر ترمز مطابق امواج و فریکوئنسی های رادیوی افغانستان پخش میگردد اما مردم کابل برای يك لحظه به این مسئله اهمیت ندادند که بیانیۀ از کجا پخش میشود برای آنها آنچه مهم، دلچسپ و قابل تعجب بود شنیدن آواز پرطنین، گرم و آشنای ببرک کارمل بود... سطرهای بعدی را نیز نبی عظیمی با همین سبک شرم آور و تنگین در ثنا و صفت کفش لیس ترین مزدور روس - ببرک کارمل نوشته است. جای تعجب نیست که عظیمی چگونه آن آواز خشن و کرجه کی آن صدای دورگه، آن حنجرۀ پاره شده و آن آواز برای که حتی در دوران وکالت در مشرانوچرگه به مردم افغانستان مکروه و منفور و مردود بود پرطنین و گرم میخواند. عظیمی در بیانیۀ ببرک کارمل میخواهد امریکا کشف کند. اینکه کارمل بنا به دستور و بنا بر ضرورت، بنا بر معمول و عادات دیرینه کمونیسم بین المللی و بخصوص آنچه به وطن فروشان خلقی و پرچمی از لنین به میراث مانده بود و آن عبارت از ترور و دهشت و تدویر اهریمنی رهبریت در حزب است که باید رهبر حزب کمونیست بامرگ خود از بین نرود حفیظ الله امین را که برقت تره کی را خفک نموده عوام فریب و جلاد و تروریست خواند. چیزی نوبی نیست. تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی روشنترین مثالها را به دنیا عرضه کرد و جهانیان شاهد بودند که بعد از اشغال اروپای شرقی در کشورهای آلمان شرق، البانیا، بلغاریا، پولیند، چکوسلواکیا و مجارستان توسط روسها رهبران کمونیست این کشورها با چه اضحاک و با چه بدنامی از اریکه قدرت معزول و به دیار نیستی فرستاده شدند.

در همین صفحه ۲۲۶ نقل قول از کارمل میخوانیم؛ «... قطعات محدود اتحاد شوروی بنا بر دعوت دولتها و حکومتات قبلی به افغانستان آمده اند... سؤال در اینجاست که اگر قوای شوروی را حکومت قبلی خواسته بود پس چرا قوای شوروی آن حکومت را از بین برد اصلا باید با قوام و پایداری و دوام حکومت حفیظ الله امین کمک میکرد. نبی عظیمی سیمای غدارانه، مکار و محیل ببرک کارمل را بیش از پیش رسواتر ساخته است.

در همین صفحه ۲۲۶ میخوانیم؛ «... بخش مخفی حزب پرچم از شب قبل همراه با سربازان روسی ایستاده بودند و مردم پریشان و گریزان را که هزاران سؤال داشتند... و مهمانان ناخوانده را...»

این طرز نوشتار سترجنرال نبی عظیمی به قصۀ دزدی شباهت دارد که وقتی او را به دادگاه آوردند داور از پرسید چرا دزدی کردی؟ دزد در جواب گفت کسی بگریه دیگر... نبی عظیمی در آغاز همین فصل مینویسد؛ «... مردم کابل يك لحظه به این مسئله اهمیت ندادند... و از جانب دیگر مینویسد؛ «... مردم هزاران سؤال داشتند و این سؤالها را پرچمیان با توضیحات درباره مهمانان ناخوانده پاسخ میگفتند... با کدام حق؟ چه کسی به پرچمها این حق را داده بود که این ضرورت را بازگو کند؟ شاید نبی عظیمی به این سؤال جوابی داشته باشد و آن اینکه با حق پرچمی بودن خویش زیرا پرچمیان نظر به اینکه سالوس ترین و جاسوس ترین مزدوران روس بودند این حق را بخود کمایی کرده بودند.

در صفحه ۲۲۸ میخوانیم؛ «... تعیین سروری در دست معاون رئیس جمهور و تعیین گلاب زوی در دست وزارت داخله نمایانگر آن بود که ببرک کارمل به این وسیله میخواهد به خلقیهای ناراضی خصوصا طرفداران تره کی امتیاز بدهد... آقای عظیمی بسیار خوب میدانند که ببرک که نام اصلی اش سلطان حسین است صلاحیت و اختیار این کار را نداشت، کارمل يك عروسک يك دستنشانده نوکر و مزدور خارجی بود. قدرت در دست روسها بود و هر کس را که روسها میخواستند تعیین میشد - در غیر آن چطور ممکن است که سروری - آن قصاب خونخواری که از جان کندن انسانها در زیر شکنجه های برقی حظ میبرد و جنایتکار دیگری سلطان علی کشتمند و همکاران پرچمی او را با عده ای زیادی از مردم بیگناه که در زمرۀ سوختن تروخشک به گیر این سادیست میافتاد در زمان تره کی تعذیب و شکنجه میکرد و از اعتراف کودتا میگرفت که این مقام بلند پایه تقرر میافت. واقعیت اینست که پرچمی و خلقی کوچکترین اختیار از خود نداشتند. خلقیان و پرچمیان شبیه به گزدم های بودند که در یک مرتبان انداخته شوند. و از سوی دیگر هر کسی که به پنجه این سادیست ها برابر میشد طبق قانون ضرورت فلسفۀ کمونیسم، الحاد، دهریت و غفرت نابود میشد.

در صفحه ۲۴۵ میخوانیم؛ «... مردم بسوی ارگ روان بودند... در آنجا چه چیزی را بدست می آوردند؟ ببرک کارمل را؟ تخت و تاج زرین و جاویدانی قدرت را؟»

یجاوز باسلام را در صفحه ۹۳ بخوانید

در مغز سترجنرال عظیمی هیچگاه این پاسخ خطور نکرد که مردم واقعا ببرک را میخواستند. میخواستند تاروی او را که تأریخ سیه ساخته بود بیشتر بادت خود عملا سیه سازند بر مرکب چپه سوارش کنند و در بازارها به مردم او را به نمایش بگذارند. ولی مهم اینست که اگر ببرک کارمل راستی هم دیموکرات و انقلابی و ملی بود و واقعا هم خطیب و نطق و سخنگوی بود باید بدون هراس بدون ترس به مظاهره روز سه حوت بیرون میشد و با بیانیه که نبی عظیمی آنرا آتشین میخواند به مردم قناعت میداد. نخیر آقای عظیمی! این سلطان حسین شما که نام کارغل هم کمایی کرده بود و سیاسی مداری هم شد جزیراگرافهای تاپه شده، مکرر، ترجمه شده ازیراودا و ایزورستیایچیز دیگری در زنده گی نیاموخته بود و او قدرت مطالعه را و خواندن کتاب را نداشت از ذخیره علمی و معلومات آفاقی بی بهره بود و تمام عمرش در نوشیدن شراب و معاشقه با اناهیتا راتب زاد گذشت کارمل نمیتوانست شخص ملی و انقلابی و دیموکرات شود. ازسوی دیگر چنانکه نبی عظیمی مینویسد: «... صفوف هیجان زده رابه راهپیمایی وادار کرده بودند...» این مظاهره میتینگ کمونستی ویا خلقی ~~بهرچشمی~~ نممیرد که شاگردان و مأمورین و دوکانداران و اهل کسبه را برای دادن شعارهای پرچ و قوله های هورا به بازاریکشدند. این مظاهره که دران دختران پاک دامن کابل به شهادت رسیدند و واقعا چیغی بود در دنانک از ملت بلادیده افغانستان در زیر تازیانه های کمرشکن طاعون سرخ که بنام کاذب و فریبنده انقلاب ثورو مرحله کثیفترترین آن تا بدار کشیدن آخرین فردشان نجیب الله مردم افغانستان را از آغاز طاعونی خود در تالاب خون اندام برید و شناور ساخت

در صفحه ۲۴۷ میخوانیم: «... در ماه جوزا مخزن آب مکاتب آریانا و بلقیس توسط عناصر مخالف دولت مسموم شد و گناه آن بدوش ج. د. خ. ا. گذاشته شد و تبلیغ گردید: جنرال عظیمی فکر میکند که مردم افغانستان تأریخ خود را فراموش کرده اند. اینجوری نیست آقای عظیمی! مردم خوب بیاد دارند که موترهای امبولانس پیش از پیش در دروازه های این مکاتب جا گرفته بود. مردم افغانستان ساده لوح نیستند. نیرنگها و حیل شما ذره ذره به مردم افغانستان معلوم است. در آنوقت اگر دولت برای بدنام ساختن باصطلاح آنوقت شما، اشرار، که بعد از حکومت شان در زمان ربانی هم شما قدر تمند بودید از یکسور آب نل زهر انداخت و از جانب دیگر فی الحال موترهای امبولانس را در برابر دروازه های مکاتب قرارداد. شما مطمئن باشید که هیچ جنایت شما، هیچ تبهکاری شما هیچ غدر و نامردی شما که چهارده سال کامل مردم افغانستان در زیر تازیانه های استبداد و وحشیانه کمونستی شما و امثال شما پیچ و تاب میخورد، در زیر شکنجه های برقی شما جان به حق میسپرد، در تحت تجاوز حیوانی شهوت پرستی تبار کمونستی شما که نه خواهر و نه مادر شناختید و به انواع خیانتها و زالتها پرداختید، با طرز بسیار فجیع و وحشیانه بیعزت و بی سیرت میشد از حافظه مردم افغانستان زدوده نخواهد شد و خداوند شاهد است و تأریخ گواه.

در صفحه ۲۴۹ میخوانیم: «... برای کارمل اردوی متلاشی شده باقی مانده بود...» کدام اردو؟ اردوی یکصد و پنجاه هزار نفری شوروی که افغانستان را اشغال کرد و کارمل را بر تخت کابل نشاند؟ آن اردو که متلاشی نه بود. مگر کارمل به اردو هم ضرورت داشت؟ برای چه؟ و مگر اردوی افغانی سلطان حسین کارمل را بر سر تخت نشاند؟

در صفحه ۲۵۰ میخوانیم: «... جلب و احضار اجباری تطبیق شد...» در همین پراگراف میخوانیم: «... برای سربازان فراری که تعداد شان به هزاران میرسد فرمان عفو عمومی صادر گردید...»

چه نوشته مضحك و خنده آوری! چه اردو و چه رژیم بنی سروپایی! از یکسور احضار اجباری و ازسوی دیگر عفو عمومی! اگر جوانان از دوکانها از میان خانه هاجین تلاشی و وحشیانه از مکاتب و ازلیسه ها و از پوهنتون ها بازور برچه به عسکری کشانده میشدند و ازسوی دیگر فرار میکردند پس عفو عمومی چه وقت صورت میگرفت؟ و برای چه؟ بعد از اینکه در جنگ کشته میشدند؟

در صفحه ۲۵۶ نویسنده داستان سربایی را به سبک ریالیزم برهنه رومان بندی نموده مینویسد: «... اجساد را بادت و پای بریده شده، چشمهای از حدقه کشیده شده و گوشها و بینی های قطع شده یافتیم...»

اگر از آقای نبی عظیمی سؤال شود که شما يك دقيقه، يك لحظه و يك نفس هم در اینباره اندیشیده اید که این کشتارها این طرز فجیع چشم کشیدن و این بریدن و واکنش اعمال خانانان خود شما، هم مسلکان تبهکار حزبی شما و هم لشکریان کمونست شما نه بود؟ شما مگر فراموش کردید که در زمان قدرت تان حتی در دوران لیونی سردار قبل از اینکه دگرجنرال خان محمد مرستیال را به اعدام ببرید در زیر شکنجه ها چشم او را کشیده بودید؟ - رجوع شود به نوشته عبدالقادر قاضی

مابسیار چاپلوس، رند و وچالاک است. وقتی سردار محمد روشندل سفیر رباني در پاکستان بود و فاجعه تعرض بر حریم سفارت افغانستان در اسلام آباد و قتل اتباع افغان بداخل محوطه سفارت صورت گرفت، جنرال رحیم وردک همراهی افراد وزارت داخله و آی اس آی پاکستان در اسلام آباد کمک و همکاری میکرد. وی از طرفداران سرسخت پادشاه سابق و تجدید موسسه سلطنت در افغانستان میباشد که در غیر آن جای پائی حتی در وردک ندارد. بسفارش گیلانی انتخاب شده است.

(۴) آقای هدایت ارسلان: از سی سال باینطرف بعد از ازدوج با یک خانم امریکائی ایجنٹ یکموسسه معروف استخباراتی شناخته شده، در دوره جهاد موظف باجرای استخبارات در پشاور شد و همراهی آی اس آی پاکستان حسب الوظيفه نزدیکی داشته به تنظیم محاذ سید احمد گیلانی عضویت و مشاوریت داشت و در دوره حکومت رباني از سهمیه چوکیهای حزب محاذ گیلانی وزیر خارجة رباني بود. با پادشاه و هم با سیرت مناسبات نزدیک داشته هیچنوع نفوذی بداخل افغانستان ندارد، اما در نزد حکومت پاکستان مقام و نمبر دارد و شاید برای نزدیک ساختن پادشاه سابق با حکومت پاکستان رولی بازی کرده بتواند؛ با یکمده موسسات امریکائی هم مناسبات و داد و گرفت داشته و دارد. تحصیلات او بسویه منف ۱۲ باقیمانده، از رندی و چالاکي بهره کافی دارد اما تکنوکرات شناخته نمیشود. کسی نوشته او را بفارسی یا پشتو ندیده است، اما انگلیسی خوب میفهمد. شخص خوش مشرب و خوش لباس بوده اگر موسسه سلطنت تجدید گردد شایسته وزارت دربار میباشد. قرارمسموع درین اواخر مناسبات او با گیلانی بخاطری بسردی انجامیده که میگویند ارسلان گیلانی را بطرف سازش با طالبان تشویق میکرد و گیلانی بر او برآشفته شده است. ارسلان کباب چوکی بوده هر جناح که باو وعده چوکی را بدهد بهمانطرف میلولد.

(۵) آقای محمد اسحق شهریار: از مردم اهل تشیع افغانستان است؛ در دوره سلطنت از افغانستان برآمده بامریکا آمد و درینجا از راه کار و تجارت سرمایه پیدا کرد. در لاس آنجلس - کلفورنیا زندگی مرفع و تجارت و سرمایه گذاری دارد و از دوستان بسیار نزدیک آقای سید احمد گیلانی بوده بحیث دلال معاملات گیلانی در امریکا شناخته شده است؛ خانه قصرمانند گیلانی در هالیود توسط او سرپرستی و سرمایه گذاری های گیلانی درینجا توسط شهریار انجام می یابد؛ گیلانی و دخترها و فامیلش هرگاه بکلفورنیا می آیند بمنزل شهریار میباشند. هیچکس در امریکا علاقه و اشتراک شهریار را درمسایل افغانستان ندیده و بخاطر ندارد و بجز حلقه فامیل خود با افغانها تماس و معاشرت ندارد. انتخاب او بسفارش گیلانی صورت گرفته است. از افغانستان نه تنها شناخت واقعی ندارد بلکه بیگانه شده است.

(۶) آقای داکتر انور الحق احدي: دارای تحصیلات عالی و رتبه استادی در یک پوهنتون در شرق امریکا است. در پشاور رئیس یکی از سه جناح (جناح چپ سوسیالستان) حزب افغان ملت شناخته میشود و بسیار سخن از سوسیال دیموکراسی میزند. از دوستان نزدیک سید احمد گیلانی بوده درپشاور شایع است که گیلانی از جناح حزب او حمایت داشته و مصرف آن نشریه افغان ملت را میدهد که توسط جناح احدي نشر میشود. اخیرا باستناد شماره ۸۴ - ۸۵ ماه می ۹۹ نشریه جناح احدي افغان ملت، شوری مردم نورستان و شوری علمای لغمان جناح احدي افغان ملت را در قطار کمونست ها و شعله ثی ها شناخته عدم شمول و استخدام آنها را در پوهنتون جدیدافغانی درپشاور تقاضا کرده اند و آقای داکتر احدي بالای این تصمیم اعتراض کرده است. دو جناح دیگر حزب شریف افغان ملت که یکی توسط آقای قدرت الله حداد - فرهاد و دیگری توسط آقای شمس الهدی شمس رهبری میشود بالای آقای داکتر انور الحق احدي و افکار و اعمال او اعتماد ندارند. داکتر احدي شخص متشبه و فعال و زباندار بوده نوشته هایش به پشتو و انگلیسی بسیار نشر شده است. بقرار گفته خودش در کنفرانس بین القاره ای نیویارک بفارسی نمی نویسد، اما بزبان فارسی صحبت میکند. در یک محفل افغانی در نیویارک در سال ۱۹۹۲ از زعامت پادشاه سابق اظهار مایوسی کرده آقای سید احمد گیلانی را بحیث زعيم آینده سیاسی و مذهبی افغانستان پیشنهاد کرد که باثر مخالفت داکتر هاشمیان بتاسی از سوابق و تقوی زعيم مجوزه، پیشنهاد مذکور رد گردید

(نگاه کنید: آئینه افغانستان شماره ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۲، صفحه ۳۹). داکتر احدي بقوم پشتون و بحیث یک پشتونست شناخته شده، اما گروه های پشتون او را مانند گلبدین حکمتیار آن نوع پشتون نیست میشناسند که میخواهد زعامت سیاسی بدست خودش باشد. داکتر احدي دانشمند است ولی تکنوکرات شناخته نمیشود چونکه هیچگاه در دستگاه اداری افغانستان کار نکرده است. داکتر احدي در لویه جرگه سیرت در بن بالای طرز العمل سیرت علناً انتقاد کرد و درجلسه ۳۰۰ نفری افغانها که بضد لویه جرگه سیرت دایر شده

شماره ۳۹۷ مجاهد اولس فبروری ۱۹۹۴. مگر بخاطر ندارید، مگر شراب و کباب و سینه های داغ دختران روسی در مسکو وتاشکند از دماغ تان این واقعیت تاریخی را زدود که در زمان تیره کی و امین و کارمل و نجیب وقتی دختران میهن پرست و مجاهد افغان در راه و ارسته گی کشور رازیر تحقیق می گرفتند آب گرمی برقی سرخ را در وجود شان داخل میکردید تا هم سنگران خود را درگیر دهند؟ شما آقای سترجنرال که از هرات در جنگنامه تان ذکر کردید؟ این صرف و فقط یک مثالست از تبهکاری خود شما. جوانان را شما بازور برچه به سنگر میفرستادید. مگر پسر خود شما، برادر شما، خورشاوند و نسب وند شما در این جنگها اشتراک نموده یا اینکه شبیه به شما جانانه با هواپیما به کانون امپریالیزم پناه برده اند؟

در صفحه ۲۷۷ میخوانیم: «اشغال پست منشی عمومی بعد از بازگشت به وطن از طرف او غیر قانونی شمرده میشود و رفقای خلقی بران اعتراض داشتند... درخور توجه است که نبی عظیمی میخواهد به صورت قانونی به مقام منشی عمومی حزب انتخاب کند. انتخابات که در رژیمهای مطلقه وجود ندارد. انتخابات آزاد، انتخابات علنی و دیموکراتیک فقط و تنها در کشورهای صورت میگیرد که حکومت باراده مردم از طریق پارلمان چند حزبی در چهارچوب عدالت اجتماعی از طرف مردم برای مردم به اریکه قدرت رسانده شود. جنرال عظیمی میخواهد اذهان را گول دهد. جای تعجب در اینجا است که نبی عظیمی در صفحه ۱۲۲ لویه جرگه ای را که دران داؤد خان رئیس جمهور شد انتصابی مینامد ولی در صفحه ۲۷۷ آوردن سلطان حسین کارمل را بازگشت و نشان دادن او را بر تخت ارگ انتخاب میخواند. چرا؟ بخاطر اینکه جفنگ سرا و اراجیف نویس دنبال تناوب و تسلسل منطق در نوشتن و گفتن را تعقیب نمیکند و از این قبیل اضداد انقراض در کتاب عظیمی زیاد است.

در صفحه ۲۸۲ میخوانیم: «من همچنان به ایدیولوژی انقلابی خویش مجهز بودم و راه بیرون رفت از تمام بدبختی های کشورم را پیروزی انقلاب ملی و دیموکراتیک و تحقق خواستها و آرمانهای صمیمانه حزب ما میدانستم...» در اینجا ضرورت دیده نمیشود که باز به نبی عظیمی تکرار کنم که انقلاب با آنچه شما در افغانستان انجام دادید تفاوتی دارد زمین تا آسمان. ولی تذکر یک واقعیت را به جنرال عظیمی حتمی میدانم که اگر شما به ایدیولوژی انقلابی تان که عبارت از ایدیولوژی کمونستی است مجهز میباشید پس چرا مخالف این ایدیولوژی و مغایر روایات و سنت های کمونستی تان، مطابق با اصول خائن به اندیشه های کمونستی در یک کشور کاپیتالیستی در هالند پناهنده گی سیاسی داده اید. شما و اخلاف و تبار تان که کاپیتالیزم را استثمار فرد از فرد میخواندید. اکنون که دیگر کشور شوراها را شما که از اولین تا آخرین سالوس و جاسوس تان در توصیف و ثنا و تعریف آن حلقوم های تان را پاره میکردید کسقوط نموده هنوز چین کمونست که وجود دارد چرا به چین تشریف نبردید؟ چرا به غرب پناهنده شدید؟ غرب را که شما لانه امپریالیزم میخواندید؟

نخیر آقای عظیمی گفتار شما، گفتار رهبر مرده ننگ تاریخ تان از اول تا اخیر از آغاز تا انجام دروغ بود و دروغ است. شما نه ایدیولوژی داشتید نه ایمان داشتید نه طریقه داشتید و نه مذهب. بقیه در شماره آینده

دحفیظ الله امین دقتل حقیقی معلومات

د ادوارد پاچول دسورمیدان په نامه کتاب. ۱۹۹۸ م

ژباړونکی د روسي متن څخه: جنرال رحمت الله ساپی

نينا پتروفنه دليونيد برژنيف خوشينه چه ميره ئی بيگون سيمن کوزميج نومیده، دبرژنيف باجه، دکى جى بى د رئيس اندروپوف معاون وو، ده دخپل ميره دخولى داسى ليکي:

«کوم وخت چه په افغانستان کى د شوروي ضد تحريک پيل شو، سيمن کوزميج وويل چه حفيظ الله امين ماسکو ته راوړي چه دخپلى خوا زموږ څخه د دوستي په نامه افغانستان ته زموږ دمسکرو استولو غوښتنه وکړي، او نوموړي څخه پدى غوښتن ليک کى امضاء واخيستل شي. پدى صورت کى به هرڅه آرام او زموږ کړه وړه به د ملگرو ملتونو د اصولو سره برابر وي. ولې سوسلوف د برژنيف نه وروسته اول سري دا خبره مسخره کړه او وى ويل چه هغه دابنيادگرا مسلمانان د افغانستان دکمونستي حزب له لارى له مينځه وړلى شي. نوموړى خپلى خبرى ته ادامه ورکوي او وائي چه سوسلوف پخپل دى مقصد کى کامياب نشو. دى بنيادگرا مسلمانانو په افغانستان کى زموږ په سفارت حمله وکړه او زموږ شپږديرش (۳۶) مشاورين ئى ووژل. طبعاً د دى پيښى په هکله مرکزي کميټى غونده وکړه او نظاميانو چيغى وهلى چه افغانستان اشغال کړي خو سيمن کوزميج مخالف وو. او هغوى ته ئى وويل چه اوس نا وخته دى، داکار بايد موږ دمخه سرته رسولى وى. زموږ له خوا اوس ددى کار سرته رسول موږ دپاره د ويتنام د دوهمى جگړى پيل دي. ولې سوسلوف بى پروا وويل: کى جى بى پخپل زور باور نلري، نو موږ داکار د داخلى وزارت ته سپارو. پريزه چى د داخلى وزارت خپل زور ازمينښت کړي. د داخلى وزارت هم د استخباراتو څانگه لري.

آ. پاپوتین خوشحاله وو چه دا دنده د سره کړي. پخپله پاپوتین د دیسانتو (هغه عسکر چه د امین قصر سره پیاده شي) په سر کی وو. هغوی د شپې د جمهوري ریاست قصر ته پیاده شو. هغوی د قصر محافظین له مینځه یووړ اما دوی ددی حقیقت څخه بی خبر وو چه کیدای شي ددی محافظینو په جمله کی پخپله امین هم ددوی پرضد مسلحانه مقاومت وکړي او خپل ځان ژوندی تسلیم نکړي او امین همداسی هم وکړه او دمحافظینو په جمله کی د روسي عسکرو له خوا په یوه غیر منتظره ډول ووژل شو او پدی ډول عملیات په غیر موفقانه ډول ددیری رسوائی سره سرته ورکیدل، یعنی په یو بیګانه هیواد حمله کول او د هغه هیواد جمهور رئیس وژل. نوموړي خپلو خبروته دوام ورکوي او وائي چه پاپوتین پوهیده چه سوسلوف به په مسکو کی د نوموړي سره څه چلند وکړي؟ ځکه نوموړي په سپارل شوي وظیفه کی کوم چه د سوسلوف له خوا ورته ورکول شوی و، ناکام شو.

هغه ته د سوسلوف فاشیستي خصلت معلوم وو نو ځکه ئی مسکونه د بیرته تللو په وخت کی په طیاره کی خپل ځان ووژه او خپل ژوند ته ئی خاتمه ورکړه. «

هغه وو چه شورویانو بیا په کارمل باندی د تاشکند نه اعلان وکه

درنو وطندارانو! امین کافروو،
ملحد وو، کمونست وو، قاتل او
جنایتکاروو. خو نر او میره
افغان وو. په تاریخ کی اول حل
امین د روس سفیر په چپره ووه
او دهغه د اخراج امر ئی ورکړ.
بیا د روسانو سره په مسلحانه
جګړه کی مړ شویډی. پاک خدای (ج)
دی د کارمل د مرګه او درباني د
ژوند نه سری وساتي.
د امین د قتل حقیقي معلومات
چه په روسي دی، ضمیمه شویډی.
جنرال رحمت الله ساپی.

اینک متن روسي نوشته فوق نیز
تقدیم است.

ناگفته نباید گذاشت که در اواسط
ماه می ۹۹، چنل (دیسکوری) امریکا
فلم مستندی را به تماشای مردم
گذاشت که در آن دوجنرال روسي
ذیدخل در اشغال قصر جمهوري امین
در تپه تاج بیگ حادثه عملیات
نظامی و اشغال قصر و قتل امین را
بزبان روسي میگفتند و گفتار آنها
بعدا بزبان انگلیسی ترجمه میشد.
در فلم مذکور شب و آسمان پرستاره
کابل وقصر تپه تاج بیگ و حرکات
قوای مخصوص شوروي کاملاً دیده
میشود. (مدیر مسئول)

این فلم مستند بابیانات دوجنرال
شوروي و اسناد دیگریکه از منابع
شوروي دستیاب و نشرشوند، مدار کی
است برای دولت قانوني افغانستان
جهت اقامه دعوی برای تقاضای تاوان
جنگ از دولت روسیه که جانشین
دولت متجاوز شوروي میباشد. (مدیر مسئول)

Когда в Афганистане начались антисоветские выступления. Семен Кузьмич тут же предложил при-
везти Амина в Москву, чтобы Амин здесь подписал просьбу
о введении наших войск в Афганистан в порядке дружеской
помощи его правительству. И тогда все было бы тихо и
мирно, прямо как по уставу ООН. Но Суслов сказал, что он
справится с этими мусульманскими фанатиками через
компартию Афганистана. И не справился. Эти фанатики
напали на наше посольство, убили тридцать шесть совет-
ников, надели их головы на шесты, и с факелами понесли по
городу. Конечно, было заседание ЦК, военные кричали, что
нужно срочно оккупировать этот Афганистан. А Сеня был
против. Он им сказал, что поздно уже, раньше надо было, а
теперь второй Вьетнам получится. Ну, а Суслов и стал
насмехаться, мол, что ж, если КГБ не уверен в своих силах,
мы это МВД поручим, пусть покажут себя. У них тоже есть
теперь отдел разведки. А Попутин и рад стараться. Сам полез
поперек батьки в пекло – выдумали десант бросить на Кабул,
на президентский дворец, взять этого Амина живым, и там
заставить его подписать просьбу о вводе советских войск.
Когда мы предлагали то же самое по тихому сделать – так нет,
а теперь приперло – сам Попутин был во главе десанта. Ну,
высадились они ночью на президентский двор, охрану
перебили, только не рассчитали, что и Амин может стрелять и
живым не слатся. И кто-то из десантников прострелил его
автоматной очередью, и вся операция куту под хвост, да еще
с каким скандалом – вторглись в чужую страну и убили главу
государства! И, конечно, Суслов бы за это Попутину с
дерьмом смешал, на урановые рудники загнал бы пожизненно.
Ведь он же фашист этот Суслов, деспот. Ежовский выкормыш.
Сколько коммунистов они с Ежовым убили – вы знаете? А
думаете, кто международный терроризм придумал? Арабы?
Они бы в жизни не додумались! Суслов! Он им целые лагеря
для тренировок создал под Симферополем... Так что Вита
Попутин уже знал, что его дома ждет и прямо в самолете
пустил себе пулю в лоб. А вы говорите – страшно! Там такие
страхи каждый день могут быть – то Шевченко в Америке
сбежал и всю агентуру выдал, а кто виноват? Вигун! То
Израиль арабов бьет, а опять же кто виноват – Вигун, не
обеспечил арабов разведанными...

نقد بر یک کتاب جنرال ساپی

پوهاند دکتور محمد نادر عمر از فرانسه

اخیرا کتابی تحت عنوان «مسعود پیژنی؟» اثر جنرال رحمت الله خان ساپی که واقعیت های حیرت انگیز رامکشف و بیان میکند، مورد استقبال قرار گرفته است.

نویسنده کتاب در گزارش رویدادها و چشم دیدهایش اسلوب موزون را بکار برده که خواننده را جلب و جذب مینماید. درین اثر مطبوع با ارائه اسناد موثق ارتباطات قوماندان احمد شاه مسعود با روسیه وضاحت داشته، موصوف عامل اصلی دوام جنگ و فاجعه امروزی افغانستان معرفی گردیده است که این روش وی با اهداف روسیه مطابقت دارد.

روسیه عمدتاً از دولحاظ ازدادامه جنگ و بی ثباتی در افغانستان حمایت میکند: یکی انتقام جوئی شکستی که متحمل گردیده تابمردم روسیه وانمود سازد که در افغانستان جنگ را نیاخته بلکه منافعش جاری است و آن کشور رادر کام شعله های آتش فرو برده است؛ ثانیاً اینکه سعی دارد در افغانستان حکومت ملی برحسب اراده آزاد مردم آن استقرار نیابد و اگر احیاناً حکومتی ایجاد گردد باید مطابق میل و آرزوی روسیه باشد تا غرامات جنگی تقاضا نگردیده و حکومت تحت فرمانش هویت مشخص نداشته منحصراً یک منطقه حائل در جنوب آسیای مرکزی قرار داشته باشد. از همینجا است که از ربانی و مسعود جانب داری میکند. چنانچه ربانی قبلاً غرامات جنگی را بروسیه بخشیده و آن رامکلف بپرداخت غرامات ندانسته است. و نیز جنرال گروموف قوماندان اعلی قشون متجاوز شوروی در افغانستان که در طول هشت سال این کشور رابویرانه عوض کرد، نه تنها مردم و اهالی بلکه آنچه جنبنده بود نابود کرد و خرمینها و هم علوفه حیوانات را آتش زد، اما از اثر مقاومت شجاعانه افغانهای دلیر معروض بشکست گردید و در بازگشت باتحاد شوروی هنگام عبور از پل حیرتان از اثر خجالت و سرشکستگی بعقب نگاه نکرد. ولی دریایان جهاد همان جنرال گروموف چندین مرتبه باافغانستان سفر کرده باقوماندان مسعود مذاکرات سری انجام داده اهدافی را که در طول جهاد حاصل نتوانسته بود با همکاری مسعود بدست آورد. نویسنده کتاب ازخفاشانی که شکار چیهائی در تاریکی استند ونور آفتاب چشمان شانرا خیره میسازد نیز متذکر گردیده که در ایجاد نظم و قانون موانع ایجاد میکنند.

جنرال ساپی که شخصاً در جهاد شرکت داشته ورهبران تنظیمهای پشاور را از نزدیک میشناسد و از ارتباطات شان با سازمانهای افراطی ومنابع غرض آلود و همسایگان طماع و مداخله گر مسبوق است، اوضاع رامقرون بحقیقت ارزیابی نموده، اعمال ننگین و شرم آور سیه کاران فساد پیشه و قوماندانهای شانرا برملا ساخته است.

بکار بردن عناوین نامانوس از قبیل «شورای قیادی» و «شورای اهل حل و عقد» در عوض لویه جرگه و ولسی جرگه برای افغانها نامطلوب است؛ مخصوصاً که مفهوم اصلی آن رعایت نگردیده و استفاده های ناجایز از این اصطلاحات صورت گرفته است. نویسنده کتاب مینگارد: رهبران تنظیمی پروگرام شورای اهل حل و عقد را تطبیق نمودند که نتیجه آن همانا دوره چهارونیم ساله حکومت تاریک ربانی بود. بزعم آنها جامعه جاهل است و در بین جهلا ارازل زیاد وجود دارد که در اصول انتخابات ارازل، رزیل را انتخاب مینمایند. ازین جهت طریق انتخابات اسلامی نمیشاید. چنین است برداشت آنها از انتخابات حکومت، درحالیکه یکتعداد محدود فاسد که فاجعه امروزی دست آورد آنها است وبقیمت خون ملت ملیونرها شدند، خود را وارثین اهل حل و عقد میدانند.

مولف کتاب درجای دیرگ مینویسد: یکی از ملاصاحبان اهل حل و عقد که میگفت: من مانند بعضی دیگران عیاش نیستم که بخارج بروم، من وطن و زندگی فقیرانه را ترک نمیکنم. همین ملا صاحب فورمه (حبیب بانک) را خانه پری کرده که چهل ملیون دالر را تحویل بانک نماید. آمر بانک برایش وانمود ساخت که در صورتیکه مبلغ از ده ملیون دالر تجاوز کند باید مدرک آن واضح ساخته شود؛ ملا صاحب اهل و عقد اظهار داشته که «خدا برایم داده». بالاخره آمر بانک چنین کارسازی نمود که برای ملا صاحب چهار فورمه داد تا در هر کدام مبلغ ده ملیون دالر راداخل کند.

این چهل ملیون دالر در دارائی ملا صاحب قطره ای از دریا است. بین پشاور، کراچی و دویی تجارت وی رونق دارد. ملاصاحب فوق در حدود صد لاری سنگ رخام و مرمر صاف شده و ماشین های پل چرخي را به پشاور در منطقه (کارخانو) آورده که در حدود ده ملیون دالر تخمین میشود ودر آنجا بکار انداخته است. قوماندانهای تنظیمها از صد ملیون تا ششصد ملیون دالر مالک میباشند. چطور ممکن است ازینهمه دارائی ها صرفنظر نموده بگذارند حکومت قانون روی کار بیاید؟

جنرال ساپی بابتکار عمل اعلحضرت محمد ظاهر شاه در استقرار صلح و ثبات اشاره کرده اعلامیه های فاقد عمل را کافی و موثر نمیداند. او میگوید مردم افغانستان انتظار داشتند اعلحضرت در ازاله رنج و محنت شان دست بکار شوند.

در پایان اثر خود جنرال ساپی، طالبان را که امنیت را بحیث عنصر ضروری در مناطق تحت نفوذ خود تامین نموده و مردم ازین ناحیه آسوده خاطر اند، و نیز به تمامیت ارضی افغانستان و حکومت مرکزی متعهد اند، با وصف تاریک نگری و عقب گرایی طالبان، آنها را مرجع دانسته، در صورتی بدوام شان خوشبین است که تنویر گردند و از زیر نفوذ پاکستان بیرون شوند.

بنده منحیث ارادتمند مبارزین و طندوست و خدمتگاران صدیق جامعه افغانی و حامیان تمامیت ارضی افغانستان، از تلاشهای متواتر و خستگی ناپذیر عالیقدر جنرال ساپی در راه احیای مجدد افغانستان مستقل و زاد گاه فرزندان با شهامتیکه بخاطر حفاظت و حراست وطن بیش از دومیون جوان جانهای شیرین شانرا قربان نموده اند، با کمال احترام قدردانی نموده ایشان را از مشعل داران جهاد برای آزادی وطن میدانم. حضور همچو شخصیت های وطن پرور در جامعه ایکه پیش آهنگان و منورین آن چه در دوران رژیم کمونستی و چه در زمان ننگین مزدوران قدرت طلب بدیار عدم فرستاده شدند، غنیمتی است سزاوار افتخار. با عرض حرمت. دکتور محمد نادر عمر- لیون، مورخ ۱۲ اپریل ۱۹۹۹.

یک اثر علمی وزین و مفید

« د هینه ناروغي او توبرکلوز »

مولف : الحاج پوهاند داکتر محمد ناصر شینواري

سابق استاد پوهنځی طب ننگرهار

چاپ دوم ۱۳۷۷ هـ ش - ۱۹۹۸ م - ۴۵۰ صفحه

این کتاب مملو از معلومات علمی و مفید توسط پوهاند صاحب داکتر شینواري بزبان ملي پشتو طوری نگارش یافته که نه تنها برای شاگردان طب بلکه برای هر خواننده آموزنده و کارآمد میباشد. من که خود تکلیف استمه، یعنی نوعی ناخوشي سینه، دارم چند بخش این کتاب را خواندم و ذهن خود را از قید روایات اساطیری فارغ ساختم و آموختم که تکلیف من چیست، از چه چیزها اجتناب بورزم و از چه نوع تدابیر علمی برای وقایه، بهبود و ارتقاء صحت خود کاریگیرم. اگرچه مولف دانشمند کتاب مریضان را از کارهای سرخودی و بدون مشوره داکتر برحذر میسازد و بعد از آنکه عوارض را تشریح میکند، تدای را بمشوره داکتر تجویز مینماید.

اهمیت و غنای این کتاب را وقتی ملتفت میشویم که ۱۲۸ بحث و عنوان آنرا مرور کنیم که از تشریح ساختمان سیستم تنفسی شروع و تمام انواع مریضی ها را که موجب ناخوشیهای گوناگون سینه و انکشاف توبرکلوز میشوند، بطور مفصل و دقیق، با ارائه تصاویر و گراف ها، شرح داده است. برای من که طبیب نیستم و کمترین صلاحیتی در طبابت ندارم نقد علمی و آفاقی این کتاب میسر نمیشد، باید یک طبیب حاذق در زمینه اظهار نظر کند، اما منحیث یک شخص غیر فنی و یک خواننده عادی، کتاب مذکور را بسیار آموزنده و مفید یافتیم و مقصد من از نگارش این سطور محض معرفی یک اثر وزین و مفید علمی میباشد، بیکی از دوزبان رسمی وطن ما، نه نقد و ارزیابی اثر مذکور، که بهیچوجه صلاحیت و اهلیت آنرا ندارم.

من نمیدانم کاپی های این اثر مفید از کدام مرجع دستیاب شده میتواند، چونکه آدرس ناشر و فروشگاه آن ذکر نشده، لهذا کسانیکه خواسته باشند کتاب را مطالعه کنند میتوانند به آدرس ذیل با پوهاند صاحب شینواري مستقیماً تماس بگیرند:

DR. WASSER SHINWARIE.
5640 DAPPLE CT.
INDIANAPOLIS IN 46228

موفقیت پوهاند صاحب شینواري را در تدوین این اثر علمی تبریک میگوئیم.

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی بینی
برمن زاده ای، رمز آشنای روم و تیریز است (اقبال)

بهمن است روز اقبال - ۲۱ می

در تلاش اسلام قدیم، اسلام افغانی ما، اسلام خودما

تبع و ترجمه: دکتور سیدخلیل الله هاشمیان

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از عقب نشینی قوای متجاوز شوروی از افغانستان و تقرر حکومت تنظیمی توسط آی اس آی پاکستان در کابل در ماه اپریل ۱۹۹۲، توقع عامه مردم مسلمان افغانستان این بود که حاکمیت ملی بمردم افغانستان انتقال خواهد کرد و یک حکومت متمرکز اسلامی و ملی رویکار خواهد آمد. ولی از روز اول حکومت تنظیمی مشهود گردید که ریش جنگی و ریسمان کشی ملاهای تنظیمی برای غصب قدرت در پیش بوده هر یک از زعمای تنظیمی برای منافع شخصی و استراتیژی سیاسی خود از اسلام ملعبه یی ساختند چنانکه در ظرف سه سال اول حکومت ایله جاری بزعامت خوجه ثین ربانی مردم مسلمان افغانستان چند قسم اسلام را شنیدند و دیدند: اسلامیکه زاید از دوصد هزار مسلمان بیگناه را در ظرف سه سال مقتول یا مجروح ساخت - اسلامیکه تجاوز بالای ناموس و مال و جان مردم را مجاز شمرد - اسلامیکه حیف و میل بیت المال خط مشی آن بود - اسلامیکه غصب و خدعه و ریا و کذب و شیطنت و دراندازی و برادر کشی نصب العین آن قرار گرفت - اسلامیکه قاتل و غاصب را در برکشید و خلعت داد - اسلامیکه راکت را باتکبیر الله اکبر بطرف برادر بیگناه و بی دفاع خود فیر کرد - اسلامیکه صدها هزار مسلمان را از خانه و جای و وطن شان آواره ساخت و جای داد شرعی رعیت را ضبط و قبض نمود و بسپاهیان خود بخشید - اسلامیکه خلیفه اهل حل و عقد آن بارتباط سپردن قدرت بمردم، قدرتی که نزد او امانت بود، پنج بار با آغاز «بسم الله الرحمن الرحيم» بملت مسلمان و مجامع اسلامی و بین المللی دروغ گفت، و...

بعد از آن بمصدق «هر که را چار روز نوبت اوست» نوبت بگروه طالبان رسید و اینها اسلام قشری و طالبی خود را بزور برچه توسط پولیس مذهبی در افغانستان پیاده ساختند و آن همه طنز و کنایه ای که در فرهنگ دری راجع باحتساب و محتسب بحافظه تاریخ سپرده شده بود، دوباره زنده کردند؛ دین مبین اسلام را که دین صلح و دین رضاء و تسلیم است، و رابطه بین خالق و مخلوق را بدست سوم و میانه رو نمی سپارد، دین ریش و سوته ساختند، آنچه فرض و واجب نیست (ریش و موی سر و کلاه و دستار و برش کردن و ایزار) آنرا فرض گردانیدند و آنچه فرض متن قرآن است (تحصیل علم برای مرد و زن و مکلفیت دولت اسلامی برای رساندن نان و نفقه برعایا) آنرا در انحصار قراردادند؛ مردم را ببهانه های مختلف بارتباط شریعت (شریعتیکه پولیس مذهبی بکنه و ماهیت آن کافی وارد نیست) شلاق زدند و بزور و بی وضو بمسجد کشیدند؛ نظام سیاسی ایرا که توسط یکفرد اداره میشود در جهان اسلام در بین حدود ۶۰ کشور اسلامی همسان و مماثل ندارد، بدون اراده اکثریت مردم پیاده کردند و... (طالبان کارهای مفید و خوبی هم انجام داده اند، ولی ما در اینجا بارتباط فقه اسلامی مواردی را مطرح مینمایم که بعدا در سطور ذیل وجه فقهی آنرا مطالعه نمائیم).

ما در صدد آن شدیم تا علت اصلی این اسلام نوین را که نمونه های آن تنها در افغانستان پدید آمده و سراغ شده میتواند، در روشنی روشهای فقهای اسلامی مطالعه کنیم و علت و چگونگی آنرا درک و توضیح نمائیم، چونکه ملت مسلمان ما و فرهنگ اسلامی افغانستان از اسلام قدیم و اسلام اصلی هیچ ضرر ندیده بلکه عاشق و خواستار آن میباشد، ولی شکایت همگانی از اسلام نو تنظیمیها و طالبیها است. قرار بود من و میرمن فریده انوری امسال بتاریخ ۲۱ می که روز (اقبال) است یکجا بسراغ اهل دل برویم، ولی از بخت و اژگون من «رادیو ۲۴ ساعته صدای افغانستان» خاموش شده است. به تنهایی و در عالم پیری فقط بدو خانقاه سرزده توانستم: از حافظ شیراز پرسیدم شناخت او ازین اسلام و مسلمان نماها از چه قرار است؟ فرمود:

قاضی قراچه کش شد و مفتی پیاله نوش
تا دید محتسب که سبو میکشد بدوش
کردم سوال صبحدم از پیر می فروش
در کش زبان و پرده نگهدار و می بنوش!!!

در عهد حکمران خطا بخش جرم پوش
صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست
احوال شیخ وقاضی و شرب الهیود شان
گفتا: نگفتنیست سخن گرچه محر می

یادی از اقبال - ۲۱ می

بسراغ اقبال رفتم. کلیات او بصفحه ۴۸ گشوده شد و این ابیات جلب نظر کرد:

خنده زن کفر است بر اسلام ما	کعبه آباد است از اصنام ما
رشته ی تسبیح از زنار باخت	شیخ در عشق بتان اسلام باخت
سخره بهر کودکان کوه شدند	پیرها پیر از بیاض مو شدند
از صنم های هوس بتخانه یی	دل ز نقش لا اله بیگانه یی
آه ازین سوداگران دین فروش	میشود هرمو درازی خرقة پوش!
از ضرورتهای ملت بی خبر	با مریدان روز و شب اندر سفر
سینه ها از دولت دل مفلس اند	دیده ها بی نور مثل نرگس اند
اختیار ملت بیضا شکست	واعظان هم صوفیان منصب پرست
مفتی دین مبین فتوی فروخت	واعظ ما چشم بر بتخانه دوخت
رخ سوی میخانه دارد پیرما	چیست یاران بعد ازین تدبیرما

بخاطر آوردم حینیکه در سال ۱۹۸۷ از انستیتوت اقبال در لاهور دیدن میکردم پروفیسر انورالحق مدیر انستیتوت بهنگام وداع پاکتی بمن هدیه نموده بود مملو از آثار و افکار اقبال بزبانهای انگلیسی و اردو. در آنوقت در سیرترین و سرویسی باین آثار نظر انداخته بودم، تداعی شد که اقبال علاوه بر آنکه همانند حافظ از ملا و صوفی دل خونچکان دارد، روشهای این ملا نماها را از دریچه فلسفه و شریعت نیز بررسی نموده است. بیاد بود روز اقبال (۲۱ می) آن پاکت راجستجو نمودم، مقالاتی یافتم پیرامون اسلام سازی و اسلام آوری که ترجمه دري آنراذیلا بمطالعۀ هموطنان تقدیم میدارم. این مقاله را بدقت بخوانید، ببینید که اقبال ودانشمندان اسلامی در بارۀ فقهای اسلامی و اجتهاد چه میگویند. آیا آن فتوا های ناروائی را که تنظیمهای طماع و پیسه ساز بر ملت مسلمان افغان تحمیل کرده اند (و شمع آن در شماره ۷۶، صفحه ۲۶ گزارش یافته)، و این نوع دیگریک طالبها پیاده کرده اند، شاملت مومن افغان که حدود ۱۴۰۰ سال را با اسلام عزیز بسر برده و این دین مقدس آسمانی در خون و شرائین بدن و قلب تان مخلوط شده و هرثانیۀ «الله اکبر» میگوید، آیا این روش هارا اجتهاد میدانید و آیا این نوع فتواها و روش ها را امروز و در آینده مجاز میشمارید؟ از سهمگیری علمای اسلامی درین مباحثه دعوت واستقبال میشود:

درین نوشته: (۱) جائیکه (قانون اسلامی) میخوانید ترجمۀ (Islamic Law) میباشد که مراد از آن قوانین ساختۀ دست مسلمانان است نه شریعت اسلامی. (۲) کلمۀ (موسسه) یا موسسات ترجمۀ کلمه ← (که مراد آن موسسه یا سازمان اجتماعی میباشد. (۳) کلمۀ (متشرعین) ترجمۀ (Jurors) است. (۴) کلمۀ (دانشمند) ترجمۀ (scholar) میباشد اما در مواردی درین متن کلمۀ (Ulama) آمده که عینا (علماء) نوشته شده است.

سعی اقبال برای بازسازی قانون اسلامی از طریق بازسنجش اعتقادی

بقلم پروفیسر رفیع الله شهاب - ۲۱ می ۱۹۷۹ (بمناسبت روز اقبال)

در مدت سی سال گذشته مسلمانان جهان توانستند برای خودشان زاید از چهل دولت مستقل تشکیل دهند. اینها میخواهند ایدال هائیرا که از تعلیمات اسلام در برابر شان گذاشته شده تحقق بخشند. اما

متأسفانه تاکنون درین راه چندان توفیقی نصیب شان نگردیده است. دلیل آن اینست که تحقق بخشیدن این ایدالها مستلزم سحیه طالب علمی و دانش عالی است در بین علمای اسلام بمنظور ظهور و انکشاف میتودولوژی و تکنیک متقاضی اینکار. تمدید حکمروایی اجنبی زاید از یکنیم قرن قریحه و عمل ما را بتدریج ضعیف ساخته است. ازینجاست که اکثر ما بعوض سهمگیری سازنده در زمینه، باین ذهنیت احساساتی می پیوندیم که « بگذار قوانین اسلامی داشته باشیم. »

داکتر محمد اقبال شاید اولین متفکر مسلمان قرن معاصر بوده که نیاز استخراج نوعی میتودولوژی باین منظور را احساس کرده است. اگرچه او اساساً یک شاعر است اما ضرورت احیای مجدد جامعه متلاشی اسلامی برای او بسیار گرامی بوده است. باین منظور، اقبال از دانشمندان اسلام تقاضا میکند تا محافظه کاری خود را عمداً دور گذاشته و برای باز سازی قانون اسلامی در تحت شرایط تغییر یافته و متحول عصر خودشان دست اندر کار شوند. بارتباط این موضوع لکچر معروف اقبال تحت عنوان « - پرنسپ تهرک در ساختمان اسلام » شاهکاری شناخته شده است. اقبال درین لکچر برای احیای مجدد موسسه اجتهاد بمنظور تحقق دادن ایدال های فوق الذکر اصرار میورزد.

اقبال نظرات خود را حدود پنجاه سال قبل ارائه داشته که از طرف دانشمندان وقت با حرارت و جدیت استقبال شده بود، از آنزمان ببعد تغییرات عظیم در جهان اسلام رونما گردیده و اکنون ضرورت و ایجاب آنست تا آن نظرات سراز نو مرور و مطرح شوند. متأسفانه برخی از مشاهدات او بارتباط دانشمندان مذهبی مکتبی ما، بنهجی تکرار شده است که در بیگانه ساختن این طبقه از نظرات اقبال وسیله شده اند. اکثر این علما بزبان انگلیسی نا آشنا بوده و هنگامیکه ترجمه اردوی « مقالات در باره باز سازی تفکر دینی در اسلام (The Lectures on the Reconstruction of Religious Thought in Islam) » بار اول در سال ۱۹۶۸ نشر گردید، علمای مذکور بانواع مختلف تردیدیه هامبادرت ورزیدند و گفتند که نظرات اقبال مبتنی بردانش ظاهری فقه اسلامی بوده است. من فرصت یافتم بعضی ازین تردیدیه ها را بادانشمندان مذکور مطرح بسازم. اقبال خودش این نوع مباحثات را استقبال مینمود چونکه در مقدمه « مقالات » خود نظری ارائه میدارد و میگوید که چنانچه دانش گسترش مییابد و دریچه های جدید تفکر باز میگرددند، افکار دیگر و شاید هم بهتر از آنچه درین « مقالات » مندرج است، تبارز نماید (۱). نظرات اقبال بعد از مرگش آنقدر تقدیس شده است که هیچکسی جرات مخالفت با آنرا ندارد. این وضع بعوض تقدیر و تحلیل نظر قیمتدار او، آنرا عاقل و بطبی ساخته است که اقبال در زندگی خودش بهیچصورت آنرا تحمل نمیتوانست. بادر نظر داشت روحیه طالب علمی اقبال، من بعضی از نکات مباحثه فوق را ذیلاً یادداشت مینمایم که بنظر من برای درک و فهم بهتر طرز تفکر اقبال در موضوع مورد بحث بسیار مفید خواهد بود. بعضی از نظرات اقبال که مورد مناقشه قرار گرفته قرار ذیل اند:

(1) Iqbal, The Reconstruction of Religious Thought in Islam, Lahore, 1960, p.VI

نکات مورد مناقشه

- (2) Ibid, p.148
- (3) Ibid, pp.151-168
- (4) Ibid, p.168
- (الف) بطاقت قانون اسلامی در مدت پنجمده سال گذشته (۲).
- (ب) مخالفت دانشمندان مذهبی مکتبی با احیای مجدد موسسه اجتهاد (۳).
- (ج) شدت وسختگیری متشرعین ما (۴).
- (د) این ادعا که قرآن مجید یک سیستم قانونی نبوده بلکه هدف اصلی آن بیدار ساختن شعور عالی است در انسان برای درک و فهم مناسباتش با خداوند (ج) (۵).
- (ه) نظرات او درباره چهار منبع قبول شده قانون اسلام (۶).
- (و) جنبش اصلاحی محمد بن عبدالوهاب (۷).
- (ز) تصور اجتهاد در تفکر مذهبی و سیاسی ملت ترکیه (۸).
- (ح) انتقال قدرت اجتهاد از نمایندگان انفرادی مدارس مذهبی با سامبله قانونگذار اسلامی (۹) Ibid, p.174

اکنون من نکات فوق را ذیلاً به تفصیل مطرح میسازم:

(الف) بطاقت قانون اسلامی : اتهام عمومی درینخصوص اینست که دانشمندان مذهبی مکتبی ما، بخاطر محافظه کار بودن شان، مسئول بطاقت قانون اسلامی بوده اند. اقبال نیز چنین نظرات را تبارز داده (۱۰) که توسط آنهائیکه برای باز سازی قانون اسلامی در تحت شرایط متحول دوره مترقی معاصر ایستادگی دارند هنوز هم نظرات اقبالی بطور مکرر مطرح شده است. در حقیقت دلایل این بطاقت قسماً متفاوت

میباشند. دانشمندان مذهبی ما برای رونما ساختن تغییرات در فقه اسلامی هرگز بی میل نبوده اند، بلکه آنها بزریر پرده اجتهاد زیسته، از آزماییکه تهداب اجتهاد گذاشته شده بود تا امروز تزئیدات و ترمیماتی به آن وارد ساخته اند. (Ibid, p.148) (10) (بعد ازین ریفرنسها رادراخیر مقاله بخوانید)

بعضی از متشرعین معاصر ما این تغییرات را مخالف با تعلیمات اسلام تلقی کرده با استفاده آزاد از اجتهاد بشدت مخالفت نمودند. مثالی برای توضیح مطلب ارائه میشود: امام ابوحنیفه (رح) موسس فقه حنفی، موسسه اوقاف (II) و مالکیت غیابی اراضی (۱۲) را در اسلام ناجایز شمرد. وی فیصله و تصمیم خود را مبتنی بر تعلیمات قرآن مجید و سنت پیغمبر اسلام (صلعم) خواند (۱۳) اما بعد از آن بعضی از متشرعین مکتب حنفی مدعی شدند که نظر به تحولات وقت و زمان شان، امت اسلامی نیازمند این نوع معاملات (اوقاف و مالکیت غیابی) میباشد. لهذا فتوای امام خود را ترمیم نموده این نوع معاملات در اسلام راجایز و مجاز شمرند (۱۴). متشرعینی که این ترمیمات را فتوا و انجام دادند در استخدام فرمانروایان زمان قرار داشتند در حالیکه باقی متشرعین شمول در خدمت فرمانروایان را تقبیح نمودند - این روش منجر بمخالفت در استفاده آزاد اجتهاد گردید.

مثال دیگر، در همین گذشته های قریب تغییری در فتوای امام ابوحنیفه (رح) در نیم قاره هند توسط متشرعین فقه حنفی رونما گردید. این تغییر درباره عرف حقیقه (کشتار حیوانات بروز هفتم تولد اطفال) میباشد. امام موسس (ابوحنیفه رح) این عرف را مربوط بجاهلیت عرب قبل از اسلام دانسته هر نوع ارتباط آنرا با تعلیمات قرآن مجید رد نمود^(۱۵) اما امروز هر متشرع با ابراز مخالفت به تصمیم امام خود این عرف را یک طرز العمل اسلامی و یک سنت مقبول پیغمبر اسلام (صلعم) میدانند. لهذا روشن میشود که متشرعین اساساً مخالف تحرک قانون اسلامی نبوده اما مخالفت آنها با استفاده آزاد اجتهاد است که میخواستند آنرا متوقف سازند.

ب) مخالفت با استفاده آزاد از اجتهاد: علت اصلی مخالفت متشرعین با استفاده آزاد اجتهاد در بالا توضیح شد. با وجود مخالفت آنها، این نوع استفاده ادامه یافت و چنان تغییراتی در قانون اسلامی وارد آورده شد که بمذاق فرمانروایان وقت میبود. طبعاً مخالفت با اجتهاد روز تاروز شدیدتر و جدی تر گردید. قبل از آنکه بتوضیح بیشتر بپردازیم، لازم است سوء تفاهمی را از ذهنیت عامه زایل سازیم که گویا فقه کنونی حنفی محصول مستقیم طرز تفکر امام ابوحنیفه (رح) میباشد. این واقعیت دارد که شخص امام خودش حتی یک کتابی هم در هیچیک از موضوعات بجا نگذاشته است (۱۶). فقه ایرا که باو منسوب مینمایند عمدتاً توسط امام محمد الشیبانی نوشته شده که سن او بهنگام توقیف امام ابوحنیفه (که در محبس وفات یافت) بیشتر از چهارده سال نبود (۱۷). بحواله امام غزالی، فقه حنفی فقط یک سوم تصمیمات امام ابوحنیفه را دربردارد (۱۸). بطور مثال امام ابوحنیفه هرگز به تغییر ذیل در فقه خودش موافقه نمیکرد: « هر جنایتی باستثنای جنایت قتل که توسط عالترین فرمانروای اسلام انجام می پذیرد توسط قانون اسلامی قابل مجازات نمیشد. » (۱۹).

فتوای امام

این واقعیت بیشتر تعجب آوراست که بعضی از فتوای اصلی امام ابوحنیفه که ملیونها مسلمانرا تحت تاثیر قرار میدهد از فقه او مجزا گردیده و این فتواها راتنها میتوان در کتابهای مذاهب دیگر یافت. موضوع قابل تذکر فتوای معروف او در مورد وقف (جایداد وقف شده) میباشد که در روشنی آیه مبارکه نمبر ۱۰۳ سوره المدینه صادر گردیده و در کتابهای فقه مالکی ثبت شده (۲۰) اما در کتب فقه حنفی وجود ندارد. این مثال ها نشان میدهد که چطور در زیر پرده اجتهاد تغییرات مطلوب در فتوای اصلی موسسین مذاهب صورت گرفته است، آنقدر زیاد که در بعضی موارد تغییرات مذکور منافی تعلیمات اسلام بوده اند. این وضع بعضی از متشرعین معاصر را مجبور ساخت تا بر علیه استفاده آزاد اجتهاد موقف بگیرند.

ج) شدت وسختگیری متشرعین: اقبال شاید تغییراتی ازین قبیل و شاید آنرا در فقه اسلامی مطالعه نکرده باشد، در غیر آن وی هرگز نمینوشت که نیم افتخارات اسلام بحیث یک قدرت اجتماعی و سیاسی مولود شدت قانونی دکتورین فقه اسلامی بوده است (۲۱). سهمگیری آنها در قدرت سیاسی ازین حقیقت قضاوت

شده میتواند که در حالیکه بعضی از آنها تعدیل موسسه اسلامي خلافت را بسلطنت شاهي قبول نمودند، اکثر باقیمانده شان در باره این موضوع رقتبار خاموشي اختيار نمودند. سهمیگیری آنها در قدرت اجتماعي اسلام در بعضی موارد نیز مطابق به تعلیمات دین اسلام نبود. جنایات اجتماعي و مجازات مربوط بانها طوری تعریف شده بود که مجازات غیر موثر بودند. بطور مثال نوشیدن شراب که در قران مجید تقبیح و ممنوع قرار گرفته، مجرمین در اوایل اسلام بشدت مجازات میشدند و بدین نهج این عادت خراب بکلی از جامعه اسلامي آنوقت مفقود گردید. اما بعد تر از آن، هنگامیکه سلطنت جانشین خلافت گردید و جامعه اسلامي بمتلاشي شدن آغاز نمود، طبقه ارسطوکرات دوباره باین عادت ممنوعه رجوع نمود وباساس موقف عالي اجتماعي خود توانستند خود را از مجازات این گناه اجتماعي معاف بسازند. اینکار آنقدر تکرار شد و قانون اسلامي درین مورد چنان تعریف گردید که چانس جزا دادن هیچ مجرمی ممکن نبود. در اول مرحله منع استخراج شراب محض منحصر بدو نوع میوه قرار گرفت که عبارت بود از انگور و خرما، ولي تولید شراب از جو، ارزن، گندم، انجیر و عسل در اسلام مجاز قرار گرفت (۲۲). باز هم اگر استخراج ممنوعه از انگور یا خرما طوری جوش داده و پخته میشد که فقط یک سوم آن باقی میماند، باوجود کیفیت نشه آور آن، مجاز شمرده میشد (۲۳). البته توضیحات مشابه دیگری نیز وجود دارد که بعوض ممانعت ازین بلای اجتماعي طرقي را برای مجرمین میسر میسازد تا از مجازات معینه اسلامي گریز نمایند. این توضیحات از کتابهای اصلي فقه حنفي از قبیل «هدایه» و «شرح فتح القدیر» برون نویس شده ولي معلوم است که اینها فتوای امام ابو حنیفه موسس مکتب حنفي بوده نمیتواند، زیرا چنانکه اقبال میگوید امام ابو حنیفه قران مجید را بحیث یگانه منبع قانون اسلامي میدانسته است (۲۴).

تمام اینها وتعریفات وتصمیمات مشابه دیگر مبتني بر «قیاس» بوده که بقول امام شافعي (رح) نام دوم اجتهاد میباشد. پرواضح است که تابعیت نادرست ازین منبع ثانوي متشرعین را از منبع اصلي قانون یعنی قران مجید منحرف ساخت و این نوع استفاده آزاد که میتوان آنرا سوء استفاده خواند، از قیاس یا اجتهاد ذهنیت غلطی خلق کرد که گویا قران محض یک کتاب سیستم اخلاقي (Moral Code) است. و شاید بهمین اساس بوده که شرق شناسان نتیجه گیری کردند که قران لزوما محض یک دستور اخلاقیات دین اسلام میباشد (۲۵).

(د) قران منحصراً منبع اصلي قانون اسلامي: اقبال در اشعار خود بقران عالیترین مقام را که در یک جامعه اسلامي شایسته آن میباشد قایل شده است اما در «مقالات - لکچرهای» خود اقبال در باره قران ملاحظاتی دارد که با آن شرق شناسان مشابهت دارد. بعد از آنکه او اعتراف مینماید که قران منبع اولي و اصلي قانون در اسلام میباشد، وی چنین استنباط میکند که قران یک سیستم اخلاقي نبوده بلکه منظور اصلي آن بیدار ساختن شعور عالي است در انسان در باره مناسبات او با خدا (ج) و جهان. و اینکه قران چند اصل و قاعده عمومي دارای ماهیت قانون خصوصاً پیرامون مناسبات فامیلی بجا گذاشته است (۲۷).

نقش های کاهن و پایا شکست
این کتابی نیست چیز دیگر است
جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
زنده و پاینده و گویاست این
سرعت اندیشه پیداکن، چو برق
هرچه از حاجت برون داری، بده!
اندکي با نور قرانش نگر
هم ز تقدیر حیات آگه شوي

نقش قران تا درین عالم نشست
فاش گویم آنچه در دل مضمّن است
چون بجان در رفت، جان دیگر شود
مثل حق پنهان و هم پیدا است این
اندرو تقدیر های غرب و شرق
با مسلمان گفت جان بر کف بنه!
آفریدی شرع و آئینی دگر
از بزم و زیر حیات آگه شوي

اگرچه این ادعا قسماً واقعیت دارد که قران بالای تمام مسایل ممکن قانونگذاری نکرده و در باره تمام معضلات اجتماعي منحصراً یک نظام قانوني بطور مفصل تبصره ننموده است، اما اساساً غلط است چنین استنتاج شود که قران بطور کل با قانونگذاری بیعلاقه بوده و محض با دادن چند پند و نصیحت معنوي و اخلاقي بمسلمانان قانع و راضی میباشد. قران مجید نه تنها تمام قواعد و اساسات عمومي پیرامون نیازمندیهای اقتصادي و اجتماعي یک جامعه متشکل را در بردارد، بلکه قوانین مفصل برای مهمترین پروبلمهای زندگی نیز در آن مندرج است. قواعد ساده اسلامي صدها و هزاران معضلات غامض اجتماعي را

رهنمایی میکند. بطور مثال، قرآن مجید نظام اقتصادی خود را بالای منع کامل سود (ربح) بنیان میگذارد. بعد از آنکه قرآن ربح را با تجارت تشخیص و تفکیک مینماید، تعقیب عمل سود خوری را بزرگترین جرم در قانون اسلامی می شمارد. آیه مبارک چنین میفرماید (سوره دوم آیه ۲۷۸-۲۷۹):

«یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و دروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین - فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسولہ و ان تبتم فلکم روس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون.» (۲۸)

(ای آن کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و زیاده را نگیرید اگر برآستی اهل ایمانید پس اگر ترک ربا نکردید آگاه باشید که بجنگ خدا و رسول او برخاسته اید و اگر از اینکار پشیمان گشتید اصل مال شما برای شماست بکسی ستمی نکرده اید و ستمی نکشیده اید).

چيست قرآن؟ خواجه را پيغام مرگ	دستگیر بنده بی ساز و برگ
هیچ خیر از مردک زرکش مجو	لن تنالوا البر حتی تنفقوا
از ربا آخر چه می زاید؟ فتن	کس نداند لذت قرض حسن
از ربا جان تیره دل چون خشت و سنگ	آدمی درنده ای بی دندان و چنگ
رزق خود را از زمین بردن رواست	این متاع بنده و ملک خداست

دج

در اجتماع کنونی ماصدها معامله و انتقالات تجارتي وجود دارد که بیک شکل یا شکل دیگر باربع مبتنی میباشد. در «مقالات» اقبال بعضی از اعمال فوق الذکر در اسلام غیر مجاز خوانده شده است. این یک تصادف عجیب است که در فرمتیکه اقبال «مقالات» معروف خود را ایراد میکرد بعضی از متشرعین نام نهاد معاصر در زیر پرده اجتهاد سعی داشتند که سود بانکی را در یک جامعه اسلامی مشروعیت بخشند. شاید آنها جسارت مخالفت با نهی واضح و صریح قرآن را بمقابل موسسه ربح بخاطر این ذهنیت متداول تبارز دادند که گویا قرآن لزوما محض یک دستور اخلاقیات دین اسلام میباشد (۲۹).

همچنان تعجب آور بنظر میرسد که اکثر متشرعین با وجود عقیده آنها که الله تعالی یگانه قانون گذار اعلی میباشد از ذهنیت بالا متأثر شده و قوانینی طرح و تصویب کردند که مخالف با تعلیمات قرآن بودند. اگر خداوند متعال یگانه قانونگذار شناخته میشود پس این او تعالی است که تصمیم میگیرد مسلمانان چه بکنند و چه نکنند و اینکه چه چیزها در اسلام جایز و چه چیزها ناجایز میباشد. با اساس این پرنسیپ، فقط یک منبع اصلی و اساسی قانون اسلامی وجود دارد و آن قرآن مجید است و، چنانکه اقبال در قریه دیگری میگوید، همینطور بود نظر مصمم و قطعی اصحاب بزرگ پیغمبر اسلام (صلعم) (۳۰). بنابراین منابع دیگر قانون اسلامی محض ثانوی شناخته میشوند.

(ه) منابع دیگر قانون اسلامی: اگر قرآن را محض یک کتاب اخلاقیات دینی میپندارند در آن صورت طبیعی است که بمنابع دیگر قانون اسلامی نظر اندازیم. شاید بخاطر همین واقعیت است که اقبال منابع ثانوی را من حیث منابع قبول شده قانون اسلامی پنداشته و آنها را به تفصیل مطرح قرار داده است (۳۱). متشرعین مکتبی ما بچهار منبع قانون اسلامی باور داشتند: قرآن مجید، حدیث، اجماع و قیاس. اجتهاد را بعضی متشرعین منبع اضافی می پنداشتند، در حالیکه دیگران آنرا مترادف قیاس قبول نمودند (۳۲). بتمام این منابع بهنگام وضع قانون اسلامی موقف مساوی قایل شدند، مع هذا بعضی اوقات منابع ثانوی را حتی نسبت بقرآن مرجع شناختند، چنانکه از مثالهای مندرج در پاراگراف گذشته نمایان است. اساسا اجماع یا قیاس منابع قانون اسلامی نبوده بلکه منابع دانش بشر از قانون اسلامی بودند. حضرت عمر (رض) و بسا اصحاب بزرگ دیگر اعلام داشتند که قرآن یگانه منبع قانون اسلامی میباشد (۳۳). متشرعین بعضی فقه ها و مکتبهای دیگر تنها عنعنات پیغمبر اسلام (صلعم) را بحیث مرجع قانون قبول کردند.

با قبول این ذهنیت که قیاس و اجماع منابع دانش و فهم بشر از قانون قرآنی میباشد، میتوان چنین فرضیه بی بحیث پرنسیپ عمومی خلق نمود که دانش و فهم بشر از قانون الهی بطور چاره ناپذیر بشربمانه، قسمی، نسبی و کم و بیش برای یک مقصد و منظور خاص میباشد. قانون الهی بی عیب و قاطع بوده اما فهم انسان از آن قانون نادرست و محکوم به لغو و تعدیل بوده و باید همیشه چنین باشد. درین صورت نیازی برای چنگ زدن بدامن اجتهاد نیست. در عوض قانون اسلامی خودش مطابق بشرايط متحول در هر عصر و زمان تبارز خواهد کرد.

بود اشتراک نموده سخنرانی نمود؛ در انتخاب او در کمیته تکنو کراتها در روم سفارش سیداحمد گیلانی رول داشته، در مجلس مشورتی روم موقوفهای فاطمه جان گیلانی و داکتر احدی و استاد رسول امین و چند نفر دیگر که از طرف آنها انتخاب شده یکسان و همسان خواهد بود.

(۷) آقای استاد عبدالرسول امین: از پشتونهای منطقه کنر است؛ تحصیلات خود را در پاکستان انجام داده در پوهنتون کابل در پوهنهی تعلیم و تربیه استاد بود. اولین شخصی بود که حکومت پاکستان در دوره ضیالالحق برای اوامتیار نشرات و هم کمک مالی و بودجه نشراتی را در پشاور منظور کرد. در مدت بیست سالیکه در پشاور نشرات و سیاست میکرد با مقامات حکومت پاکستان و هم با تمام تنظیمها مناسبات حسنه و تفاهم داشت. نویسنده خوب و هم افغانستان شناس است، اما در سیاست استقرار وثبات ندارد و مانند سابقه بطرف پول و قدرت میلولد. در کنفرانس مشهد با اثر دعوت گلبدین و حکومت ایران اشتراک کرد. در کنفرانس بین القاره ای افغانها در نیویارک که توسط داکتر هاشمیان برگزار شده بود، استاد رسول امین با فاطمه گیلانی و عزیزالله واصفی و گروه طرفداران پادشاه سابق بمقابل داکتر هاشمیان موقف گرفت؛ اینها میخواستند در قطعنامه کنفرانس نیویارک زعامت پادشاه سابق و پلان سه فقره ای او مورد تأیید قرار گیرد، اما موفق نشدند و بعداً بروم رفته پادشاه خلاف واقعیت گزارش داد که کنفرانس نیویارک توسط او دایر شده بود. آنچه از رسول امین که نام استاد پوهنتون را بسر دارد هرگز توقع نمیرفت اینست که قطعنامه کنفرانس نیویارک را که بشمول خود او توسط یک هزار نفر تصویب شده بود، چونکه یک فقره آن بمذاق رسول امین، فاطمه جان و واصفی برابر نبود، اینها همان ماده را بطبع خود تغییر داده توزیع کردند که تفصیل این خیانت و بدعت در شماره ۶۳ آئینه افغانستان (صفحات ۲۳-۲۶) نشر شده است. رسول امین با سیداحمد گیلانی شناخت و مناسبات نزدیک داشته و از طرفداران پادشاه سابق میباشد؛ جراید (وفا) و (خپلواکی) در پشاور که استاد رسول امین موسس آنها میباشد تا امروز از همین سیاست پیروی میکنند. او در پشاور دارای یک حلقه ارادتمندان بوده و یکمده تحصیلافتگان پشتون در امور سیاسی سخن و نظر او را می پذیرند. رسول امین بالای روش حکومتداری طالبان پیهم انتقاد کرده و از جمله مخالفین طالبان شناخته شده است. انتخاب او توسط شخص پادشاه (با موافقه کامل سیرت و گیلانی) صورت گرفته و این شخص برای مقاصد پادشاه سابق مصدر خدمات خوب و مفید در بین مهاجرین پشاور شده میتواند، بداخل افغانستان نفوذ ندارد. دوفتر از جمله هیات ۱۸ نفری را استاد رسول امین از جمله دوستان و پیروان نزدیک خود انتخاب کرده است که عبارتند از آقایون یوسف نورستانی و داکتر گلجانان ظریف. این دوفتر در تمام عمر خود بمجالس افغانی (غیر از مجالس پشاور) اشتراک نکرده، پادشاه سابق رانیده و حتی قبلاً بکشور ایتالیه مسافرت نکرده اند.

(۸) آقای محمد یوسف نورستانی: در پوهنتون کابل از استادان جوان پوهنهی تعلیم و تربیه و از شاگردان استاد رسول امین بود. در پشاور از تنظیم محاذ گیلانی بنام قوماندان اسلحه میگریفت و بهمین تنظیم شامل بود. در ختم جهاد بحلقه رسول امین پیوست، اطاعت کامل به رسول امین و نظریات او و ارادت زیاد به سید احمد گیلانی دارد. پادشاه سابق و ایتالیا را قبلاً ندیده است. مخالف طالبان است. انتخاب او توسط رسول امین با تفاهم گیلانی صورت گرفته است. تجربه تکنو کراسی نداشته اما بحیث رابط بین مردم نورستان و مهاجرین پشاور کار کرده میتواند.

(۹) آقای داکتر گلجانان ظریف: از پشتونهای صوبه سرحد است که در افغانستان تربیه دیده، داکتری خود را از آلمان گرفته و سابق استاد پوهنهی تعلیم و تربیه بود، از دوستان رسول امین و از اعضای حزب افغان ملت (از جناح داکتر احدی) میباشد. انتخاب او توسط رسول امین بموافقت گیلانی صورت گرفته است. بخارج از حلقه پشاور، در بین افغانها شناخت و شهرت ندارد. مخالف طالبان است. با پادشاه سابق شناخت و دیدار قبلی نداشته حتی قبلاً کشور ایتالیا رانیده است. تجربه تکنو کراسی نداشته اما بحیث رابط بین مردم صوبه سرحد و مهاجرین پشاور کار کرده میتواند.

(۱۰) آقای داکتر محمد قاسم فاضلی: سابق استاد پوهنهی حقوق و علوم سیاسی، شخص دانشمند، نویسنده خوب و صاحب آثار میباشد. تحصیلات خود را در فرانسه تمام کرده و در پاریس زندگی دارد. از مردم اهل تشیع میباشد، اما تعصب ندارد. شخص شریف و متواضع است. بنظر او حقوق اقلیت ها در موسسه سلطنت بهتر تأمین شده میتواند، بهمین ملحوظ از طرفداران جدی تجدید موسسه سلطنت در افغانستان است. مخالف طرز حکومتداری طالبان است. در دومین کنفرانس قبرس برگشت بموسسه

یادداشت اداره: اگرچه دوفتر سنتی مشهور (رهین وغالب) رسماً بنمایندگی از رژیم مخلوع ربانی در هیات ۱۸ نفری شامل است، اما نشریه امید این اجلاس را «اکودنا در روم» خوانده و جنرال عبدالرئالی را متهم بکردن بطرفداری از پشتونها دانسته است.

(و) جنبش اصلاحی محمد بن عبدالوهاب: اقبال بمنظور حمایت از موقف خود در زمینه احیای مجدد اجتهاد به جنبش اصلاحی محمد بن عبدالوهاب نجدی تماس گرفته و معتقد است که جنبش مذکور دروازه های اجتهاد را مفتوح ساخته است. اقبال این جنبش را اولین تحریک زنده عربی در اسلام معاصر دانسته که از تمام تحریکات معاصر مسلمانان الهام گرفته است (۳۴).

ایدیالوجی وهابی

جنبشی که بنام جنبش وهابی مسمی گردیده اصلاً منحصر به برداشتن وزایل ساختن ابتکارات از عقاید و دکتورین مسلمانان بوده است. این جنبش با بازسازی قانون اسلامی با احیای مجدد اجتهاد هیچ رابطه ای نداشت. پیروان آن به فقه و مکتب امام احمد بن حنبل پیوستند که بقیاس و اجماع قطعاً باور نداشت. باین ترتیب این جنبش با احیای مجدد اجتهاد بمنظور استخراج قانون اسلامی عملاً در تضاد و مخالفت قرار داشت.

(ز) تصور اجتهاد در نزد ملت ترکیه: اقبال تصور اجتهاد در افکار مذهبی و سیاسی ملت ترک را تمجید نموده است. درحالیکه وی تئوری جدید (حلیم ثابت) پیرامون قانون اسلامی را که مبتنی بر تصورات سوسیالوجیکی معاصر می باشد بدرستی ستوده است، ترانه های شاعر ترکی موسوم به (ضیاء گوکلپ) که درین قرینه توسط اقبال استقبال شده است هیچنوع ارتباطی با متحول شدن قانون اسلامی ندارد (۳۵). حلیم ثابت میخواست قانون اسلامی را از طریق انتخاب قوانین متناسب از هر کدام از مکتبهای مختلف فقهی، بشمول فقههای مرده، از نو بسازد. بطور مثال، بعضی اقلام قانون اسلامی از مکتب مرده فقهی امام ابن شبرامه در مجله «الاحکام العدلیه» درج و نشر شده بود. اما ضیاء گوکلپ بدبختانه نفوذ بیشتری را در حلقه های علیای ترکیه بکار انداخت. وی طرفدار لغو کامل تمام سیستمهای فقهی بود. تئوری او چنان بود که آنچه خداوند (ج) از جامعه بشری، حد اقل در شرایط امروز، متقاضی می باشد، توسط استنباط های استقرائی از فقه مکتبی اسلامی تثبیت شده نمیتواند، بلکه از طریق مناقشات و مباحثات قیاسی و سازنده پیرامون واقعیت ها، چنانکه شعور حساس آنها را درک میکند، میتوان به نتیجه رسید. باساس این معیار ها بود که او از مساوات بین دو جنس در سه ساحه طرفداری میکرد: طلاق، جدائی و میراث (۳۶).

ازین مطالبات بر می آید که شاعر ترکی قرآن را مطالعه نکرده و نه از قانون اسلامی چندان معلوماتی داشت است. تاجائیکه بدو فقره اول تعلق میگیرد (طلاق و جدایی) ضرورتی برای دوباره تطبیق آنها وجود نداشت چونکه قانون اسلامی برای زن و شوهر حقوق مساوی جدا شدن را قایل می باشد. البته تفاوت در بین دو نوع جدا شدن است: هنگامیکه مرد این حق را تطبیق میکند طلاق خوانده میشود و هنگامیکه زن تقاضای جدایی را میکند آنرا (Khula - تحلیع) می نامند (۳۷). تقاضای سوم او برای مساوات دو جنس در امر میراث بطور واضح مخالف با تعلیمات قرآن بوده و اقبال در تردید آن رنج میکشید. و با چنین وضعی او تقاضای تحمیل نوعی مراقبت را بالای چنان استفاده آزاد از اجتهاد نمود (۳۸). درواقعیت تصورات آزاد ضیاء در جهت متحول ساختن قانون اسلامی نبوده بلکه چنانچه بعداً بوقوع پیوست او میخواست قانون اسلامی را ترک نماید. مع هذا این آزادی پسندی هرگز موفق نشد ملت ترک را به موقف موعود آن ارتقاء بدهد. بنابر آن تمجید اقبال از تصور اجتهاد در ملت ترک اثرات متضاد و نا مطلوب بالای متشرعین مذهبی مکتبی ما گذاشته است.

(ح) پیشنهاد برای مشر ساختن اجتهاد: اقبال در نتیجه گیری لکچر خود برای مشر ساختن اجتهاد در اسلام معاصر تجویز نمود که صلاحیت صدور فتوای اجتهاد از متشرعین انفرادی با سامبله قانونگذاری اسلامی انتقال یابد که بنظر او این یگانه شکل ممکن است که اجماع در روزگار معاصر گرفته میتواند. اقبال در ادامه بحث خود میگوید که این انتقال صلاحیت سهمگیری مباحثات قانونی را از اشخاص غیر وارد که در امور مربوطه علاقه زیاد دارند تامین مینماید و این یگانه راهیست که بوسیله آن میتوان روحیه خفته حیات در سیستم قانونی ما را به تحرک در آورد و به آن یک چهره متحول داد (۳۹).

بمنظور مقابله با امکانات اشتباهات جدی در تفسیر قانون اسلامی، اقبال تجویز میکند که علماء باید یک جزء حیاتی اسامبله قانونگذاری اسلامی را تشکیل بدهند تا مباحثات آزاد پیرامون قضیه قانون اسلامی را تشویق و راهنمایی کنند (۴۰). درین پیشنهاد طرح و تکتیکی برای انتخاب یا تعیین علمای مذکره تجویز نشده است. بنابران تقریباً هر عالم اسلامی میتواند خود را برای اشغال این مقام مناسستر

قلمداد کند. بر علاوه هیچ پیزی در باره صلاحیت این علماء در صورت تردید قوانینی که آنها آنرا مخالف با تعلیمات اسلامی تشخیص نمایند تذکر داده نشده است. اگر بانها این صلاحیت داده شود در آنصورت اعضای دیگر اسامبله قانونگذاری فالتو میمانند. اگر بانها این صلاحیت داده نشود در آنصورت فایده ای از بودن آنها در اسامبله قانونگذار متصور نیست. تعجب آور است هنگامیکه عین همین علماء بخاطر بطاقت قانون اسلامی در خارج از اسامبله های قانونگذار متهم و مسئول پنداشته میشوند، چطور آنها خواهند توانست کدام کمکی در رهنمائی مباحثات آزاد پیرامون قانون اسلامی در اسامبله ها انجام بدهند؟ ازین پیشنهاد چندان توقعی برای کمک به متحول ساختن قانون اسلامی در روزگار معاصر نمیتوان داشت.

اقبال در امتداد این بحث طویل در زمینه بطور غیر مستقیم تجویزات دیگری هم دارد که اگر بدرستی بررسی شوند مفید ثابت میشوند. یکی ازین پیشنهادات به بحث انتقادی پیرامون تمام سیستم فقه و طریقه های نو ریسرچ بالای آن اختصاص دارد و یقیناً این قدم درستی خواهد بود در جهت درست. اما بدبختانه اقبال از علمایی که بنظر او هنوز چندان حاضر بقبول این موقف نیستند هراس دارد. هکذا اقبال ازین واقعیت در تشویش است که این نوع مباحثات انتقادی شاید اکثر مردم راناراض بسازد (۴۱). همچنین نظر قاطع عدّه زیاد دانشمندان معروف ازینقرار است که علت عمده بطاقت قانون اسلامی فقدان انتقاد است. موجودیت و حیاتیّت هریک از شعبات دانش بریسرچ علمی وابسته و متکی میباشد و هر آیین نمیتوان ادعا کرد که بقاء در ریسرچ مضمر است.

عاری از تحمیل

پذیرش قانون الهی در نهایت یک موضوع وجدانی است و در موضوعات وجدانی هیچنوع صلاحیت تحمیل شده نمیتواند. بنابراین بعضی تحمیل موضوعی بالای دانشمندان مذهبی مکتبی ما، مساعی معقول و علنی بکار است تا آنها را بطبیعت انتخابی قانون اسلامی که قرنهای پیش توسط متشرعین برگزار گردیده قانع بسازیم. این مساعی مستلزم کار شاقه از طرف دانشمندان است زیرا ریسرچ علمی پیرامون فقه ما کار آسانی نیست. معهداً این مساعی بهدر نخواهد رفت و یقیناً نتایج مثبت بار خواهد آورد. این میتودولوژی حتماً در زمینه بازسازی قانون اسلامی مطابق باوضاع حالات متحول هر دوره و زمان کمک خواهد کرد. کار علمی بالای این طریقه ها توسط دانشمندان انفرادی شروع شده و نتایج تشویق آور بار آورده است، اما باین نهج انفرادی رقابت تبارز میکنند که وقت زیادی را در برخورد گرفت. رقابت سریع تنها از طریق یک سازمان با کفایت ممکن و میسر میباشد که واجد تسهیلات لازم برای ریسرچ بوده و سیمینارهای موقوته در زمینه دایر کرده بتواند. ختم.

علامه اقبال هنگامیکه از تربت احمد شاه بابا در قندهار زیارت مینمود این ابیات را حدود ۷۶ سال قبل از زبان «(ابدالی)» گفته است:

قوت دین از مقام وحدت است	وحدت از مشهود گردد ملت است
قوت افرنگ از علم و فن است	از همین آتش چراغی روشن است
حکمت از قطع و بُرید جامه نیست	مانع علم و هنر کمامه نیست
علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ	مغز می باید، نه ملبوس فرنگ
اندرین ره جز نگه، مطلوب نیست (۱)	این کله یا آن کله مطلوب نیست (۲)
فکر چالاکی اگر داری، بس است (۳)	طبع دراکی اگر داری، بس است

- (۱) نگه درینجا بمعنی دقت نظر، عمیق نگریستن و درک نمودن، بصیرت و حکمت.
- (۲) این کله یا آن کله درینجا بمعنی «من» یا «تو» خواهی، خودخواهی و جانجانی، خویش خوری و اقارب پرستی.
- (۳) فکر چالاک درینجا بمعنی دماغ متفکر و صاحب نظر و دارای علم و دانش و فضیلت.

سوالی پیدا میشود که علامه اقبال ۷۶ سال قبل چطور میفهمیده که روزی اولاد احمد شاه کبیر حکمت را در قطع و بُرید جامه و ریش و سبیل، و «علم و هنر» را فقط در عمامه می بینند!!!

آنچه من در بزم شوق آورده ام دانی که چیست؟
یک چمن گل، یک نیستان ناله، یک خمخانه می (اقبال)

- (11) Ibn-i-Hummam, "Sharah Fateh al-Qadeer", Cairo, Vol.5, p.40
 (12) Al-Marghinani, "Hidaya Akheerin", Muhtabai edition, Delhi, Khitab-al-Muaza'at, p.424
 (13) Sunnan Abdu Daoud, Cairo, Vol.III, p.455
 (14) Al Marghinani, op., cit., and al-Surkahi, "Al-Mabsoot", Cairo, Vol.XII, p.28
 (15) Shaukani, "Nail al Autar", Cairo, 1961, Vol.V, p.141
 (16) Shibli, "Seerat al-Nauman Makatabe Rahimia, Delhi, p.148
 (17) Ibid, p/386
 (18) "Ain afai al-Kabir leman Yuta'ale al Jame al-Saghir, p.4
 (19) Al-Marghinani, op., cit.
 (20) Ibn-i-Arabi, "akham-al-Quran", Cairo. Vol.II, p.698
 (21) Iqbal, op. cit., p. 168
 (22) Al-Maghinani, op.cit., Kitab al-Ashriba, p.481 and
 Sharah Fateh al-Qadeer, Vol.VIII, p.161
 (23) Ibid
 (24) Iqbal, op.cit., p.172
 (25) Majid Khadduri, "Islamic Jurisprudence", p.288
 (26) N.J.Coulson, "A History of Islamic Law", Edinburgh, 1964, p.11
 (27) Iqbal, op.cit., pp.165-66
 (28) Al-Quran, II: 278-279
 (29) N.J. Coulson, op.cit., p.11
 (30) Iqbal, op. cit., p.162
 (31) Ibid, p. 165
 (32) Majid Khadduri, op. cit., p.288
 (33) Iqbal, op.cit., p.162
 (34) Ibid., p.152
 (35) Ibid., p.161
 (36) Ibid, p.161
 (37) "Al Fiqah al Mazahib al-Araba", Cairo, Vol.IV, p.393
 (38) Iqbal, op.cit.
 (39) Ibid, p.174 (40) Ibid, p.176 (41) Ibid, p.165



خاطره دیدار علامه اقبال
 از افغانستان، سال ۱۳۰۸ شمسی
 از چپ بر راست: فیض محمد
 خان زکریا، وزیر معارف
 داکتر سید راسی مسعود
 علامه داکتر اقبال
 الله نواز خان وزیر دربار
 احمد علیخان درانی،
 مدیر انجمن ادبی کابل
 مولانا سید سلیمان ندوی
 غلام جیلانی خان آرتوئی،
 عضو انجمن ادبی کابل

محمد قدیر بابکر خیل از نیویارک

خانۀ مدیر مسئول جریده «محاذا گیلانی» آباد که آن جریده را بیکتعداد افغانها میفرستد بمن هم غیر مستقیم میرسد که از بیکاری و بی مضمونی هر شماره آنرا ورنه از میکنم که اگر خبری یا مضمونی قابل خواندن داشته باشد، ولی آنچه در اکثر شماره ها در کنج بالائی چپ یا راست صفحه اول این جریده پیرپسند مشاهده میشود تصویر شخص «پیر گیلانی» است که ما شاء الله روز تا روز و از تصویر تا تصویر جوانتر معلوم میشود، لهذا پیشنهاد میشود به تقلید از عنوان این مقاله بعد ازین در زیر تصاویر او بنویسند «جوان گیلانی»، و این عنوان شایعتهائی هم با سلوک و کرکتر (جوان گیلانی) دارد؛ اینکه او جوان پرور است، بمصداق اینکه از جمله کونه های مادیان بمصداق «پیرم و آرزوی وصل جوانان دارم»؛ اینکه او جوان پرور است، بمصداق اینکه از جمله کونه های مادیان پیشکش چندین جنرال پوپکی و چندین وزیر و رئیس بجامعه تقدیم کرده است؛ اینکه او جوان خرج است، بمصداق اینکه بیکتعداد فامیل ها بعد از ملاحظه شد کمک و سخاوت کرده و این عادت خوب او هنوز هم کردار و خریدار دارد؛ اینکه او جوان دپ است، بمصداق اینکه جوانهای چارشانه را با دختران عجوبه هم صحبت میسازد، خصوصاً اگر جوان حزبی و تقریر کننده باشد؛ اینکه او کاکه جوان سیاست است، بمصداق اینکه درلست لویه جرگه ولینعت سابق خود که او هم روزگاری جوانی و جوانیهائی داشته، هفت نفر از فامیل خوش مشرب و پیروان خوش مشرب خود، از آنجمله یک سوسیال دیموکرات را با قنفالش داخل ساخته؛ اینکه او جوان قدرشناس است، بمصداق اینکه از مستخدمین وفادار خود از قبیل هدایت ارسلا و چند تا دیگر دلال معاملات را هم بحیث وکیل لویه جرگه فرمان «گیلانی» داده و بالاخره اینکه او جوان کاکه است، بمصداق اینکه شف لنگی خود رامثل کاکه های سرچوک شیخ بالا میزند، خلاصه اینکه صفات او زیاد است که از افتخارات فامیل گیلانی بشمار میرود...

قرار مسموع اسحق گیلانی چهل عدد چاقوی فولادی فزردار فرمایش داده به پلتنی که از «محاذا» بلویه جرگه میرود و هم بیک تعداد دوستان چاقو کش خود توزیع خواهد کرد و بمقام سلطنت تعهد بخشیده که اگر کسی زبان خود را شور بدهد، چاقو داران آنرا از بیخ خواهند برید، بمصداق اینکه «اگرز باغ رعیت ملک خورد سیمی - بر آورند غلامان اودرخت از بیخ».

قرار مسموع آقای سیرت خو قبلا بحیث صدراعظم تعیین شده بعد از لویه جرگه آینده رسماً مقرر و بکار آغاز میکند و آقای جوان گیلانی در باره چوکی وزارت خارجه وثیقه خط شرعی ترتیب داده دعوی وراثت نموده است؛ در وثیقه خط چهار نفر شاهد اقرار شرعی نموده که از ابتدای حکومت چوکیداران پشاور، چوکی وزارت خارجه به جوان گیلانی سپرده شده بود چنانچه او دونفر از چوبکیهای خود هریک هدایت ارسلا و سلیمان گیلانی را درین چوکی وکالتاً مقرر نموده بود و دونفر مذکور نیز در جمله چهار شاهد شامل میشانند. در پایان وثیقه خط، جوان گیلانی اقرار نموده که بعد ازین چوکی وزارت خارجه را مقرر مذکور ذلیت شرعی خود دانسته خودش شخصا آنرا منحصراً مایملک موروثی خود بعهده خواهد گرفت و هیچ شخص دیگری از ذکور و اناث حق تصرف در آن را ندارند. و بعد از او این چوکی دایم العمر به ولیعهدش سید حامد جان گیلانی تعلق دارد. کاپی این وثیقه خط بدارالجرگه روم، تنظیمهای چوکی دار سابق، حکومت طالبان، دولتهای پاکستان، عربستان سعودی و ایران و کنفرانس کشور های اسلامی ارسال شده است.

تحقیر، توهین و تجاوز کمونستها بالای دین مبین اسلام

در چند ماه اخیر تحقیر، توهین و تجاوز کمونستها بالای دین مبین اسلام در اروپا و امریکا تشدید یافته، از آنجمله دو نمونه آنرا ذیلا باطلاع شما میرسانیم:

یک پرچمی معروف موسوم به بیرنگ کوه دامنی (معروف به بد رنگ گوه دامنی) که قبلا در شهر دوشنبه از طرف حزب کمونست استخدام و برای نشریه رسمی ارگان حزب کمونست تاجکستان کار میکرد و از طریق حزب توده ایران بلندن برده شد که در آنجا علاوه بر انجام وظایف محوله حزبی، بحیث قلمزن و مشاور فرهنگی ولی مسعود در سفارت ربانی کار میکند، اخیر در یکی از مقاله های خود سنگ مبارک حجرالاسود را که هر سال ملیونها مسلمان متبرکاً بر آن بوسه میزنند، بلا تشبیه به سمبول الحاد کرملین تشبیه کرده است، اینست همان قسمت نوشته این کافر لعین که باطلاع افغانهای مومن مسلمان رسانیده میشود:

«...من به نبوغ و دانش ادبی طبری عقیده ای تغییر ناپذیر دارم و درخشش ستاره یاقوتی بر فراز کرملین رانیز بیشتر از سنگ حجرالاسود دوست میدارم.»

over human rights violations in Chechnya by the armed forces of Russia. The suggestion here is that the U.S. was complicit in the Russian plot to liquidate Dzhokhar Dudayev and leads to further speculation in the Islamic countries that the Clinton administration is anti-Muslim.

In a similar twist of irony, a member of Dudayev's mission to Kabul to procure weapons and support for the Chechen cause, was one, Shamil Basayev. A man responsible for the implementation and execution of a daring commando raid into Budennovsk, a raid which resulted in the taking of 5,000 Russian hostages to leverage a Chechen demand for Moscow's acquiescence to a cease-fire. Though hailed a "bandit," by most Russian officials, and a hero, by a majority of Chechens, the author directly links Basayev to Russia's intelligence services:

'According to some analysts, Shamil Basayev, the young Chechen who commanded the North Caucasians, was trained for Abkhazia by none other than Russia's Main Intelligence Directorate, the GRU' (p.103).

Allah's Mountains, remains a fundamental work for political scientists, sociologists, and others currently engaged in the study of Russian and Soviet policy in Afghanistan, Central Asia, and the Caucasus. This compelling, first-hand narrative is a must read.

Bruce Richardson, 24 February 1999

U.S. supports former Afghan king's proposal

WASHINGTON, May 13 (Reuters) - The United States said on Thursday that it supported a proposal by the former king of Afghanistan to call a national assembly to negotiate peace.

Former King Zahir Shah, who lost power in a coup in 1973 and has been living in exile in Italy, has told his advisers to give invitations to the Taliban movement which controls most of Afghanistan and the alliance which holds a part of the north.

The U.S. State Department said in a statement: "The United States welcomes efforts by Afghans, including those undertaken by the former king and other moderates, to bring peace."

"The United States has long called on the Afghan factions to declare a ceasefire and, working with the United Nations, negotiate a political settlement," it added.

Repeating long-standing U.S. policy, it said a settlement should bring to office a broad-based, multi-ethnic, representative government that respects international norms on "terrorism," drugs and human rights.

The United States does not recognise the Taliban as the legitimate government of Afghanistan, on the grounds that it has not yet met these standards.

18:41 05-13-99

Copyright 1999 Reuters Limited. All rights reserved. Reproduction or redistribution of Reuters content, including by framing or similar means, is expressly prohibited without the prior written consent of Reuters. Reuters shall not be liable for any errors or delays in the content, or for any actions taken in reliance thereon. All active hyperlinks have been inserted by AOL.

Using exclusive eyewitness material from his front-line reporting, the author shows how the Kremlin, which hoped for a quick, sharp offensive against resistance leader Dzhokhar Dudayev, blundered into a war and then lost against the Chechen guerrilla army, despite brutal levels of bombing.

Moving beyond Chechnya, *Allah's Mountains* examines the rest of the North Caucasus, where approximately 40 other tiny ethnic groups struggle to preserve their identities. Over the last ten years, minorities such as the Dagestanis, Adygei and Balkars have rebuilt their national cultures, languages and Muslim religion, which the tsars and the Soviets tried hard to wipe out. There has been genuine cultural revival, but also violent nationalism, a danger stoked by the rebirth of Russian Cossack communities and their dreams of empire. Chechnya's conflict may prove to be only the tip of an iceberg.

The stakes in this long-running struggle are high: for the North Caucasians, ethnic pride and even survival as distinct peoples; for the Russians, influence over the huge oil resources of the Caspian Sea and territorial integrity of the state. Ultimately, Russia's flirtation with a return to empire could hang in the balance.

And while *Allah's Mountains* has focused primarily on the politico-military history of the Caucasus region, it shares many intrigues, parallels, and events with Afghanistan that were present in the pre-war and post-war Soviet period. Therefore, there is much here to recommend to the Afghanistan specialist and researcher.

As an example, the author discusses the defection of Hadji Murat (a commander of Imam Shamil) to the Russian side. Murat, seduced by the promise of gold, autonomy, and Russian military assistance against his political enemies represents a historical event not dissimilar to Ahmad Shah Massoud's agreements with the Soviet Fortieth Army.

The author's scholarly analysis of the Russian "divide and conquer" strategy prosecuted in the Caucasus will be hauntingly familiar to Pushtuns, a people destined as well for annihilation at the hands of Moscow's genocidal policy.

During 1995, as the war in Chechnya escalated, resistance leader Dzhokhar Dudayev, dispatched emissaries to Kabul to plead for weapons for use against the marauding Russians. Unknown to many Afghans, however, was the enigmatic background of the man they had pledged to assist:

'The inspiration was Dzhokhar Dudayev. He was an odd figure for a nationalist, quasi-religious leader. Before taking up the job of leader of the anti-communist National Congress of Chechen People in November 1990, he had been a major general in the Soviet air force, commanding the nuclear bomber base in Tarru, a town in Soviet-held Estonia. The position alone meant he was a loyal Communist Party man, trusted by the KGB. He had served in Afghanistan, taking part in the merciless bombing of civilians and was, by his own admission, a somewhat lapsed Muslim' (p. 125).

Chechen leader, Dzhokhar Dudayev, relentlessly hunted by the Russian military, was ambushed and killed in a remote corner of Chechnya when electronic-transmissions from his satellite telephone conversation with Moscow regarding peace negotiations were intercepted and tracked by attacking Russian aircraft... aircraft utilizing sensitive, highly-sophisticated U.S. satellite technology on 11 April 1996. According to the author, the transfer of American technology to the Russian military followed a meeting between Boris Yeltsin and Bill Clinton while both were in observance of the 50th Anniversary of World War II, and at which time Clinton reportedly pledged U.S. assistance to the Russian president "to bring the Chechen matter to a conclusion." What precipitated this assistance to Yeltsin, and the obvious shift in U.S. foreign policy is unknown, yet there can be no doubt that it was contrary to policy statements made by officials of the White House and the U.S. Department of State, both of whom routinely expressed concern

forces. Several months before Soviet forces withdrew from Afghanistan in 1989, I was told by a senior officer in the Fifteenth Directorate that the Soviet Union used biological weapons during its protracted struggle with the mujahideen. He said that at least one attack with glanders (*Pseudomonas mallei*) took place between 1982 and 1984, and there have been others. The attack, he claimed, was launched by Ilyushin-28 planes based in military airfields in Southern Russia. When I mentioned this conversation during one of my debriefing sessions, an American intelligence official in the room was visibly startled. She told me there had been periodic reports of disease outbreaks among guerrilla groups in Afghanistan during the war. No one had ever come up with an explanation. I grew more convinced after reading an April 1998 article in *Top Secret* that disclosed that the army facility in Sverdlovsk had manufactured 'anti-machinery' biological weapons in the 1980s for use in Afghanistan. I knew of no projects involving such agents when I became deputy director of Biopreparat, but one of the bacterial strains investigated in the 1970s for its corrosive properties came from a bacterial genus known as *Pseudomonas*. Although it has been subsequently given a different scientific name, glanders was known at the time as *Pseudomonas mallei*.

The pathogen can be lethal to humans, but we considered it an excellent battlefield weapon. Sprayed from a single airplane flying over enemy lines, it could immobilize an entire division or incapacitate guerrilla forces hiding in rugged terrain otherwise inaccessible to regular army troops—precisely the kind of terrain our soldiers faced in Afghanistan.” (See: Ken Alibek. *Biohazard*. New York. Random House, 1999, 268-269)

The author, Ken Alibek, graduated from the military faculty of the Tomsk Medical Institute, where he majored in infectious diseases and epidemiology. He holds a Ph.D. in microbiology for research and development of plague and tularemia biological weapons and a doctorate of science in biotechnology for developing the technology to manufacture anthrax on an industrial scale. He joined Biopreparat in 1975 and was its first deputy chief from 1988 to 1992, he has briefed U.S. military intelligence on biological weapons. Since his defection to the U.S., the author has been engaged in biodefense.

The method of deploying pathogens, as described by the author, remains identical to that which had been described to me by Dr. Azim during our interview at Khost in 1991.

However, I find it curiously evasive, if not disingenuous, that the U.S. intelligence official was “startled” by the disclosure during debriefing that the Soviet’s used pathogens in Afghanistan, especially in light of the fact that many journalists had repeatedly warned the government of such deployment.

Bruce Richardson

Book Review

Allah's Mountains: Politics and War in the Russian Caucasus,
Sebastian Smith, London: I.B. Tauris, 1998. 288 pp. \$29.50.

Allah's Mountains explores first-hand the extraordinary defeat of the Russian army in Chechnya and is the first book to put the war, one of the most savage in recent decades, into the context of the predominantly Muslim North Caucasus region.

Fierce resistance meant that Russia took almost three centuries to conquer the North Caucasus. To this day, this mountainous region is the most turbulent and strategic part of the Russian federation, an ethnic and geopolitical tinderbox crisscrossed by billion-dollar oil pipelines serving the vast new oil riches of the Caspian Sea.



During the decade-long war in Afghanistan, reports concerning the Soviet Union's deployment of chemical and bacteriological weapons surfaced frequently. Journalists covering the war, citing resistance sources, reported the use of *proscribed weapons* by the Soviets, yet their findings which provided a clear picture of the persistent, efficient and effective use of chemical weapons by the Soviets were largely ignored or discounted by the U.S. and other Western governments as lacking in verifiable evidence. In April 1979, Soviet helicopters fired rockets filled with toxic smoke and non-lethal agents to suppress the uprising in Herat. Beginning 1980, the Soviets tested and used in Afghanistan at least two generations of chemical and bacteriological weapons, including all the previously known lethal agents in the Soviet arsenal as well as a family of previously unknown "super nerve agents" which have become the backbone of the Russian chemical arsenal. This report, corroborated by a former Chief of the Chemical Department of the 99th Rocket Regiment of the DRA army, Brigadier General Watay, prior to his defection to the resistance, can be found in the following publication: (See: E.M. Spiers. *Chemical Warfare*. Urbana. University of Illinois Press, 1986, 105-112)

Historical accounts of Soviet use of chemical and bacteriological weapons in warfare were reported initially during their bloody campaign against the Muslim peoples of the Caucasus and Central Asian region:

"At the end of the 1920s, during the suppression of the rising in the Caucasus, chemical shells were used to destroy the defenders and the population of the mountain villages...In the 1930s, during the actions against the Basmachi tribesman in Central Asia, Soviet aircraft sprayed Yprite...mustard gas..." (*Soviet Military Archives*)

The reluctance of Western governments to confront the Russians over the issue of the deployment of proscribed weapons, as codified under international law, is disconcerting. When the March 1988 poison gas attack on the Kurdish town of Halabja by Saddam Hussein killed an estimated 5,000 civilians, outrage, condemnation, and a demand for sanctions was the immediate response from the international community. It would seem reasonable to assume, therefore, that a double standard exists for the dispensation of concern and justice. One for powerful nations, another for the less powerful.

At the conclusion of Najib's decisive battle for Khost in April 1991, Afghan journalist, Sayed Noorulhaq Husseini, and myself, were searching through a former Soviet garrison supply center at Matun Baba, thereby discovering nuclear, biological, and chemical (NBC) warfare protective gear. This equipment was unique to Soviet and DRA chemical warfare forces personnel to protect themselves in the event of contamination while engaged in the deployment of chemical and bacteriological weapons. An interview, conducted personally with a Dr. Azim (who described symptoms and method of deployment) while reporting from Khost, provided an eyewitness to Soviet use of illegal weapons in Afghanistan. (See: Bruce Richardson. *Soldier of Fortune*. "Khost Busters." Boulder, 1991, 63) This information was reported to the *Committee on Foreign Relations*, upon my return to the United States. At the time, I was informed by an official that, "due to the fact that you do not have documentary evidence to substantiate your allegations, the information is of little use to this Committee."

An excerpt from a recently published book, *Biohazard*, written by a former Soviet scientist engaged in biological weapons design and production, further substantiates charges of Soviet usage of illegal weapons in Afghanistan.

"The late-twentieth-century specter of 'total war' has been replaced by the growth of ethnic, nationalist, and religious conflicts. Biological weapons can play an important part in such conflicts, often compensating for the weakness or ineffectiveness of conventional

آيينه افغانستان

AFGHANISTAN MIRROR

AFGHANISTAN MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS A NON PROFIT
PUBLICATION.

WE ACCEPT DONATIONS WITH GRATITUDE.

Founder & Publisher:

Sayed Khalilullah Hashemzayan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

Our E Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM

Every writer is responsible for
his/her writing.

Articles published here do not represent
the views of the publisher or the board
of editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer.

SUBSCRIPTION:

U.S.A.	Duration	Europe/Asia
\$ 60	Yearly	\$ 120
\$ 30	Six months	\$ 60

\$ 5 per issue in U.S.A.

\$ 6 per issue in Canada

\$ 9 per issue in Europe

\$ 10 per issue in Australia

Articles not published

shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title

Page

Germ Warfare in Afghanistan

By Bruce Richardson

p.1

Book Review:

Allah's Mountains...

Politics and War in the Russian Caucasus

By Bruce Richardson

p.2

U.S.Supports Former Afghan King's Proposal p.4

اداره تهرست فارسی از پشتی ادل

نقد بر کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر -

74 - دکتور مصطفی رسولی - - - - -

دحفظ الله امين دقتل حقيقي معلومات -

80 - جنرال رحمت الله ساپي - - - - -

82 - نقد بر یک کتاب جنرال ساپي - پوهاند محمد نادر عمر

نقد و معرفي کتاب «دسینه ناروغي اوتوبر کلوز» -

83 - پوهاند داکتر محمد نامر شينواري - - - - -

84 - بمناسبت روز اقبال - ۲۱ می - دکتور هاشمیان

93 - جوان گیلاني - اوريا خيل از نيويارک - - - - -

93 - تحقير، توهمين و تجاوز کمونستها بالای اسلام - اداره

94 - نوائي هم به شرق پيوست - احمد شاه علمي - - - - -

تبصره هاي پرامون اجلاس روم

مقاله «کودتادرورم» که درامید شماره ۳۷۴ نشر شده توسط یک گروه ستمخواه نوشته شده و بیانگر این واقعیت است که سیرت با این گروه تماسهای وسیع داشته است، زیرا امید میگوید «معلومات بدست آمده... نشان میدهد که سردار عبدالولي دریک عمل کودتامانند دربرابرپیشنهاد های متعدد واسمای فراوان، موقف لجوجانه گرفته، علی الرغم میل پادشاه/شاخص موردنظر خود را بیشتر در گروه مشورتی جا داده است...»

مقاله دیگری در همین شماره بقلم (صادق عبدالعزت) که نام مستعار ارشد الشیاطین (روان فرهادی) میباشد، از شیربیمبرک احمدشاه مسعود توصیف و درباره پادشاه سابق مینویسد که: «... هر عقل سلیم میداند که شاه مسکین و نا توان حالا هیچکاری از دستش پوره نیست...»

شماره مسلسل ۷۷، سال دهم جون ۱۹۹۹ - جوزا ۱۳۷۸

SERIAL NO.77 VOLUME 10, JUNE 1999 - JOUZA 1378

AFGHANISTAN
MIRROR

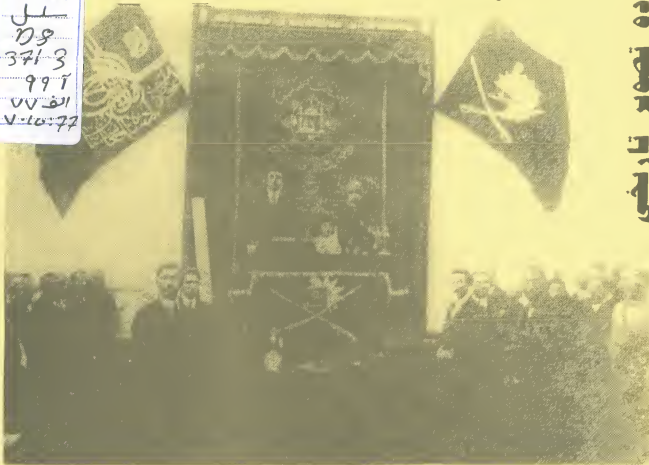
ACKU
ل
۵۹
3713
992
اف
۷۷۷۷
۷۰۱۵۰۷۷

اوليس خطائۀ اعلحضرت امان الله حاد در مكتب استقلال

دو تصویر تاریخی

شمارۀ مسلسل ۷۷، سال دهم، جون ۱۹۹۹ - جوا ۱۳۷۸

SERIAL NO.77 VOLUME 10, JUNE 1999 - JOWZA 1378



اعلحضرت امان الله حان و ملکه شهبابادشاه وملكۀ يك كشوراروپائی



ارسالی آقای محمد داود مومند

AFGHANISTAN MIRROR

P.O. BOX 418

MONTCLAIR, CA 91763

TEL: (909) 626 8314

FAX: (909) 675 6751

بنام خدا

میروس شرق

نایب کنوانی

بادنیانی از عشق و آرزو، زندگی مشترک خود را جشن میگیرند. خواهشمندیم

باتشریف آوری خویش، به شکوه و جلال محل ما بیا فرایند.

خانواده نوائی خانواده شرق

مهمانان محترم و معتمدین
یکشنبه ۲۰ جون ۱۹۹۹، ساعت ۷ شام

San Diego Marriott - La Jolla
4240 La Jolla Village Drive
La Jolla, California 92037
(619) 587-1414

محرّمه قاری امان نوائی سلام علیکم !

باعث مسرت فراوان به آرزوی توانستم در جشن سرور
صمیمانه دوستی را به اشتراک کنم
برای من بسی ناوار و غیر قابل تحمل است که در محفل مشترک کم
و بیش کسی و یکانی روبرو شده تبریک بگویم که دستهایشان
خون مردم معصوم و بی گناه و طعم رنج را بر زبان و لسان
مشمول اقارب و عزیزان من رنگین شده باشد و هنوز
هم از پیله ی شاد خونی بگردد.
امید دارم روزی من آن است که با چنین اشخاص سرزخمی
روبروشم. (انشاء الله)

با به تذکر هم که این بدبختی تواری، خانه بدوشی و بی وطنی
ما (افغانی)، ما بیکل ضیانت و وطنه روشی او و امثال
او می باشد.

امید است معذرت مرا بپذیرد. با عرض ادب

نفر دوم پرچمی معروف قدیر سراج است که در
واشنگتن نشریه ای بنام «اندیوال» چاپ و او هم در
خدمت ربانی - مسعود قلم و قدم میزند. او در شماره
پنجم (اندیوال) یک آیه بسیار مبارک قران شریف را
که ده هابار در سرتاسر قران بتکرار آمده و در آن
خداوند متعال (ج) از موجودیت آنها و انهار حیات بخش
در جنت بمومنان بشارت داده است، قدیر سراج این
آب مقدس را به آب کثیف تشبیه کرده که از وجود
انسان روز چند بار بنا بر ضرورت بیولوژیکی خارج
میشود. مدیر مسئول آئینه افغانستان من حیث یک
وظیفه اسلامی نشریه مذکور را به تمام مساجد و رجال
اسلامی ارسال و تقاضای صدور فتوی را کرده است و لست
مکمل آن با فتوی های صادره در شماره آئینه نشر
خواهد شد. از برای عکس العملها معلوم خواهد شد که
کدام اشخاص و موسسات از اسلام دفاع و حمایت و کدام
اشخاص و موسسات بالای اسلام تجارت میکنند.

نوائی هم به شرق پیوست

درین اواخر وصلتی بین خانواده حسن شرق خاین
ملعون و خانواده قاری محمد امان نوائی که یک شخص
شریف میباشد، صورت گرفته و سروصدای زیاد براه انداخته
است. حسن شرق خاین ملعون دختر قاری امان نوائی را
برای پسر خود میرویس خواستگاری کرده بود. قرار مسموع
هموطنان شریف ما از اهل تشیع که عمدتاً در سان دی آگو
سکونت دارند بمخالفت با این وصلت مشوره دادند اما
حسن شرق خاین ملعون که ملیونها دلار دارد، از تکتیکهای
کمونستی کار گرفته دختر را برای پسر خود گرفت و عروسی
شان داری برپا نمود.

یکمده هموطنان، منجمله آقای احمد شاه علموی بمحفل
عروسی اشتراک نکرده بلکه عکس العمل دادند؛ اینک
جواب آقای علموی بقلم خودش که به ما ارسال داشته از
نظر شما گزارش مییابد.

آنچه از زبان حسن شرق خاین ملعون در ارتباط با این
وصلت شنیده شده اینست که او قبلاً وصیت کرده بود
هرگاه مردار شود، جسدش بدون تشریفات و خاموشانه دفن
گردد، چونکه او میداند هیچ ملا و قاری مسلمان که از
اعمال او خبر باشد بالای جسد این ملعون قرائت و
فاتحه نخواهد کرد. میگویند حالا بعد ازین وصلت،
حسن شرق خاین ملعون وصیت خود را تغییر داده و بسیار
خوشحال است که یکنفر قاری حاضر خواهد شد برایش
فاتحه و قرائت بخواند.

آقای احمد شاه کریم علموی این وصلت را دوامدار خواسته
بطرفین متعاقبین تبریک میگوید.

سلطنت را یگانه راه حل قضیه افغانستان پیشنهاد نمود، اما مورد قبول اکثریت واقع نگردید. با پادشاه سابق و حلقه مشاورین او شناخت و تماس داشته و انتخاب او توسط پادشاه صورت گرفته است. داکتر فاضلی از افغانستان و تکنوکراسی آن شناخت کافی داشته و در بین هیات ۱۸ نفری دانشمند ترین شان میباشد.

(۱۱) آقای داکتر محمد اسحق نادری: حدود چهل سال قبل در دوره سلطنت برای تحصیل با آمریکا آمده و بعد از اتمام تحصیلات در رشته اقتصاد همینجا مانده است. در پوهنتون نیویارک که مرکز نفوذ یهودیان است موفقانه تبارز توانسته و مدتی هم رئیس پوهنهی اقتصاد پوهنتون نیویارک بود. شخص عالم و دارای آثار در علم اقتصاد میباشد. وی در اکثر محافل افغانها در نیویارک اشتراک و هم کمک نموده است؛ از مردم اهل تشیع افغانستان بوده یکمده افغانهای نیویارک او را دارای افکار تبعیضی میشناسند. از طرفداران حکومت ربانی - مسعود و از دوستان روان فرهادی میباشد و در نیویارک بضد طالبان تبلیغات کرده است.. انتخاب او بسفارش داکتر زلمي خليلزاد صورت گرفته است که با او هم روابط نزدیک داشته و دارد. داکتر نادری چونکه سالیان متمادی از افغانستان دور بوده و فقط یکبار در سال ۱۹۷۰ مدت یکماه بحیث مهمان از کابل و اقارب خود دیدن نموده، شناخت نزدیک از شرایط داخل افغانستان و هم از حلقه های مهاجرین افغان ندارد و شناخت و دیدار قبلی با پادشاه سابق هم نداشته است. اما در آمریکا و در بین حلقه های یهودیان و متنفذین آمریکا به نفع موقف و پلان پادشاه تبلیغات و رول مفید بازی کرده میتواند.

(۱۲) میرمن داکتر پروین علی مجروح: یک خانم دانشمند افغان و صبیۀ محترم سید شمس الدین مجروح میباشد. نوشته ها و افکارش در نشرات مهاجرت نشر گردیده، از طرفداران حقوق و نهضت نسوان در افغانستان میباشد. با حلقه های مهاجرین افغان در اروپا تماس داشته و در کنفرانس های افغانی سهم گرفته است. حدود ۲۰ سال از وطن دور بوده ولی با حلقه های نسوان افغان در اروپا و آمریکا تماس و شناخت داشته است. خوشبین روش حکومتداری طالبان نمیباشد و لی پادشاه سابق ارادت و خوشبینی دارد و بحیث رابط با حلقه های نسوان مفید ثابت شده میتواند. از دوستان فاطمه گیلانی است. انتخاب او بتوافق سیرت و گیلانی صورت گرفته است.

(۱۳) آقای داکتر سید مخدوم رهین: از پوهنتون تهران در رشته زبان فارسی دکتورا گرفته، در پوهنهی ادبیات پوهنتون کابل استاد بود. بعد از آنکه با یک دوشیزه پرچمی ازدواج کرد همکار پرچم گردید و در دوره جمهوریت داود خان از طریق عبداللہ بعضویت حزب ملی غورخنگ شامل و عضو کمیته تدوین قانون اساسی جمهوری قلابی داودخان و هم عضو لویه جرگه ساختگی او بود. برای داودخان القاب و صفات زیاد نوشته و حکومت یک حزبی او را شاهکار خوانده است. در دوره تره کی - امین رئیس در وزارت اطلاعات و کلتور بود. بهنگام بروز مخالفت بین پرچم و خلق به پشاور رفت و در تنظیم گیلانی بحیث رئیس نشرات کار میکرد؛ بعدا بحیث رئیس نشرات و سرکتر صبغت الله مجددی اجرای وظیفه کرده است. در دوره مهاجرت و اقامت در آمریکا از بیرق برداران ربانی - مسعود و آمر دستگاه تبلیغات آنها شناخته شده و بهنگام ظهور رشید دوستم و جنبش شمال از رشید دوستم و پلان تجزیه افغانستان و عنوان (خراسان) رسماً حمایت کرده است. دکتور رهین در مصاحبه های رادیویی خود رسماً پیشنهاد کرد تا کلمات و اصطلاحات پشتو از زبان دری خارج و بعضی آن اصطلاحات ایرانی داخل گردد. دکتور رهین در نوشته ها و موقف هایش همیشه دشمن زبان و فرهنگ پشتو بوده و بحیث بکتن از طرفداران جدی تجزیه افغانستان بین فارسی زبان و پشتو زبان موقف داشته است. اما بی صفتی داکتر رهین درینست که او همیشه بخاطر چوکی و مقام فی الفور و فی المجلس تغییر عقیده و تغییر موقف داده و میدهد. او از دشمنان سرسخت قوم پشتون و حکومت طالبان بوده و با اساس ائتلاف رسمی بین سیرت و گروه ربانی - مسعود، دکتور رهین بحیث نماینده رژیم مخلوع ربانی در کومینه ۱۸ نفری روم مقرر شده است.

(۱۴) آقای حبیب الله غالب: از ستمی های شناخته شده و طرفدار تجزیه افغانستان میباشد. پدرش محمد شریف غالب در خاد کمونستها شخص معتبر و ذینفوذ بود. حبیب الله غالب فعلاً بحیث سرکتر اول در نمایندگی ربانی در نیویارک کار میکند و انتخاب او توسط داکتر روان فرهادی بحیث دومین نماینده رژیم مخلوع ربانی در کومینه ۱۸ نفری روم با اساس ائتلاف رسمی بین سیرت و رژیم ربانی، صورت گرفته است. این شخص با گروه محدود ستمیها و تجزیه طلبان شناخت و تماس دارد و از جمله همانهاییست که مسعود برایشان در کولاب خانه ساخته است.

شماره مسلسل ۷۷، سال دهم، جون ۱۹۹۹ - جوزا ۱۳۷۸

SERIAL NO. 77, VOLUME 10, JUNE 1999 - JOUZA 1378

آيينه افغانستان

مردم طرفدار تشكيل لويه جرگه بشمول طالبان درداخل افغانستان استند

تعداد زياد دانشمندان توسط نامه و تلفون
از تدوير عاجل لويه جرگه بحيث يگانہ
راہ حل قضيه کشور حمايت کرده اند
ملت مسلمان، شريف
ومحاهد ايمان حق
دارد سرنوشت خود
را خودش تعيين
کند!



PRICES:
USA \$5 - CANADA \$6
EUROPE \$9
AUSTRALIA \$10

تيمت فروش:
امريکا ۵ دالر - کانادا ۶ دالر
اروپا ۹ دالر - آستراليا ۱۰ دالر

AFGHANISTAN MIRROR
P.O. BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763
TEL: (909) 626 8114
FAX: (909) 625 6751



بعقيده ما اوزبک، هزاره، پشتون، ترکمن، بلوچ، تاجک، نورستاني
وساير اقوام شريف افغان هر کدام همه شان وارثين افغانستان
بوده، در خانه مشترک افغانستان سهم ومسئوليت مساوي دارند.

هست استقرائي، استقرائي

والدين استعجابوا بالربعم اقاموا الملوۃ و امرهم هـ و لہ
وہما رازقہم جہنمون (ترجمہ: و آنانکہ امر بخدا را حاجت و اطاعت کردند
و نزار بپاداشيد و کارشان را بشورت بکند بگر انجام دهند و از آنچه روزی آنها را بغير
ايناق میکنند - سورة الشورى - آية ۳۸)

AFGHANISTAN MIRROR

Our E-Mail: WWW.MIRROR@AOL.COM



آيينه افغانستان

مايستنه نقل ميرزې، في اسلامي

مجله آيينه افغانستان يك نشریه فرهنگي است
اعانه دس مدتها بکالستان پذيرفته شود

نمونه فرستاده
دکتر سيد عبد الله هاشميان

مجله افغانستان

در امریکا	مجله	در اروپا و آسيا
۶۰ دالر سالانه		۱۲۰ دالر
۴۰ دالر قصه		۲۰ دالر

کميته پلکان پيچ دالر در امریکا
AFGHANISTAN MIRROR
P.O.BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763

مقالات وارده بايد بريت کون لايسته دارا باشد

مفت را بک نشر نوزد ستره نشود

TEL. (909) 626 8314
FAX (909) 625 6751

مقالات نشره بفرستاده نشود بريت کون
نمونه بک بکند

عنوان فهرست مندرجات صفحه

1	وضع تشويش آور منطقه ما
2	کرونولوجي واقعات افغانستان تا مجلس ۲۶ جون در روم
5	تقدیر از مشاعره نورو - ميرمن و سيمه عباسي
6	فهرست ۱۸ نفر مشاورين روم (اداره)
12	يادداشت مدير مسئول درباره مجلس روم (اداره)
	پلان صلح شاه وعوامل داخلي و خارجي آن
15	دکنور روستا تره کي
19	د پادشاه لويه جرگه که لويه جيهه؟ - دکتر زيرکبار
20	يادداشت ميرمن فخرية الفی درباره لويه جرگه
21	چهره های زعامت سياسي افغانستان - غلام غوث ترجمان
22	کابل سفيد ميشود و شاه جدي - جنرال زکريا ابوي
28	دومين کنفرانس قبرس (اداره)
29	رهين کيست و چه ها کرد؟ الحاج سخي زاد
32	موقعيت جديد افغانستان - قدرت الله حداد فراه
36	صلاح عام - الحاج عبدالرحيم غوري
37	در جستجوی منبع درياي آمو - پوهاند دکتر نادر عمر
38	حزب اسلامي يا حزب لامي (انتقاس از نشرات اروپا)
39	احمد شاه مسمود در لباس ناپليون - کارونست سپاهي
40	انقلاب زمانه ها در سيروسلوک انسانها - عبدالصمد فريار
43	يانها الاواريه اوصدياره هموطنان - غلام محي الدين زرملاو
47	بده و بگير بين خطا و ناشناس - اداره
48	سحاب آقای حياء - عبدالحميد فقير يار
49	ليوني سردار فاتح صافي - محمد داود مومند
52	ناريج سبورت و ورزش در افغانستان - سيد كريم محمود
55	رنا و تنگ چره ای آقای حياء - حياء از استراليا
58	اعانه ها به بيگنا کابل - اداره
58	نصير تحليل روز پشتونستان در کابل - غلام غوث ترجمان
59	تصوير استغيا رنجيب سنگه از سردار طلائي - ارسالي حسام دراني
60	نامه سفير اسمعيل خان از ۹۲ سال قبل - ارسالي حسام دراني
61	نمونه قران شريف هفت رنگ - ارسالي حسام دراني
62	شيخ ابوالحسن خرقاني - احمد كريم مشتاق نوري
63	تحليل از عا شورا در نويويارک - كريم مشتاق نوري
63	بشهاد صلح برای افغانستان جنگ زده - صفي الله النزام
65	سه روز بي در يی - عبدالحميد انوري
67	از نسکان (ميوندوال) به نسکي بادکسي - الحاج ناظم باخترى
67	نصير سبه سالار غلام نسي خان ناخبري - ارسالي داود مومند
68	شکايت آماي ترجمان از تبعيض طلبي اميد - غوث ترجمان
69	تصوير نشان ردن بجه سفر در لباس فراک - ارسالي داود مومند
70	درباره تصوير بجه سفر (اداره)
71	روباد های نماوت بجه سفر در افغانستان - نجيب قندهاري
	تقدیر (در پشتی) روم